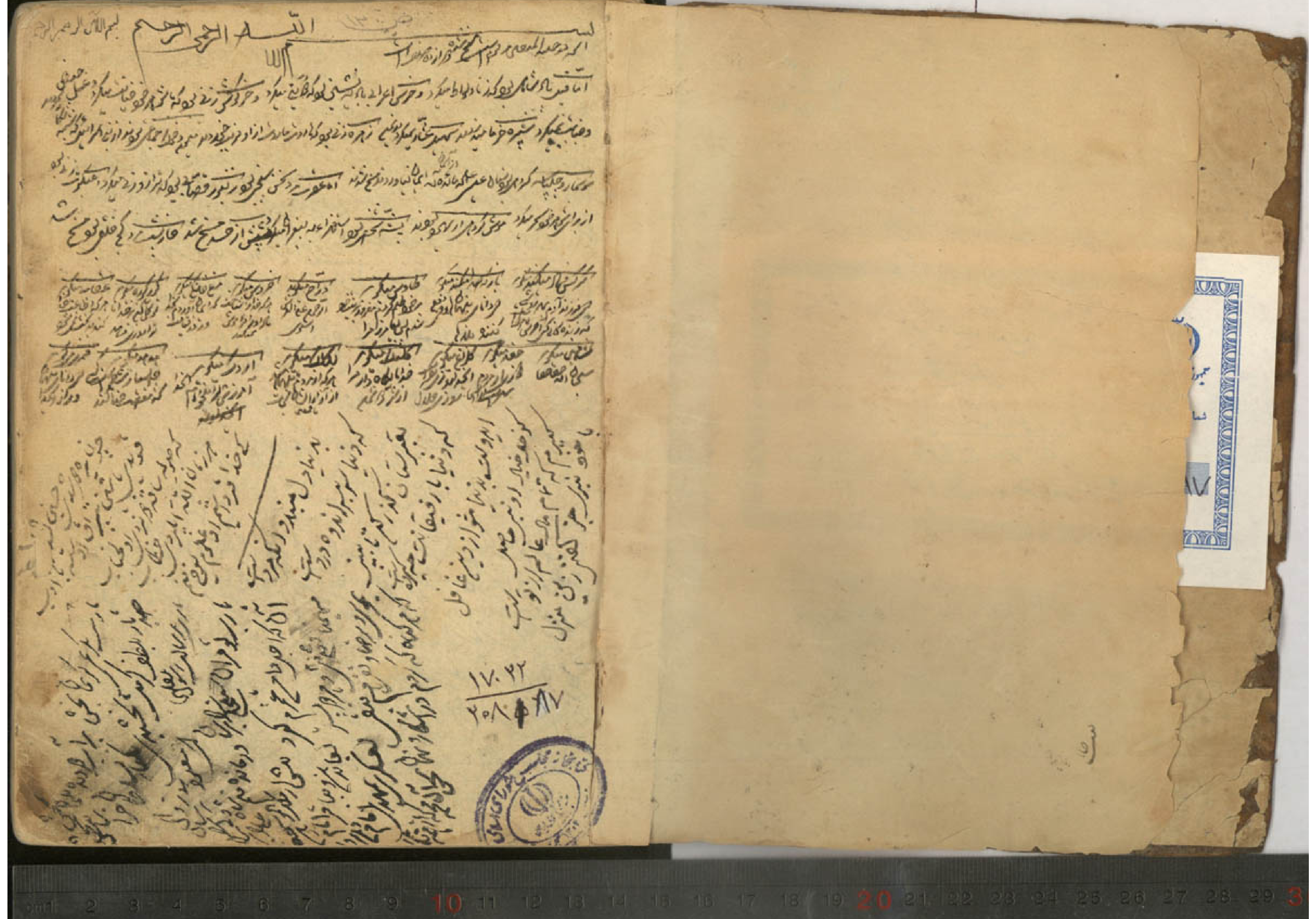
من کتب الاحقر محمد

هر که آمد عمارت نو ساخت
هر که آمد عمارت نو ساخت


بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible] کتاب [illegible] احوال [illegible]

[illegible]

[illegible] فانه فی [illegible] وقال [illegible]

وقال الذی اخبرنی علی بن [illegible] فقال ابی طالب [illegible] فقال [illegible] علیه [illegible]

[illegible] خانه [illegible]

[illegible] علمای [illegible]

[illegible] چهار [illegible]

[illegible]

[illegible] خانه [illegible]

[illegible] خانه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] خزانه [illegible]

[illegible] خزانه [illegible]

[illegible]

[illegible] حدیث صحیح [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیل [illegible]

[illegible] سبیل

ما اقرب [illegible] جبل [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

واحبه واحباه واعلماه واعبده واصغراه واخرباه [illegible]

[illegible]

[illegible]

فی الجنة جعفر بنا ظهر الاسلام بعد جموده ونحن سراج الله الذی [illegible]

وشفعتنا [illegible]

[illegible] الحزن البکاء

حضرت [illegible] گاه [illegible] بجهت مصیبت داده [illegible] فرمود [illegible]

عرض کرد که ای امام [illegible] از برای [illegible] فرمود [illegible] زکریا [illegible]

جمعه [illegible] قرآن [illegible] علم دعا [illegible] عرض کرد [illegible] فرمود [illegible]

وجود [illegible] گریه کننده [illegible] مصطفی [illegible]

[illegible] آخر [illegible] گریه کند [illegible]

و [illegible] بهشت [illegible] واجب [illegible]

اتفاق [illegible]

[illegible]

[illegible] بهشت [illegible] خواهم [illegible]

[illegible] جسم [illegible] قطره [illegible] جسم [illegible]

[illegible] دعا [illegible] جسم [illegible]

[illegible] از امام جعفر صادق [illegible] روایت است که فرمود [illegible] محرم [illegible]

از [illegible] ملائکه [illegible]

[illegible] ملائکه [illegible]

[illegible]

از [illegible]

گریه کننده [illegible]

[illegible]

در بدر الاسلام بر کافران حرام بعد از خوابیدن [illegible] از النهار که نام او خوات ابن جبیر بود و خدمت
جناب خیر البشر [illegible] مشغول [illegible] بود در خدمت سید مختار مشغول بکار [illegible] وقت افطار [illegible]
بخانه خویش آمد [illegible] قال لعیاله [illegible] طعام فالو لا [illegible] حتی [illegible] جمله [illegible]
[illegible] شد [illegible] آن بزرگوار مشغول [illegible] از ضعف [illegible] بیهوش شد
[illegible] وقت [illegible] حال [illegible] آیه [illegible] کلوا و اشربوا
حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود من الفجر [illegible]
[illegible] عکرمه ابن ابی جهل [illegible] ابن الخطل [illegible]
[illegible] عمرو [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]
[illegible] کفار [illegible] سوار [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] قافله [illegible]
[illegible] قافله [illegible] نمود [illegible]
[illegible]
[illegible] قافله الاسلام [illegible]
[illegible] مشغول [illegible]
[illegible] شهداء [illegible] خواندم [illegible]
[illegible]
[illegible] حیدر [illegible]

الی یوم المحشر اعز الله الغالب خدمت آن برگزیده ملک اکبر عرض کرد من مردم حضرت
فرمود یا علی عمرو ابن عبدود است عرض کرد من هم علی ابن عمرانم پس حضرت بدست مبارک
عمامه بر سر آنحضرت بست و ذوالفقار خود را بدست حیدر کرار داد پس دعاء کرد او را
خداوندا حفظ کن او را از پیش رو و پشت سر و چپ و راست و بالا و زیر پا و نظر پیغمبر
از پشت بر آن شیر و ربود آه برادران چه قدر شبیه است بوقتیکه [illegible] بدست خود عمامه بر سر [illegible]
[illegible] خلاصه آن شیر بیشه شجاعت بمقابل آن ملعون آمد بیکر و این عمرو ابن عبدود گفت تو کیستی
که جرات کرده در مقابل من آمدی حضرت فرمود منم علی ابن عمران و پسر عم رسول الله و داماد او
گفت پدر تو با من یار بود نمیخواهم که ساعت دیگر ترا بر سر نیزه بلند کنم نه آسمان و نه زمین بود
باشی و نگاه دارم میان زمین و آسمان که نه زنده باشی و نه مرده پس حضرت فرمود اینها را که
شنیده ام تو گفته ای هر که در جنگی سه حاجت از من طلبید من مضایقه نخواهم کرد من از شما
از تو میگویم گفت بگو اول اینکه گواهی دادی بوحدانیت خدا گفت اگر نمیشود دوم اینکه از
جنگ برگردی اگر محمد پیغمبر راست میگوید موجب شرف شماست اگر دروغ میگوید
همین دزدان عرب او را کافی است گفت آه هم نمیشود زنان عرب در خانه ها حرف خواهند
زد گفت عمرو ترسیدی و برگرد یا سیم اینکه من پیاده ام تو هم پیاده شو چون این سخن را
شنید پیاده شد و در غضب شد اسب خود را پی کرد در آنجا [illegible] امیر مومنان [illegible]
از آن گروه [illegible] با آن عمرو ضربتی بر سر داماد پیغمبر زد که سپر را دو نیم کرد و بسر آنحضرت
که او گمان کرد حضرت را شهید کرد که ناگاه از زیر سپر بیرون در حالت غضب اسدالله بجوش آمد چنان
گرد و غبار بود [illegible] حیدر کرار با ذوالفقار چنان بر کمر او زد که مثل خیار [illegible]
گرد [illegible] بخشش را از بدن جدا کرد بخدمت پیغمبر آورد حضرت جراحت او را بدست مبارک [illegible]

تمام شیعه وسنی نوشته اند که ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ -
الثَّقَلَيْنِ از جمله اوزه مستحبی زن بی اذن شوهر نمیتواند بگیرد بعضی علما هست که مردم
بجا میاورند بگمانشان که ثواب است ولی فی الواقع با خدا دشمنی میکنند مثلاً بضعیفه میگویش اوزه
اوزه مستحبی بی اذن شوهر بگیر یا انکه از خانه بی اذن شوهر بیرون نرو میگوید خواه او راضی باشد و
خواه نباشد مگر او نه بدجنس است من میگیرم یکی دیگر زن بی اذن شوهر که از خانه بیرون میرود
ملائکه رحمت وغضب تماماً او را لعنت میکنند هر چه میکند رد واز در و دیوار تماماً او را
لعنت میکنند تا بخانه برگردد همه چیز از میان رفته است بلی سلوک زنها با مردها بچه
قسم است میفرماید جهاد زن خوشحال داشتن شوهر است اگر یک آب بگردست شوهر
بدهد ثواب یک سال عبادت که شبها را بیدار و روزها روزه صرف کرده باشد دارد مثلاً
تعزیه رفتن چه قدر ثواب دارد اما اگر زن بی اذن شوهر از خانه او در برود به روضه بلکه اذیت
سید الشهداء ع کرده است نه تعزیه داری حضرت از خدا بترسید در وقت قبض روح
بخاطر آورید وفکر کنید که چگونه حال ما وقت مردن مثلاً فاطمه بنت اسد مادر علی ابن عمران ع
آنقدر خوف داشته باشد نوشته و چگونه از دنیا رفت فاطمه بنت اسد حضرت امیر ع بخدمت رفت و پیغمبر
در مسجد بود عرض یا رسول الله مادرم از دنیا رفته پیغمبر فرمود ملکه مادر من از دنیا رفته تشریف آوردند
با حزن تمام او را تجهیز کردن پیراهن خود را براو کفن کردند برویش عبا یا رداء خود
امر فرمود براو کفن کنند پس جنازه را آوردند خود پیغمبر ع داخل قبر آنمخدره شد قدری
خوابید بعد بیرون آمد فرمود دفنش کردند اما آنقدر گریه کرد دیدهایش قرمز شد
پس بحضرت عرض کردند چرا چنین کردی فرمود یک وقتی فشار دادن قبر او کفتم و او خیلی واهمه کرده عرض
کرد یا رسول الله چاره برایم کن که من خیلی واهمه دارم حالا من رفتم در قبر او خوابیدم

تا اینکه واهمه اش دفع شد پس وای بر حال ما چگونه بد شد حال ما روسیاهان
ابن شهر آشوب روایت کرده است از ابن عباس که در جنگ احزاب ابو سفیان
هفت هزار تیرانداز را مقرر کرد که بیکدیگر تیر بیندازند یکدفعه تیر بجانب لشکر آنحضرت
بیندازند چون صحابه براین مطلع شدند ترسیدند بان حضرت شکایت کردند حضرت
التینی نصرت اثیل خود را در هوا گرفت و دعا کرد و چون تیرها رها کردند خدا
بادی فرستاد که تیرها را بسوی ایشان بعین خودشان برگردانید و هر تیری بر حبشی نشست
و او را مجروح کرد و یکی بر مسلمانان نرسید اما نمیدانم تعجب چه بود خدا بدام نمود تیرها
تنگه بجانب لشکر فرزندش حسین را برگرداند ابن شهر آشوب و دیگران روایت کرده
اند که روزی حضرت رسول صلی الله ع با میسره بقلعه از قلعهای یهود رفت که نانی
و خورشی از ایشان بخرد یکی از یهودان گفت که آنچه میخواهی من دارم و بخانه رفت و
او جبه خود را گفت که بربام قلعه بالا رو وچون محمد صلی الله ع داخل شود آن سنگ بزرگ را
برسر آن بینداز چون حضرت داخل شد و زن یهود خواست که سنگ را بیندازد جبرئیل
نازل شد و بال خود را بر آن سنگ زد و آن سنگ دیوار را سوراخ کرد و مانند طوقی
آمد و بگردن آنیهود احاطه کرد و مانند سنگ آسیا در گردنش ماند پس یهود بیهوش
شد وچون بهوش آمد نشست گریان شد حضرت فرمود اراده چه کرده بود که بچنین بلائی
مبتلا شدی گفت یا محمد من اراده کرده بودم فوراً بخانه لاورم و بقتل رسانم و هلاک
کنم من اراده فروختن چیزی نداشتم وحال شما معدن کرم هستید مرا عفو نمائید و
حضرت براو رحم کرد و دعا کرد تا سنگ از گردن او دور شد و باز شد

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ مضمونش اینکه ای کسانیکه ایمان آورده‌اید بخدا مشغول نکند شما را مالها و اولاد شما که از ذکر خدا باز باشید و غافل نکند شما را و کسیکه چنین باشد از زیانکاران است پس ای غافلان تا هوشمندید حالا از زن و فرزند تا که وزر و وبال اندوزی خود را مثل شمع برای دیگران سوزی مگر چشم تو گردش بی اعتباری دنیا را نمی بیند

مجلس سیم

طفلان که نزدیک آب فرات مدفونند

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب مجالس بروایت معتبر روایت کرده است که بعد از آنکه حسین ع را در کربلا شهید کردند اهل بیت او را اسیر کردند روانه بجانب شام کردند دو طفل از لشکر امام حسین ع اسیر کردند و بنزد ابن زیاد بردند و او ایشان را بزندان فرستاد چون مدت مکث آن دو طفل در زندان یکسال کشید روزها روزه بودند چون وقت شام میشد برای افطار ایشان زندان بان که موکل ایشان بود دو قرص نان جو و یک کوزه آب جهت ایشان می آورد با این حال میگذرانیدند روزی برادر بزرگ که محمد نام داشته برادر کوچک که ابراهیم نام داشت گفت ای برادر مدت مکث ما در زندان بطول انجامید نزدیک شد عمر ما بسر آید چون زندان بان بنزد ما آید او را از منزلت ما اعلام نما و از قرابت ما با رسول خدا آگاه کن شاید وسعت دهد در آب و طعام ما چون وقت افطار شد زندان بان بطریق سابق دو قرص نان جو و کوزه آب آورد ابراهیم [illegible] گریان رو بزندان بان کرد سؤال چندی کرد گفت یا شیخ محمد را میشناسی

که رسول خدا جد ما است [illegible] گفت البته او پیغمبر ماست گفت یا علی را میشناسی گفت البته وصی و جانشین پیغمبر ماست جعفر را میشناسی گفت بلی برادر علی مرتضی است که خدا او را بال داده و کرامت فرموده حسین و مسلم را میشناسی گفت لعنت بر قاتلان ایشان چون معلوم شد که شیعه است خود را معرفی کردند حسب و نسب خود را گفتند چون زندان بان شناخت [illegible] دست بر سر زد و در پای ایشان افتاد گفت جانم بفدای شما باد خدا لعنت کند پسر مرجانه را بخدا قسم شما را نشناختم مرا عفو کنید و الحال در زندان بروی شما باز است و شب است بیرون بروید اگر ابن زیاد بفهمد مرا چه کند بجهت دوستی اهل بیت باکی نیست اما شبها راه بروید روزها پنهان شوید مبادا ابن زیاد و دشمنان شما را دستگیر کنند پس آن دو طفل زندان بان را دعا کردند و از زندان بیرون آمدند [illegible] از آنجا قضای آسمانی نازل و مرگ ناگهان متعجلات شد که آن دو طفل یتیم بدر خانه پیرزنی افتادند آن پیرزن از حوادث احوال پرسید گفتند ما یتیم غریب خانه هم نداریم بیا امشب ما را مهمان کن آن زن گفت شما کیستید که بوی خوشی از شما میشنوم گفتند ما دو طفل از خاندان پیغمبریم طفلان مسلم که از زندان ابن زیاد گریخته ایم آن زن گفت جان بفدای عترت رسول خدا باد اما حکیم مرد بدی عدو اهل بیت است میترسم شما بمنزل ببرم او بداند شما را اذیت کند گفتند امشب تو ما را پناه ده در منزل پنهان دار چون صبح شود ما

روانه براه خواهیم شد آنزن آمد و طفل را برد در منزلی حجرهٔ پنهان کرد و طعام جهت ایشان
حاضر ساخت میل فرموده بخواب رفتند ضعیفه در فکر حارث بود که ناگاه حارث در رسید
زن بیچاره بسیار ترسان و لرزان آمد در را باز کرد گفت حارث کی این وقت گفت چه میپرسی که
طفلان مسلم از زندان ابن زیاد گریخته اند منادی ندا کرد هر که سر او ندو طفل جهت
بیاورد ده هزار درهم میدهم بطمع جایزه همه صحرا را گردیده ام اسب خود را بتعب انداخته ام
و خود هم خسته شده نیافتم برگشتم زن گفت کار مکن که پیغمبر خدا با تو در خشم باشد و خصم تو
باشد گفت طعام حاضر کن زن با کار مرد چه کار دارد طعام خورد بخواب رفت و در
بعضی کتب دارد که در اندک شب محمد بیدار شد ابراهیم را بیدار کرد گفت برادر بخیز
فردا کشته خواهیم شد الحال در خواب دیدم محمد مصطفی و علی مرتضی و پدرم حضرت مسلم را که
در بهشت منتظر ما میدیدند چون چشم پیغمبر با افتاد چو یار حال گفت به پدرم گفت که ایشان فردا
بهشت مهمان من خواهند بود ابراهیم گفته برادر بخدا قسم من هم همین خواب را دیدم یکدیگر
هم اغوش شدند مشغول گریه کردن شدند چون در اندک شب آواز و همهمه گریه اندو طفل
معصوم را حارث شنید از خواب بیدار شد به اختیار خانه آنکه طفلان بودند در را
امد دید دو طفل هم دیگر را باغوش کشیده گفت کیستید شما اینجا چه میکنید ایشان از
لرزان گفتند کیستی تو گفت من صاحب خانه ام گفت شما پسران کی هستید گفتند
اگر راست گوئیم در امان هستیم گفت البته گفتند ما طفلان مسلم هستیم حارث خدا
نشناس چون نام مسلم را شنید ازرو رایشان [illegible] بعجلت ایشان [illegible]
محکم ایشان بست کیفیت شهادت ایشان در [illegible]

در مواعظ شیخ دارد که حضرت باقر ع فرموده اگر شخصی گناه کار بوده باشد که از ایمان نفس خراب است
ببین مثل پیغمبر ص میرسید ام سلمه گوید که شبی که نوبتم بود دیدم حضرت پیغمبر ص تشریف نیاوردند با خود
گفتم که کجا حضرت مبادا بخانه یکی از زوجها پیش رفته باشد پشت سر ایشان رفتم دیدم در گوشه
پشت بام بسجده افتاده انقدر اشک از چشمش آمده زمین تر شده بود میگفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا

نوشته بعد از بنای کعبه حضرت ابراهیم خلیل ع بر سر مقام یعنی آن سنگیکه الان جای پایش جاری گشته در
او هست اذان گفت فرمود هلموا الی الحج بیائید ببیت الله تمام مردم تا روز قیامت
که باید بیایند و در اصلاب بودند و هستند آن صدا را شنیدند هر کس یکدفعه لبیک گفت یکدفعه
حج میکند اگر کسی چند مرتبه گفته بان اندازه مشرف میشود

بعضی از کتب نوشته که روز
قیامت شخصی را بحشر آورند و نامهٔ عملش را بدستش میدهند هیچ عملی ندارد که توقع
بهشت کند پس او را بجهنم ببرند و میرود خطاب میرسد ای بنده صبر کن امانتی در نزد ما داری
بتو میدهم پس ملک دانهٔ گوهری باو میدهد خطاب میرسد به پیغمبران قیمت کنند اگر چه بیشتر
قیمت کردند من مشتری آن دانه ام پس هر یک از پیغمبران قیمت کنند هر کدام بلکی قیمتی
خطاب رسد که کم قیمت کردید بهای این دانه بیش از اینها است پس میاورند نزد خاتم
انبیاء او میفرماید من صاحب این گوهر را بتو نشان میدهم ببر نزد فرزندم حسین ع
آن شخص دانه را نزد آنجناب میاورد همین که حضرت او را می بیند استقبال میکند و آن
شخص را در بر میگیرد عرض میکند پروردگارا بهای این دانه آن نیست که کمتر صاحب
پیغمبران خطاب میرسد تو هم کم قیمت کردی قسم بجلال خودم قیمتش آنست که
مادر او را ببخشم آن بنده عرض کند فدایت شوم حسین ع این دانه چیست فرماید
در فلان وقت قطرهٔ اشک بجز این همان است که ملائکه تربیت کرده اند با این صورت شده
حالا فرصت داری ذخیره کن

هذا
كتاب مصائب
لعارفين من تاليفات
آخند ملا حسين
رحمه الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي زين مجالسنا بذكر مناقب الحسين ع
وشيب محاسننا بفكر مصائب الحسين ع الذي طهر سرا
ئرنا بماء بكائه ونور ضمائرنا بسناء ثنائه واضاء
قبورنا بحب لقائه الذي ذاته كان مركز العالم وقبره
قبلة العارفين من بني آدم واسمه الشريف المبارك
وولد الادم الخاتم الذي قال في حقه
سيد الكونين حسين مني وانا من حسين احب الله
من احب

من احب الحسين وقال في حقه سيد البر والبحر وامام البر والبحرين
ذكر الحسين عنده ففاض من عينيه ولو مثل رأس الذبابة غفر الله له ذنوبه
ولو كان مثل زبد البحر الذي كان محبه محب الله وعدوه عدو الله
صلى الله عليه وعلى اهل بيته المظلومين الذين هم آل الله وعلى التسعة
التابعين لهم الذين لم يفرطوا في جنب الله والغلبة والخذلان على من
خذله واللعنة والخسران على من قتله سيما على الغوي البغي يزيد
عذابه ويزداد عقابه ويناقش حسابه لعنا كثيرا وجزاه جهنم
وساءت مصيرا ما دامت العقول مهمومة من هموم الجبروت
والنفوس مغمومة من غموم الملكوت حمد وثنا بي حد مر خداوندي را كه زينت داده است مجالس ما را
به ذكر مناقب حسين ع و سفيد كرده است محاسن ما را بالفكر مصائب حسين آنچنان حسيني كه پاك كرده است ضماير
ما را بآب گريه او و روشن نموده است قلب ما را [illegible] آنچنان حسيني كه روشن كرده است قبور ما را
بلقاي او و مشتاق فرموده است بجمال او آنچنان حسيني كه ذات شريف او مركز عالم و قبر او
قبلهٔ عارفان از پسران آدم آنچنان حسيني كه اسم مبارك او در جميع پيغمبران عليهم السلام از آدم تا
خاتم آنچنان حسيني كه حضرت رسول صلى الله عليه و آله در حق او فرموده كه حسين از من است و من از حسينم خداوند دوست مي دارد هر كه حسين را
دوست مي دارد و نيز فرموده [illegible] حسين نزد او كسي جاري شود اشك او و اگر چه باشد بقدر بال مگسي

بنده خونخواه حسین کجایان ز روی ما بیامرزد اگر چه مثل کف دریا ما بوده باشد که حسین که دوست او دوست
و مضمون صلوات بر ایشان نیکو برای دو برکت است که در پیش نقل در اول الواقع شد محفوظ
خداست و دشمن او دشمن خداست و صلوات و تسلیم مستحب بود دوستان و لعنت کشنده کان او کرن
دوستان خدا و خدلان خدا شامل حال آن اشقیا شود که او را در صحرای کربلا بی یاری گذاردند و لعنت خدا بر آن
جماعتی که او را در زمین غاضریه و نینوا شهید نمودند و بخصوص بر آنکه امر داده و آنان که کار فرما فعل کرده
خدا عذاب ایشان را کند و عقاب ایشان را مضاعف گرداند و محاسبه روز محشر ایشان را دشوار فرماید بحق
بسیار و عذابی شدید با دوام که غمها غمناک از آن غم غمناک اول که عقوبت اول معمور است و نفس ما ازو هماکی
از آنکه و به لعنت کلیه که نفس امیر المؤمنین تحت در سیاق کنیم که هر چه در آن اشتها شده با بیا نظیران در این بحث
نیز بهم شود و از آنجا در آن اشتها حضرت بی زبان الخوارج تحت نظر خبر شد دیده که چه جواب بیره داد و آن بد
نیز بر بزرگی او بیان نمودی نظیر آن و هم از آن در این اثنا خبر داد و حضرت امام حسین است از جواب
آن اعرابی و نقل آن را نیز بر بزرگی او بیان نمود و حدیث آن بر این مضمون از بعضی از برادران مسموع شده
که روزی اعرابی وارد مدینه شد پرسید که کیست خلیفه رسول خدا ابوبکر ملعون را باو نشان دادند چون
به نزد ابوبکر آمد گفت ای خلیفه رسول الله گفت بگو چه خبر است ام مطلب را بگو اعرابی گفت
ای ابوبکر من خوابی دیدم و وصی رسول کسی است که تعبیر خواب مرا بگوید و نقل آن را بیان کند
ابوبکر گفت من از آن عاجزم و لیکن ترا نشان کنم بسوی عمر بنزد عمر آمد و او نیز گفت من نمیدانم
برو به نزد عثمان چون کاتب وحی بود اعرابی نزد عثمان آمد و از او سؤال نمود عثمان گفت نمیدانم
هرانم برو به نزد علی ابن ابیطالب چون آمد دید که جناب امیر آمده و سلمان او را بحول
پیش شهید امام حسین نمود و حضرت علی الله طرف بود و آمد دید که خوب استفهام در سخنی گوید
که برو او را عالم خواهی یافت چون آمد دید که حضرت مشرف شد حضرت فرموده که ای اعرابی آمده
که از ما سؤال کنی که چه خواب دیده و تعبیر آن چیست عرض کرد بلی فرمود که تو در خواب دیدی
که ستاره در کنار تو دو ضیا و نیز ضیاء از آسمان بر زمین شما در کنار قرار فرود آمده

ودر آنجا

و در آنجا در دریای خون غرق شد گفت ای جن این است حضرت فرمود هم آن ستاره علم و امامت که در
زمین شما شهید خواهد شد و نزد اهل بغی و عدوان و با جگر تشنه و بدن خسته در دریای خون غرق خواهد
و در خون خود دست و پا خواهد زد و ناجی پروردگار فاتحه کردم آه فعلی مثل الحسین فلیبک
الباکون و ایاه فلیندب النادبون ولمثله فلتذرف الدموع من العیون
ای برادران خدا رحمت کند شما را اگر گریه اید ای عزیزان خدا رحمت کند شما را که نالید و اویلا
من مطلبیة من هو رأسه مقطوع وجسمه على التراب موضوع و
ای وای از مصیبت کسی که سر مبارک او را از قفا بریده و جسم مطهر او
اهله من الفرات ممنوع
بر خاک افتاده شد و زنان و کودکان او را از آب فرات منع نمودند آه الظامی اللهفان وا
البعید عن الاوطان المدفون بلا غسل ولا اکفان وای از کسیکه دور از یار و دیار
در وقت شهادت لب بسیار تشنه بود و بدن او را کشته بی غسل و کفن او را دفن کردند آه المذبوح
الطعین والمقطوع الوتین ذی مرح الحبیبین والنحر ابن القمر بن ابی عبد الله
الحسین ع آن کسیکه او را در وقت کشتن نیزه بر پهلوی او زدند آه و رگ حلقوم او را بخنجر بریدند آنکه
ابو عبد الله الحسین ع واسفاه من رزیة من بکت علیه وحوش القفار
وقد بکت له السهول والاوعار وخلت من وجهه الدیار وایتم
اطفاله الصغار ای وای جگر ما بسوزد بر مصیبت کسی که بر او گریه کردند وحشیان بیابان ها دهم
کوهها و دشتها و بیابان آباد و معموره های خانه های او از وجود شریف او خالی ماند و طفلهای صغیر او یتیم شدند
وثكلتا امه عند ابیها سید الثقلین وعند زوجها شمس الخافقین
و مادر او فاطمه زهرا پدر از اطلاع بر شهادت او گریان و نالان نزد معظمه پدر فرمود که ای پدر بزرگوار
جگر گوشه مرا کشتند و تیر بر گریبان و وی در حشر ایشان از سرعت نزد امیر المؤمنین ع میرود که ای پسر
عم جگر گوشه مرا کشتند که گریست نور العینین وفلذة الکبد من ابی عبد الله
الحسین ع واحزناه من کربة من سفک دمه فاسرت بناته وحرم

وَاسْتُبِيحَ حَرِيمُهُ وَذُبِحَ فَطِيمُهُ وَسُبِيَ أَهْلُهُ وَانْتُهِبَ رَحْلُهُ ای وای از غم کسی که
خون او در تحت ریخته شده وحرم محترم او اسیر کرده شده وطفل شیرخوار او سر بریده شده ومالهای او غارت
کرده شد وَنُحِرَ نَحْرُهُ وَخُسِفَ صَدْرُهُ بِتَقَلُّبٍ يَمِينًا وَشِمَالًا لَا يُرْجَى وَلَا
يُسْتَطَعُ سُؤَالًا آه آه گلوی او بریده شد وسینه مبارک او بضرب شمشیر ونیزه شکسته شد
ودر آن وقت در خون خود میغلطید ودر خون خود غلطیده وگاهی بجانب راست میل میکرد وگاهی بجانب چپ وقا
درخون که جواب کسی را نمیداد آه مِنْ زَمَانٍ نَشَرَتْ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ شُعُورَهُنَّ وَ
وَضَعْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ وَخَمَشْنَ وُجُوهَهُنَّ وَضَرَبْنَ خُدُودَهُنَّ
وَهَتَكَتِ الْأَعْدَاءُ سُتُورَهُنَّ وَأَبْكَوا عُيُونَهُنَّ وَأَحْرَقُوا قُلُوبَهُنَّ فَطُوبَى
لِمَنِ اقْتَدَى بِهِنَّ وَبَكَى عَلَيْهِنَّ آه از زمانی که زنان ماتمیان شمر ملعون را دیدند که با خنجر
برهنه رو بحضرت میرود آه از آن ساعت که دیدند آن ملعون را که بر بالای سینه آنحضرت نشسته ومجروحت
کرد اورا شهید کرد موهای خود را پریشان کردند وگریبان چاک کردند وخاک بر سر خود مینمودند وصورتهای خود را
میخراشیدند وطپانچه بر روی خود میزدند وفریاد واویلا وواحسیناه ووامحمداه بر میکشیدند آه از زمانیکه
ایشان را غارت میکردند وایشان را گریان مینمودند ودلهای ایشان را میسوزانیدند ای برادران حد از حمت
کنه تمام گریه کنید وحد از حمت کند شیخ عارف ما را که گریه کرده است وجهت ما بیان نموده است
وادویا چشم گریان وسینه بریان این چند شعر جانسوز را در مرثیه الشهید مظلوم المذبوح گفته است
است درانجا که میفرماید مُصَابُهُمْ هُوَ الْمُصَابُ الْأَوْحَدُ وَحُزْنُهُمْ مِثَالُهُ لَا يُوجَدُ
فَعَيْشُنَا طُولَ الزَّمَانِ أَنْكَدُ فَلَنْ تَرَى كَمَا صَبْرِي مُشْتَهِرًا آه مصیبت
اهل بیت در صحرای کربلا مصیبتی است که مانند او روی نداده واز اول دنیا تا انقراض عالم در هیچ قرنی چنین
نقلی واقع نشده وچنین بچشم زخمی هرگز با اسلام وارد نگردیده است که عیش ما شیعیان در همه زمانها
بهیچ نه باشد وهرگز بحزن ... که بر ایشان در کربلا روی داده كُلٌّ لَنَا مَعْنًى بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِمْ
لَا سِيَّمَا السِّبْطُ الشَّهِيدُ الْأَكْرَمُ نَسْعَدُ فِي الْمُصْطَفَى وَنَلْطِمُ وَأُمُّ الْبَتُولِ

ثم حیدرا

ثم حیدرا ای برادر یاری کن مرا در گریستن که بر شهیدان اهل بیت گریستم وطپانچه بر روی خود زدیم خصوصا بر
حسین شهید مظلوم ودر گریستن برادر یاری کن بحمزه وفاطمه بتول درجید يَا لَيْتَ شِعْرِي هَلْ أَنُوحُ
أَهْلَهُ بَيْنَ الْعِدَى أَمِ الذَّبِيحَ طِفْلَهُ أَمْ خَيْمَهُ مُحْرَقَةً أَمْ نَسْلَهُ مُشَرَّدًا مُشْتَهِرًا
تَشَهُّدًا ای کاش میدانستم که بر کدام یک از این وقایع گریه کنم آیا گریه کنم بر اینکه اهل بیت در میان دشمنان
ودر آن دیگر غارت شدند یا گریه کنم بر آن کودکان که ... سر بریده شد یا آنکه خیمهای ایشان سوخته شد
یا آنکه حسین را با سرهای برهنه در شهرها گردانیدند وَلَيْتَنِي أَشْعُرُ أَنَّا نَدَبْتُهُ بَيْنَ الْأَعَادِي
بِالْقَنَا نَصِيرَهُ أَمْ جِسْمَهُ تَحْتَ الْقَنَا نَهَبَهُ أَمْ حَشَاهُ بِالظَّمَاءِ مُسْتَعِرًا ای وای کاش
میدانستم که بر کدام یک از این مصیبتها ندبه کنم آیا بر آن مظلوم کشته شده ودر میان دشمنان افتاده بود وبالای
جسد گشته او ... یا بر جسم نازنین او که بسر نیزه پاره پاره کرده اند یا آنکه از تشنگی جگر مبارکش کباب شده بود
لَهْفِي لِمَا أَنَاخَ كَرْبَلَا بِفِتْيَةٍ وَأَيِّ فِتْيَةٍ فَلَا تَشَاءَمُوا عَلَا وَجُلُّهُمْ زَحْلًا وَقَدْ سَمَوْا
خَاضُوا أَسَدَ الشَّرَى واویلا وااسفا ... از برای حسین در روز ... وارد صحرای کربلا کردیده و
شیران ... که همه دوازده نفر بودند ... که همه جوانان بودند ودرستی ایشان
در ... که در آسمان هفتم ... بالاتر بودند واگر ... کرده اند از شیران بیشه قوی
تر بودند كُلٌّ يَقُولُ مِنْهُمْ إِذْ بَادَرُوا يَا رَبَّنَا الْحُسَيْنُ نَاصِرٌ وَلِابْنِ هِنْدٍ تَارِكٌ
وَهَاجِرٌ فَاغْتَنِمُوا فُرْصَتَكُمْ مَعَ الْخِيَرَةِ الْوَرَى و هر یک از ایشان بر دیگری از برای شهید شدن
پیشی میگرفتند ومیگفتند پروردگار ما حسین را یاری میکنیم ودست از پسر هند ملعونه بر میداریم ودر صحبت آن
بهترین خلایق فرصت را غنیمت میشمرند كَأَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ شُهُبٌ هَاوِيَةٌ ثُمَّ الْأَعَادِي نُصُبًا
هُمْ خَاوِيَةٌ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ كَانُوا عَلَى الْأَعْدَاءِ بِحَاصِبٍ صَرْصَرٍ گویا ایشان در جنگها
شهاب بودند که بر ... شیاطین را میسوزانیدند یا مانند باد صرصر بودند که بر قوم عاد ...
وبدنهای خبیثان عادیان سرکش را که مانند تنه درخت خرماهای میان تهی بود از زمین برکندند وبر هوا بلند نموده
بر روی خاک ... میافکنند هُمْ سَادَةٌ قَدْ عَظُمَتْ أُجُورُهَا تَبَدَّتْ لَهُمْ عِنْدَ اللِّقَاءِ حُورُهَا
فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُصُورُهَا قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ لِمَنْ يَلِي ایشان سادات وبزرگواران بودند که بحقیق که

که خدا اعظم کرده است اجر های ایشان را و بیش از شهادت حوریان حور را در غرفات بهشت دیدند که سر بر دریچه ها
و قصرهای خود را دیدند که عالی و بلند است و میوه های آن آویزان است فَغَابُوا عَنْهُمْ وَجَلَّلَهُمْ شَرَفٌ وَجَنَّةٌ
لِجَلَالِهِمْ تَزَخْرُفُ فَعَانَقُوا بِيضَ الظُّبَا وَتَنَشَّقُوا مِنَ الْقَنَا كَأْسَ الْفَنَاءِ سُكْرًا
پس عشقی گرفتند حور را که سر از غرفات بهشت بر داشته اند و بر ایشان مشرف شده و بهشت و خلد را دیدند
که از برای ایشان زینت در آمده پس دست بکردن شمشیرها در آوردند و تعجیل میکردند که زود کشته شوند
و تلخی اجل ها پس ایشان از شکر شیرین تر بود حَتَّى أُبِيدُوا وَكُلُّهُمْ عَلَى ظَمَاءٍ بَيْنَ طَعِينٍ وَجَرِيحٍ
كُلَّمَا فَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ كُرَمَاءُ بَاعُوا عَلَى اللَّهِ النُّفُوسَ فَاشْتَرَى ثَمَّ أَكْرَمَهُ
ایشان بالب تشنه شهید شدند بعضی زخم نیزه و بعضی زخم شمشیر و هر جزو که مانند آنها باشد ای جگرم که ایشان
چگونه کرمان و چگونه یاری کنندگان بودند و ما نهار خود را بخدا فروختند و در عوض آن بهشت را گرفتند
التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الرُّكَّعُ وَالْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الْخُشَّعُ وَالْآمِرُونَ
بِالرِّضَا وَالرَّدْعُ كُلٌّ مَضَى بِبَيْعِهِ مُسْتَبْشِرًا ایشان را چنانچه خدای تعالی در
قرآن فرموده که توبه کنندگان و عبادت کننده و رکوع کنندگان و حمد کنندگان و سجده کنندگان
و خشوع کنندگان و امر کنندگان بمعروف و نهی کنندگان از منکر و همه رفتند و از آن معامله
که با خدا کرده بودند خوشحال بودند وَتَرَكُونِي مِثْلَ النَّدِيمِ الْمُبَرَّحِ وَالثَّكْلَى مَعِي أَسَفًا يَبْرَحُ
إِذْ لَمْ أَنَلْ صَفْقَةَ مَنْ قَدْ رَبِحُوا وَلَمْ أَكُنْ أَدْرَكْتُ ذَاكَ الْمَنْجَحَا و باید بود
کسی که مانند من باشد یا کسی است و تشنه ذلیلی و باید لازم من گردد البته تا سف مانند من که هرگز از من
زایل نگردد برای آنکه چنین معامله را درک نکردم و چنین تجارتی را در نیافتم فَهَلْ يَنْفَعَنِّي تَلَهُّفِي
أَوْ قَادَ قَلْبِي بِالدُّمُوعِ تَلَظِّي فَهَلْ نُزُولُ حَسْرَتِي بِالْأَسَفِ وَهَلْ يَبُلُّ غُلَّتِي
دَمْعٌ جَرَى و پیوسته تاسف میخورم برای آن و آیا نفع میبخشد مرا تاسف خوردن من و یا آیا آتش حرقت
بانک چشم من خاموش میشود و آیا حسرت من بتاسف دارندوه از من زایل میگردد و آیا اشک جاری
سیراب میکرداند جگر سوخته مرا لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ای شیعیان خدا
رحمت کند شما را که بر مظلومیت سید الشهدا حسین ع گریه کنید و نوحه نمائید و کیفیت اخبار این مضمون
روایت کرده اند که آنحضرت صلوات الله علیه از بیم آنکه مخالفین حرمت فرمود از مدینه مشرفه بسوی

مکه معظمه

مکه معظمه و چون در آنجا نیز حاسدان آنحضرت بسیار شده بودند لا علاج از آنجا هجرت نموده بسوی کوفه و چون بجناب
محمد حسن روحی فداه نزدیک بکوفه رسیدند ابن زیاد لعین از دوا قصه راه شام تا راه بصره همه را البته
بود که نه احدی بیرون میآید و نه احدی داخل میشد و چو آنحضرت بثعلبیه رسیدند کسی با آنحضرت عرض کرد
که یا ابن رسول الله مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ عَنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ ای فرزند رسول خدا چه
چیز باعث شد که از حرم خدا و از حرم جدت بیرون آمدی حضرت فرمود که وَيْحَكَ إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ
لَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ وَايْمُ اللَّهِ
لَيَقْتُلُنِي الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَلَيُلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا حَتَّى
يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَبَأٍ یعنی بدرستیکه بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم و عرض مرا فحش دادند صبر
کردم و طلب کردند خون مرا پس گریختم و بخدا قسم که این گروه طاغی یاغی مرا خواهند کشت و حق تعالی بپوشاند
برایشان خواری را و بپوشاند که شمشیر برنده بر ایشان مسلط کند و پراکنده شوند بیشتر از پراکنده گی قوم سبا و چون
بکربلا رسیدند یک روز و یک شب در آنجا ماندند و با آنکه آنحضرت چنان محزون داشتند تشریف میاوردند
در منزل بمنزل تا آنکه بعضی از اعراب بر خوردند و از احوال کوفه سؤال کردند آنها در جواب گفتند که والله یا
ابن رسول الله ما نمیدانیم غیر آنکه کسی داخل نمیشود و کسی بیرون نمیآید و بعضی میگفتند یا ابن رسول الله دلهای ایشان
با شماست و شمشیرهای ایشان با بنی امیه است تا آنکه در بعضی از منازل خبر رسید که مسلم ابن عقیل را شهید کردند
حضرت گریان شده و محاسن مبارکش تر شد و این اول غمی است که بدل مبارک آنحضرت رسید و حضرت بمنزل دیگر
که آن را زباله میگفتند حضرت چون رسید خبر آوردند که عبدالله یقطور را نیز شهید کردند پس حضرت
چون این را شنید بیرون رفت و بسوی مردم نامه و خواند برایشان که بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد پس بتحقیق
که رسیده است بما خبر هول وحشی با نکه کشته شده است مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و عبدالله ابن
یقطور ایشان را اهل کوفه ترک یاری ما کردند پس حضرت روحی فداه فرمود هر که از شما خواهد برود هر کس رخصت است
و من بیعت خود را از و بر داشتم کس نماند مگر از آن قوم برادرت و چه متفرق شدند که حضرت
جناب ایشان بود ف و نفس چه بودند بر ملازمت چه خون فاسد را از جسم کربلا رشید و جمعی که
از روی ایمان و یقین ملازمت آنحضرت برگزیده رب العالمین بود اختیار کرده بودند ماندند و چون

واسیم

عاشق از خار
دیده و دل را گر... خار
چون دل و دیوانه ...

وچون صبح شد حکم کرد که غلامان و ملازمان آب بسیار بر داشتند و بجوانب قوم حسین علیه السلام متوجه راه گردیده
تا میان روز شد ناگاه مردی از اصحاب آن جناب گفت الله اکبر حضرت فرمودند چرا تکبیر گفتی
گفت سر درختان خرما نمودار شد جمعی دیگر گفتند که ما هرگز در این موضع درخت خرما ندیده ایم شاید
سر نیزه ها و گوشهای اسبان مخالف باشد حضرت چون معلوم کرد که علامت لشکر است که پیدا
شد گفت آیا کوهی که در این حوالی بود میل کرد که اگر لشکر خصم اقدام نماید پشت بکوه داده مقاتله نماید چون
به نزدیک کوه رسیدند و آن نیز بر بالای آن بر آمد و در نزدیک ایشان رسیده و آمدند در برابر آن
حضرت صف کشیدند و در عین شدت گرما یکدیگر را ملاقات کردند حضرت فرمودند که سراپرده
عصمت و طهارت و سراپرده های مکرمت و جلالت را بر پا کردند و اصحاب آن امام انام
در برابر آن گروه شقاوت فرجام آمدند و چون آن منبع سخاوت و کرم در آن گروه ضلالت آثار تشنگی
مشاهده کرد اصحاب خود را فرمود که ایشان و چهارپایان ایشان را سیراب گردانند ابر دستان
مرحمت آن حضرت در آن روز بر جود رحمت آب ببارید حسین بن علی بر دشمن اگر بشمشیر تشنه جسم ایشان داد
اکنون که بنده زخمش که دهد ادوار آرزیاد و بالجمله وقت نماز ظهر درآمد حضرت با ازار و رداء و نعلین
و رداء از سراپرده های حرم محترم بیرون آمد و با حر گفت اگر خواهی با لشکر خود نماز کن حر گفت من
در عقب شما نماز میگذارم المختصر حجاج بن مسروق الجعفی اذان گفت و هر دو لشکر با او نماز کردند و بعد از نماز
هر دو لشکر بجای خود رفتند و چون نماز تمام شد روی مبارک بسوی مردم کرده فرمودند که ایها الناس
من نیامدم بسوی شما مگر آنکه نامهای شما متواتر و پیکهای شما پیاپی بمن رسیده و نوشته بودید که
البته بسوی ما بیا که امامی دیگر نداریم شاید که خدا بسبب تو ما را بحق و هدایت برساند اگر
بر سر عهد و بیعت و پیمان خود هستید تازه کنید و اگر از گفتار خود پشیمان گشته اید و آمدن مرا کاره اید
من بجای خود بر میگردم حر در جواب گفت که بخدا قسم که من از این رسلها و رسایل خبری ندارم و از
جانب عبیدالله مامور شده ام که چون ترا ملاقات کنم از تو جدا نشوم تا ترا به نزد او برم حضرت فرمود
تا زنده ام با این مذلت ملازمت نخواهم نمود پس اصحاب خود را امر فرمود که سوار شدند و چون اهل و عیال و حرم
بر شتران برنشسته و خواستند که برگردند لشکر مخالف بر سر راه آمده مانع شدند و آن جناب با حر گفت

ما تُرِید

مَا تُرِیدُ یعنی چه میخواهی حر گفت میخواهم ترا نزد عبیدالله برم حضرت فرمود که اِذاً وَاللهِ
لَا اَتَّبِعُکَ یعنی بخدا اگر اطاعت تو نکنم حر گفت اِذاً وَاللهِ لَا اَدَعُکَ یعنی بخدا قسم که دست
بر نمیدارم پس این سخنان سه مرتبه در میان ایشان مذکور شد پس آخر الامر حضرت با حر خطاب کرد که
ثَکَلَتْکَ اُمُّکَ مَا لَکَ وَمَا الَّذِی یعنی مادرت بعزای تو بنشیند از ما چه میخواهی حر گفت اگر دیگری
اسم مادر مرا میبرد متعرض مادر او میشدم اما در حق مادر تو چه گویم و در حق مادر تو بغیر از تعظیم و تکریم سخنی
بر زبان نمیرود و بعد چون سخن در میان حر و حضرت بسیار شد حر گفت من مامور نشده ام بقتال تو مامورم
باینکه چون ترا ملاقات کنم از تو مفارقت نکنم تا ترا بکوفه برم اگر ابا داری پس راهی بگیر
که داخل کوفه نشوی و مراجعت بمدینه نیز نباشد تا آنکه من نیز نامه به ابن زیاد بنویسم شاید که من بمحاربه تو
بزرگوار مبتلا نشوم و حضرت بضرورت از راه قادسیه میل بیسار کرده روان شد و آن لشکر نیز
همراه شدند و روایت است که چون از قصر بنی مقاتل بار کردیم و قدری راه رفتیم چشم جناب سید الشهدا را
خواب ربود و بیدار شد و سه مرتبه فرمود که انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین پس فرزند
گرامی آن علی ابن الحسین یعنی علی اکبر پیش آمد و عرض کرد که مِمَّ حَمِدْتَ اللهَ وَاسْتَرْجَعْتَ یعنی سبب
کشید فرمود خَفَقْتُ خَفْقَةً فَعَنَّ لِی فَارِسٌ عَلَی فَرَسٍ یعنی ای فرزند گرامی در این ساعت مرا
خواب ربود پس در عالم واقعه سواری بر من ظاهر شد و حال آنکه میگفت اَلْقَوْمُ یَسِیرُونَ وَالْمَنَایَا
تَسِیرُ اِلَیْهِمْ این گروه میروند و مرگ رو باشان می آید دانستم که خبر مرگ ما را میگویند آن امامزاده عالیمقدار گفت
ای پدر بزرگوار اَلَسْنَا عَلَی الْحَقِّ آیا ما بر حق نیستیم فرمود بلی بخدائی که بسوی اوست مرجع و معاد که ما بر حقیم
پس گفت که ما بر حقیم و حق با ماست همیشه آنکه برگزیده کان خداست ما بر حقیم و کان هر که بر سر کین
است بر راه باطل و بی شبهه دشمن دین است علی اکبر گفت چون ما بر حقیم از مرگ چه پروا داریم حضرت
او را دعا کرد و چون از بطن عقبه بالا رفت با اصحاب فرمود که البته من در این سفر کشته خواهم شد گفتند
یا ابن رسول الله از کجا دانستی فرمود که در خواب دیدم که سگی چند بر من حمله کرده مرا میگزیدند و در میان آن
سگان سگی بود ابلق که از همه بیشتر بر من حمله میکرد و آن امام مظلوم مکرر میفرمود که پادشاهی بنی امیه کوره نمیبود
تمام نشده والبته مرا خواهند کشت چون مرا شهید کنند دیگر این امت هرگز اجتماع بر نماز نخواهند
یافت و عطایا و غنایم بجور قسمت خواهد شد و اول کسی که در این امت لعنت خواهد کرد من دارم

خواهیم بود و لهذا از من بنی هاشم هستند در رنج و محنت خواهند بود تا قائم ما ظهور کند و در حدیث دیگر فرمود که لا تزال
بنی امیة لا یدعونی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی یعنی بنی امیه دست از من برندارند
تا آنکه این دل پر خون مرا از اندرون بیرون آورند و چون چنین کنند حق تعالی بر ایشان مسلط گرداند کسی را که
ذلیل گرداند ایشان را تا آنکه ذلیل‌تر از جمیع فرقها گردند و چون صبح شد فرود آمدند و نماز صبح را ادا کردند
و حضرت سوار شدند و به هر جانب که متوجه می‌شدند که به جانب دیگر بروند لشکر جماعت [illegible] می‌کردند تا آنکه موافق روز
به زمین هولناکی رسیدند مرکب بایستاد هر چند حضرت تازیانه بر او میزد قدم از قدم برنمیداشت حضرت [illegible]
داران گفت که [illegible] میدانید که نام این زمین چیست گفت یا ابن رسول الله این را ارض کربلا
خوانند حضرت فرمود نام دیگر دارد گفتند [illegible] این موضع را نیز کربلا گویند حضرت فرمود ارض کرب
و بلاء و موضع سفک الدماء این زمین کربلاست و مکان ریختن خون شهیدان آنجا
که نام این زمین به یقین کربلا بود آنجا که [illegible] کربلا بود آنجا بود که [illegible]
آنجا بود که مقتل آل عبا بود [illegible] آنجا بود [illegible]
مکان القوم [illegible] خواهند شد و حرم محترم من برده بی اسیر خواهند رفت و در این مکان [illegible]
ما کاری و زاری بودن [illegible] بر روی زمین افتاده خواهد بود پس حضرت فرمود آنجا [illegible]
باشند و بار ما را بگشایند و خیمها را برپا نمایند که آنجا خون ما را خواهند ریخت و در آنجا [illegible] شهیدان
من خواهد بود و پای خود [illegible] خالی نمود و فرود آمد و بر روی خاک کربلا نشست [illegible]
محرم بود انا لله وانا الیه راجعون انا لله ولقاء الیه منقلبون

مجلس در بیان شهادت انصار دین الله من شهدای کربلا رضی الله عنهم و در آن یک فصل است

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی استنقذنا بابی الحسین من الهلکة وهدانا به من الضلالة ونورنا
به من الظلمة الذی قال فیه سید الائمة ووالد الائمة من بکی علی الحسین او
ابکی او تباکی وجبت له الجنة وقال فی حقه سید الکائنات ان الحسین مصباح
الهدی وسفینة النجاة وقال فی حقه الامام المعصوم موسی بن جعفر من

زار قبر

زار قبر الحسین عارفا بحقه غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تأخر
فجزاه الله من امام افضل ما جزی اماما عن رعیته واعطانا بمصیبته اکثر
افضل ما اعطی مصابا بمصیبته والصلوة والسلام علی اهل بیته و
انصاره وعترته وعلی من بکی لحزنه واعظم لاجله وسلک سبیل
زیارته واللعن الشدید والغضب العتید من الله علی عدوه یزید و
علی آله الشجرة الملعونة فی القرآن وعلی من رضی بقتله ولم یبک لاجله
من اهل الشقاء والطغیان ما دام تبکی سماء المشیة بماء الوجود علی ارض
الامکان وما بقی من هذه المصیبة شیء فی الارض والسماء بین الانس
والجان حمد خداوندی را که نجات داد ما را بحسین ع از هلاک شدن و هدایت نمود ما را بحسین ع از ضلالت
و گمراه گردیدن و منور فرمود ما را بآن جناب از ظلمت کفر و [illegible] که امام حسین ع آنچنان که سید کونین
جناب پیغمبر در حق او فرمود که حسین ع چراغ هدایت و کشتی نجات است و معصوم بزرگوار موسی
ابن جعفر در حق او فرموده که هر که زیارت قبر مبارک امام حسین ع را زیارت کند و او را امام مفترض الطاعه
بداند حق تعالی جمیع گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد پس خدا جزا دهد حسین ع را از ما بهترین جزا
که میدهد [illegible] امامی را از جانب رعیت و عطا فرماید ما را بمصیبت آن شهید مظلوم بهترین عطای که میدهد بهر
مصیبت زده را بمصیبتش و خدا صلوات فرستد بر کسیکه از غم او گریه و از ماتم او اندوهناک گردد و در پی
بزیارت قبر مطهر او برود و لعن بسیار و غضب بسیار از خدای قهار جبار باد بر دشمنان او خصوص بر یزید و آل
یزید که ایشان شجرۀ ملعونه‌اند [illegible] و بر کسیکه راضی باشد بقتل او و بر کسیکه نسوزد [illegible]
او [illegible] گریان نگردد از مصیبت او لعن بسیار و غضب بسیار مادام که آسمان مشیت گریان است
باب وجود بر زمین امکان و مادام که باقیست از این مصیبت [illegible] چیزی در میان زمین و آسمان و ای
برادران خدا رحمت کند شما را [illegible] فالواقع [illegible]
را الفت [illegible]
عصمت [illegible]

بگو بدل دوست و آرزو در نصرت و یاری ایشان را نمیتوانی که بقلب یاوری پس بزبان ایشان را
زخم درد وجهای جسید ایشان را بشمشیر یعنی بنیزه و طعن و خنجر نفرین بزن و در وقت آن ارواح خبیثه را
از اجسام ایشان بشمشیر لعن جدا کن و بنیزه طعن انهار پاره پاره نما و بخنجر نفرین ایشانرا بیک بارگی
نابود و مضمحل گردان جراحات اللسان كجراح السنان ولا يلتام ما جرح اللسان یعنی زخم
زبان کند با مرد زخم شمشیر جانستان نکند چون زخمهای کمی است و دانسته باد این حد کرده و از جمله اهل
راسته خود بر بود و در سلک جند الله و حزب الله زلف خواهی بود چنانچه شیخ فخر الدین طریحی رحمه
واز علی بن عاصم کوفی روایت کرده که گفت بخدمت حضرت امام حسن عسکری ع عرض کردم که یا سیدی
إنّي عاجزٌ عن نصرتكم ولستُ أملكُ غيرَ موالاتكم والبراءةِ من أعدائكم و
اللعنِ عليهم في خلواتي فكيف حالي يا سيدي ای آقای من بدرستیکه من عا
جزم از یاری شما بدست خود و کار دیگر نمیتوانم مگر آنکه شما را دوست میدارم و از دشمنان شما بیزاری
میجویم و لعنت بر ایشان را در خلوتهای خود پس چگونه است حال ای آقای من حضرت فرمودند که
فرمود رسول خدا من ضعف عن نصرتنا اهل البيت ولعن في خلواته اعداءنا بلغ الله
صوته الى جميع الملائكة یعنی کسیکه ضعیف باشد از یاری ما اهلبیت و لعنت کند در خلوتها
دشمنان ما را برساند حقتعالی صدای او را بسوی جمیع ملائکه پس هر زمان که لعنت کند یکی از شما
دشمنان ما را مساعدت و یاری میکنند او را همه ملائکه و لعنت میکنند کسیرا که لعنت کند ایشان را و چون
ملائکه صدای او را بشنوند استغفار کنند از برای او و گویند خداوندا صلوات فرست بروح این بنده خود
که نهایت سعی کرد در یاری دوستان خدا و اگر بیشتر از این قادر میبود میکرد پس ندا از جانب حق
بشنوند که ای ملائکه من بتحقیق که مستجاب کردم دعای شما را در حق بنده خود و شنیدم ندای شما
را و صلوات فرستادم بر روح او با ارواح نیکوکاران وجعلته من المصطفين الاخيار
و گردانیدم او را از برگزیده شدگان و خوبان وكم ظالمات فيكم من عدوّي
وفيكم لا اخاف من العناد وما فقدت من زاد سواكم ونعم الزاد يوم
البعث زادي و مرتب این حدیث در کتاب مستطاب نهج البلاغه نیز مسطور است که حضرت امیر المؤمنين

[illegible]

فرمود

ع فرمودند که لا تستعجلوا بما لم يعجله الله لكم فانه من مات منكم على فراشه وهو على
معرفة حق ربه وحق رسوله واهل بيته مات شهيدا ووقع اجره على الله وا
ستوجب ثواب ما نوى من صالح عمله وقامت النية مقام اصلاته
لسيفه فان لكل شيء مدة واجلا یعنی تعجیل مکنید چیزی را که خدا از برای شما تعجیل نفرموده
بدرستیکه هر که بمیرد از شما در رختخواب خود و حال آنکه عارف باشد بحق پروردگار خود و حق پیغمبر
خود میباشد مثل کسی که شهید مرده باشد در جهاد با خدا است و مستوجب میشود ثواب آنچه را قصد دارد
از عمل صالح و باشد نیت جهاد کردن او بجای شمشیر از غلاف کشیدن او پس بدرستیکه از برای هر چیز
مدتی و وقتی است و در کتاب عیون اخبار الرضا مذکور است که هر که یاد کند و آرزو کند که کاش من بودم
در صحرای کربلا بودم تا در پیش روی سید الشهدا جان خود را فدا میکردم ثواب او مثل کسی باشد که با آن
حضرت شهید شده باشد و در کتاب [illegible] از حضرت امیر المؤمنين منقول است که آنحضرت فرمودند که
شفاعت میکنیم [illegible] شیعیان من و دوستان من و یاری کننده کان من در حق ایشان روز
کسانی که از جهت ایشان چه گفتار یاری کرده باشند و چه کردار خوشا کمال شیعیان امیر المؤمنين خوشا
بحالت دوستان امیر المؤمنين ع و حضرت امام رضا ع در حق دعبل خزاعی که ذکر مصائب مینمودی
کرد و میگریانید فرمود که مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا
بيده ولسانه و در [illegible] یاری کننده کان دین خدا و [illegible] السلام
محبوب فرموده و حکایت آن این است که گفت وارد شدم در مشهد امام رضا [illegible]
خود حضرت امام رضا ع [illegible] جالسا جلسة الحزين الكئيب پس دیدیم آنحضرت را که
مهموم و مغموم نشسته و در نزد آنحضرت اصحاب او بودند چون چشم مبارک آنحضرت بر من افتاد فر
مود که مرحبا بک یا دعبل مرحبا بناصرنا بيده ولسانه خوش
آمدی ای دعبل [illegible] دوست ما خوش آمدی ای آنکه یاری کننده ما بدست و زبان
خود پس حضرت در پهلوی خود مرا جای داد پس فرمود بمن که ای دعبل احب ان تنشدني شعرا
دوست میدارم که شعری چند بخوانی بدرستیکه این ایام روز حزن اهلبیت و ایام سرور دشمنان ما
خصوصا بنی امیه لعنهم الله یا دعبل من بكى وابكى على مصابنا وبكى لما اصابنا من

اقعدنا حشرنا الله معنا فی زمرتنا ای دعبل هر که بگرید و بگریاند بر مصیبت ما و بگرید بر آنچه رسیده است
ما را از دشمنان ما حق تعالی او را محشور گرداند با ما باد دعبل من یبکی علی مصاب جدی الحسین
غفر الله ذنوبه البتة ای دعبل هر که بگرید بر جدم حسین خدا جمیع گناهان او را بیامرزد البته پس حضرت
برخواستند و پرده بستند و پرده کشیدند از جهت اهل حرم و طهارت در پس پرده نشستند برای آنکه بگریند بر مصیبت
جد خود حسین علیه السلام پس حضرت بمن فرمود که ای دعبل مرثیه بگو که تو ناصر مایی و مداح مایی تا زنده و کوتاهی مکن از یاری
ما هر قدر که زنده و مرثیه خوانی ای دعبل بگو که گریان شدم و اشک خود را روان کردم و چند شعر خواندم چنانچه
آنحضرت با مردان و زنان و حاضران بسیار گریستند که صدای گریه اهل حرم از پس پرده بلند شد پس
ای برادران خدا رحمت کند شما را که نیز گریستید و خدا رحمت کند شیخ عارف ما را که او نیز گریسته و این
چند شعر را انشا نمود با غم و اندوه و گریه و الم از دل پر درد خود گفته است در این کتاب که میگوید فالنبی
لما استغاث حضرته وکنت لدیه بالروح والمال فادیا لیس کاش من حاضر بودم
در صحرای کربلا در وقتی که آقایم سید الشهدا استغاثه کرد و می فرمود که آیا کسی هست که مرا یاری کند من جان
و مال خود را فدای او می کردم وکنت فداء اللذین فدوا له یبعد من لی فی الفداء
وواقفا یا کاش من فدا شده بودم برای آنها یکی از آن فدای آنحضرت شدند و من چه فایده دارم که فدای
لیوم ولکن حظی حظی عنه انفی ادیم البکاء فیهم وانشی المراثیا لکن بعد از
چنین شهادت حظ من این که دائم گریه کنم برای ایشان و مرثیه بخوانم از برای ایشان آه آه لهفی علیه اذ
احاط بوام العداء وقد اشرعوا اخلاف الاسنة والمواضیا ای وای بر حال آنحضرت چگونه بود
و دل اندوهگین بود و چگونه وقتی که دشمنان خدا در صحرای کربلا دور آن مظلوم را گرفته بودند و شمشیرها و خنجرها
بر او میزدند و بدن نازنین او را بضرب شمشیر و نیزه پاره پاره نمودند فخر علی عفر التراب لوجهه
عفیر جبین ناشف القلب ظامیا یعنی افتاد آنحضرت بر روی خاک با لب خشکیده و جگر
تشنه افتاده در وقت افتادن از ذوالجناح شاهزاده اوی [illegible] مانند کسی که بسجده افتد فان
قرب الله ما کان ساجدا خضوعا له اذ خر فی التراب هاویا پس در این حال که افتاد
بهیئت سجده شمر والد الزنای حرامزاده مردود سر مبارک او را از تن بریده بار از شده جمیع موجودات
فعج جمیع الخلق حزنا وخیفة وصارت اعاصیر الریاح سوافیا پس در این وقت مظلوم

الشهید مظلوم

الشهید المظلوم جمیع خلق بناله در آمدند و تمامی کاینات بفریاد و فغان در آمدند و مضطرب و شکسته گردیدند یعنی
در غم و غصه آن سرور سیاه و بادهای سخت شدید بوزیدن گرفت اذا جئت ارض الطف من قبر احمد
فصل علیه وارفع الصوت شاکیا ای برادر چون از سر قبر پیغمبر نزد قبر حسین علیه السلام مرا
حضرت برسان و بگو یا رسول الله من ارض کربلاء اتیتک انعی مستغیثا
وناعیا که ای رسول خدا از زمین کربلا آمده‌ام و گویند قاصد مرگ بر تو هستم و از جانب تو خبر آورده‌ام
چه گویم یا رسول الله حبیبک ملقی فی التراب معفرا مجرحا علیه العاصفات السوافیا
یا جد محبوب تو آرام جان تو یعنی حسین در صحرای کربلا بر خاک و خون افتاده و بادها بر آن نعش شهید
سر زنان بر خاک او افشانده‌اند وتخطط بالجرد العتاق وانت ما قدمت علی ان
لتسمع السبط باکیا و اسبان بدن نازنین او را پامال کرده و حال آنکه جناب تو نمی‌شنوی که جگر
خود را [illegible] بر هم زدن محزون و گریان بیمن وهذا اسیر فی الترح یهدی ونور ولد الله
یجی لا زال للاتی قاربا و [illegible] و در نیک سر او را بر سر نیزه کرده‌اند و از برای دشمنان هدیه می‌برند و نور
مانند چهارده روشن آن سر مقدس بر سر نیزه آیات قرآن تلاوت می‌نماید وسلم علی الزهراء واعط
اسق لقبرها لدی الروضة الغراء موج الجوار یا ای برادران برو نزد قبر فاطمه زهرا او بر او سلام
کن و اشکهای خود را جاری کن وقل یا ابنة المختار هو مع لتصغی فیصلت من جاریة
دمع السبط قانیا بگو ای دختر مصطفی [illegible] خبر [illegible] برادران خود را [illegible] فرزند [illegible] فلک
وقوم انظری شلو الحسین تعوسه [illegible] فقد [illegible] والزانی ای فاطمه
خیز و جسد پاره پاره حسین را نظر کن که اسبان او را پامال کرده‌اند و استخوانها و سینه او را نرم کرده‌اند و
لجی نساء ظامیات ولم تجد لها بعد الحسین مولاها [illegible] ای فاطمه زهرا او بیند [illegible]
خیز و ببین که زنان بیکس خود را و دختران بیکس خود را که بعد از امام حسین دیگر کسی ندارند [illegible]
گرسنه و برهنه [illegible] وبشر قاصدا اهل البقیع وقل لهم علیکم ایا اهل
القبور وسلاما ای برادران برو نزد قبرستان بقیع [illegible] برسان [illegible] سلام من [illegible] نماند
صباح وطف کربلا مصارع اطیاب فوین مشادیا آن شهیدانیکه [illegible]

کربلا بر سینهٔ کربه التضرعات و مظلوم زار کاین در آن زمین بعضی کشته شدند و بعضی مجروح گردیده و آن زمین
قتلگاه طیبین و طاهرین گردیده است اذا کنت ان جئت الغری فبلغا سلامی علی الحبر
الوری و مقالنا بان حسیننا فی ثراها معفر و کلثوم الشام تهدی
عوادیا و چون ای برادر به نجف اشرف نزد قبر امیرالمؤمنین ع برسی سلام ما را بآنحضرت برسان و بگو که یا
امیرالمؤمنین ع و یا امام المتقین بدانکه حسین نور دیدهٔ تو در خاک کربلا بخون غلطان شده و زنان او را اسیر کرده
بیدند و روانهٔ شهر شام نمودند ای برادر گریه کن خدا او را رحمت کند و خدا رحمت کند شیعی که چنین گوید
مرثیه گفته
ای آه که نور چشم پیغمبر داشتی چند ای ناله در گلو اثر داشتی چند در دیده های تعزیه [illegible]
دوری تو کرده نظر داشتی چند ای باد صبح همسر قبر فاطمه از ما رسان باو خبر داشتی چند دود
صبح [illegible] بگو [illegible] داشتی چند پیغام کربلا به نجف بر [illegible] یا مرتضی علی خبر داشتی
چند معروض کن بحضرت شاه نجف علی کی اوج آسمان قمر داشتی چند زین العابدین [illegible] بیمار
بگو در دشت کربلا پدر داشتی چند [illegible] من فدای تو ای ارض کربلا [illegible] حسین [illegible]
چند [illegible] اشرف [illegible] داشتی چند الشیعه [illegible]
حسین فرزند [illegible] داشتی چند [illegible] داشتی چند
بزرگوارانی اند که در صحرای کربلا در خدمت جناب سید الشهدا ع شهید شدند و در نصرت دین
خدا کوشیدند تا آنکه مقتول شدند بسعادت ابدیه فایز گردیدند [illegible] فدای ایشان باد [illegible]
میدان کارزار [illegible] چنانچه [illegible] قبر او [illegible] در رواق [illegible]
واقع است خدا روزی کند زیارت قبر او را و دیگر زهیر ابن قین [illegible] است و مسلم ابن عوسجه که از اکابر
زهاد و علماء است و حر ابن یزید ریاحی است [illegible] در اول [illegible] بود و چون [illegible] بود در آخر
بسعادت ملازمت آنحضرت فایز گردیده و عابس ابن شبیب [illegible] و غیر ایشان که موافق روایات
معتبره هفتاد و دو تن بودند رضوان الله علیهم و فضیلت این بزرگواران [illegible] مانند امام جعفر صادق
ع در وقت زیارت کردن این هفتاد و دو تن در حق ایشان میفرماید بابی انتم و امی [illegible]
فدای شما باد پدر و مادر آنحضرت امام [illegible] معصوم است و بالجمله معصوم در حق این شهدا میفرماید که معصوم

فدای

فدای شما باد و اگر تو مرد عارفی می فهمی از کلام بابی انتم و امی که معصوم میفرماید چه فضیلت است ایشان را که از
آن بالاتر نمیتواند بود و عارف در حق ایشان گریه کرده چون بابی انتم را معصوم یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السلام
شنیده [illegible] از حضرت امام حسن علیه السلام [illegible] هفتاد و دو پاره جگر مبارکش از حلقوم بیرون آمد
پس از حضرت امام حسین ع نیز هفتاد و دو نفر شهید شدند که ایشان از برای آنحضرت بمنزلهٔ هفتاد و دو پاره جگر
بودند و علامه مجلسی ره در کتاب بحار روایت کرده که حضرت سید الشهدا در شب عاشورا با اصحاب ایشان فرمود
که [illegible] شما [illegible] برخیزید و بروید [illegible] خود [illegible] از گردن شما برمیدارم هر یک از ایشان
دست [illegible] رسول الله [illegible] برویم و تو را تنها در میان این اشقیا بگذاریم [illegible]
کسی که [illegible] حضرت عباس بود و دیگران متابعت آن نمودند و هر یک [illegible]
نسبت بجناب [illegible] مسلم ابن عوسجه ره گفت [illegible]
عذر آوریم نزد خدا و رسول [illegible] حق تو [illegible] نیزه [illegible]
ایشان را بشمشیر [illegible] و اگر [illegible] سلاح [illegible] سنگ [illegible]
در [illegible] جنگ خواهم کرد [illegible]
کردیم بخدا قسم که اگر بدانم که کشته میشوم پس زنده میشوم پس [illegible] هفتاد مرتبه
کرده [illegible] از تو مفارقت [illegible]
بخدای [illegible] بزرگوار [illegible] کشته شوم
پس زنده شوم باز کشته شوم تا آنکه این طور هزار مرتبه کشته شوم و خدا دفع قتل از تو و از این جوانان اهل بیت
نماید حضرت ایشان را دعا کرد که جزاکم الله خیرا و بروایت دیگر جاهای ایشان را در بهشت بایشان نمود
و حور و قصور و نعیم موفور را مشاهده نمودند و یقین ایشان زیاده شد ای برادران شیعه [illegible]
شما را [illegible] گریه [illegible] آه چون صبح روز عاشورا طلوع کرد حضرت [illegible] عمر سعد
والد الزنا لعنة الله لشکر [illegible] صف آرایی کرده میمنه و میسره [illegible] برای ایشان [illegible]
[illegible] میمنه را بعمرو ابن حجاج داد و میسره را بشمر [illegible] و علم را بدست [illegible] غلام خود داد و
سرکردهٔ سواران را بعروة ابن قیس احمسی کرد و سرکردهٔ پیادگان را بشبث ابن ربعی نمود و طلب جنگ
آه آه [illegible] [illegible] لعنة الله [illegible]

اثر او دیو و دو سوار در جهت پیاده بودند بر خود آراسته و صف آرائی نیز کردند میمنه لشکر را بزهیر ابن قین بجلی دادند
و میسره را بحبیب ابن مظاهر اسدی و علم آن لشکر را بحضرت عباس دادند و در این حال حر ابن یزید ریاحی که در میان
لشکر عمر و امیر زاده بود دید که کار بمحاربه لشکر امیه بنزد عمر آمد و گفت ای عمر آیا با این مرد جنگ میکنی گفت بلی چنان
جنگ خواهم کرد که سرها جدا شود و دستها بریده شود پس بجای خود برگشت و با مره ابن قیس گفت که اسب خود را
آب داده ای گفت نه در روانه شد مره میگوید دیدم که بجانب لشکر امام حسین میرود پس مهاجر ابن اوس باو
رسید دید که لرزه بر اندامش افتاده باو گفت ای حر اگر کسی از تو شجاع تر از اهل کوفه میپرسیدم این چه حالت که
در تو مشاهده میکنم گفت چنین نیست که تو گمان کرده و لیکن خود را در میان بهشت و دوزخ متردد کرده ام و
بهشت را اختیار کردم و اگر مرا پاره پاره کنند یا بسوزانند اختیار جهنم نخواهم کرد و بروایت دیگر تو بوده
زد و مردانه اسب تاخت و بخدمت سید الشهدا شتافت و پیاده شد و دست بر سر نهاد و رکاب آنحضرت
را بوسید و روی خود را بر روی قدم اسب و رشهیدان گذاشت و گفت یا ابن رسول الله التوبه التوبه
منم که ابتدا راه بر تو گرفتم و نگذاشتم که برگردی و بروایت دیگر دست بر سر گذاشت اللهم الیک انیب
فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائک خداوندا توبه میکنم توبه مرا قبول کن بدرستیکه
دلهای دوستان ترا ترسانیدم و فرزندان پیغمبر ترا در رنج افکندم پس گفت یا ابن رسول الله منم که نگذاشتم
برگردی و ترا باین مکان آوردم و لیکن نمیدانستم که این اشقیا با تو چنین خواهند کرد آیا توبه من قبول درگاه
احدیت خواهد شد و شما مرا عفو خواهید کرد و از تقصیر من خواهید گذشت حضرت فرمود که سواره بود دست بر
سر و روی حر مالید و فرمود توبه تو مقبولست و من ترا عفو کردم و از تو راضی شدم خدا از تو راضی باشد
حر گفت یا ابن رسول الله اول کسی سر راه بر تو گرفت من بودم میخواهم اول کسی که یاری تو کند من باشم
و مبالغه بسیار در این باب کرد تا حضرت ورا مرخص کرد چون دستوری یافت رجز خوانان بمعرکه در
آمد و رجز او این است اضرب فی اعناقکم بالسیف عن خیر من حل بلاد الخیف و در
روایت دیگر حسین اخیر و نعم الامیر لم نعدل کالسراج المنیر و حمله نمود و آن لشکر را
ستاد پس ایشان را پی کردند و پیاده جنگ کرد تا بسیاری از ایشان را در رسانید تا آنکه ملعونی نیزه بر سینه او زد که
سینه وی شکافته شد چون اران جاری گردید و بر زمین افتاد و فریاد زد که یا ابن رسول الله ادرکنی یا
حسین مرا دریاب حضرت مرکب بر انگیخت و بر قلب لشکر ابن سعد تاخت و ایشان را متفرق ساخت

و ورا از میان

و ورا از میان در ربوده و آورده و بروایتی اکثر اصحاب آنجناب او را از معرکه در آوردند و خون از زخمهای او میریخت
و هنوز رمقی از او باقی بود و حضرت امام حسین دست بر روی او میکشید و با آستین مبارک غبار و خون از
رخسار او پاک میکرد و میفرمود که بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا و الآخرة یعنی به به ای حر
چنانکه ترا نام حر کرده اند در دنیا و حر یعنی آزادی و من از تو راضی شدم و حضرت در مرثیه او این چند شعر را خواندند
نعم الحر حر بنی ریاح و حر عند مختلف الرماح و نعم الحر اذ نادی حسینا
فجاد بنفسه عند الصباح فیارب اضفه الی الجنان و زوجه مع الحور الملاح
یعنی خوش حال تو ای حر پسر ریاحی که چون شیری در وقتی که نیزه ها جنبش و حرکت میکنند و خوش حال تو در هنگامیکه
حسین ترا ندا کرد و به نزد وی آمدی و جان خود را در راه او نثار کردی خداوندا او را داخل بهشت کن و حوریان
نیکو روی را تزویج او فرما بعد از آن یک یک از اصحاب آنجناب میآمدند و رخصت می طلبیدند و جانبازی
در رکابش مالی بود و حضرت میفرمودند برو ما هم بزودی از عقب شما میآئیم و این آیه کریمه را میخواندند فمنهم
من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و بعد از آن زهیر ابن قین بجلی رفت
و شهید شد و بعد از آن حبیب ابن مظاهر اسدی به رزم رفت و شهید شد و بعد از آن بریر ابن خضیر الهمدانی
که از عباد و زهاد و از بندگان خاص بود رفت و شهید شد و بعد از آن نوبت بوهب ابن عبدالله رسید
خواست که بمیدان آید و او نصرانی بود که خود و مادرش بر دست امام حسین مسلمان شده بودند همراه
حضرت آمده بودند تا کربلا و زن و مادر او همراه بودند و مادر سعادتمند او را در محاربه و مقاتله ترغیب نمود
چون بعرصه کارزار آمد و جمعی از آن اشرار را طعمه شمشیر خود نموده و بسوی مادر خود برگشت و گفت یا اماه
ارضیت عنی ای مادر آیا از من راضی شدی گفت نه از تو راضی نمیشوم که در پای امام حسین
کشته شوی و سر ترا از تن جدا کنند زنش گفت که ما را غریب و بیکس مگذار مادر گفت ای فرزند سخن او را مشنو
و جان خود را فدای امام حسین کن تا در روز قیامت نزد جد بزرگوار خود شفیع تو باشد و در هر دو پای جنگ
خود و مردانه محاربه کرد تا شهید شد و چون آن سعادتمند شهید شد زنش بشتاب کرد دوید و سر او در دو دست گرفت و روی
بر روی او گذاشت و خاک از روی او دور کرد شمر ولد الزنای ملعون در آن وقت غلام ملعون خود را
امر کرد که عمودی بر سر آن مخدره زد و او را شربت شهادت رسانید و بروایت دیگر وهب سوار شد و شمشیر خود را بدست
گرفت و قتال کرد و جمعی از آن کفار را کشت و او را گرفته و به نزد عمر سعد آوردند آن ملعون حکم کرد که او را

امر کرد که او را گردن زدند و سرش را میان لشکر آن حضرت انداختند و مادر وهب سر فرزند خود را برداشت و

بوسید و بسوی لشکر مخالف انداخت یعنی ما سری را که در راه خدا دادیم پس نگیریم پس عمود خیمه را و بر داشت بر سر قاتل فرزند خود در آمد و بر گرفت و متوجه لشکر مخالف شد و دو نفر را بقتل آورد و حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که ای ام وهب

ارجعی انت و ابنک مع رسول الله فقد وضع الله الجهاد عن النساء انک و ابنک مع جدی محمد فی الجنة

ای مادر وهب بنشین که خدا جهاد را از زنان برداشته بود و بازگشت تو و فرزندت با جدم در بهشت خواهید بود

و بعد از آن مسلم ابن عوسجه که از اکابر زهاد و اعاظم علما و از بزرگان اهل سنت بود شهید شد و حبیب بن مظاهر

نزد آن حضرت آمد و عرض کرد که یا ابن رسول الله مرا مرخص کن که بجهاد روم مرا بر زبان حال بر گوش فرداست که مقربان

خاکی مسکن در حشر شوند آنکه هر کس تن آغشته بخون بجد آلوده کفنی تا که بسر کوی تو بر جنتی من

و حضرت او را اذن داد و رفت شهید شد رضی الله عنه و عابس ابن شبیب شاکری و بریر که برایشان گریان بود

شاه شهیدان آمد و گفت یا ابن رسول الله بجد اقسم که امروز در روی زمین هیچ کس از خویشان و بیگانه

گان در نزد من گرامی تر از شما نیست و اگر می توانستم از شما دفع شر دشمنان نمایم هر چیزی که از جان عزیزتر باشد

میکردم در این مدت که در رکاب شما بودم هرگز ضرر نکرده ام که لایق شما باشد میخواهم که جان خود را

فدای شما نمایم و ثواب آن روزی من این است که در راه تو شهید شوم و گریه من نه از جهت جان دادن

است بلکه از آن است که شما را تنها و غریب و بیکس می بینم که دشمنان شما را و اهل بیت شما را احاطه

کرده اند حضرت از سخنان او گریان شدند و او را دعا کردند و اجازت دادند و رفت و شهید شد

پس یک یک از اصحاب بر خاستند و شهید شدند پس غلام ترک سیاهی بخدمت آن حضرت آمد و رخصت

جهاد طلبید و آن آزاد کرده ابو ذر غفاری رضی الله عنه بود حضرت با او فرمود که من ترا رخصت میدهم

که بر گردی گفت یا ابن رسول الله من در عیش و رفاه در خدمت شما بر فاهیت گذرانیده ام اکنون

که هنگام محنت و بلاست از شما دور شوم یا ابن رسول الله اگر چه من با روی سیاه و حسب تباه و بوی

بدی که دارم شهید شوم سفید رو و خوش بو داخل بهشت شوم بجد اقسم که از شما جدا نشوم تا خون سیاه

خود را با خونهای طاهر شما مخلوط کردانم پس رخصت جهاد یافت و مردانه بقتال اعدا مشغول

میزد و می گفت خوزو و آن روسیاه جان را در خون غلطان و شهید شد و می گفت کیف ترى الکفار

ضرب الاسود بالسیف ضربا عن نبی محمد اذب عنهم باللسان والید

ارجو به الجنة یوم المورد من الاله الاحد الموحد اذ لا شفیع عنده کاحمد

یعنی چگونه می بینید جماعت کافران حرب سیاه را که از جانب آل محمد شمشیر میزند و دفع میکند آن رو

سیاه مان را از اهل بیت حضرت بلسان و دل و جان و امید دارم از این امر بهشت را در روز قیامت از

خدا وندی یگانه ای که شفیع نیست نزد او مثل احمد محمود یعنی جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم

و داد مردانگی داد تا شهید شد بعد از شهادت او حضرت بر سر او آمد و او را دعا کرد که اللهم

بیض وجهه و طیب ریحه و احشره مع محمد و اهل بیته خداوندا روی او را سفید گردان و بوی

او را نیکو گردان و او را با نیکوکاران محشور گردان و میان او و محمد و آل محمد آشنایی میفکن و از حضرت

امام زین العابدین منقول است که مردم آن غلام را دیدند که بعد از ده روز از او

بوی مشک میآمد و روی او سفید بود بدعای آن امام شافع روی او سفید و بوی خوش گردید از آن ساطع بود تردید در

ثبات الموت حمرا فما اتی لها اللیل الا و هی من سندس خضر و بالجمله

عجب رتبه ایست رتبه شهیدان و شهید شدن و جهاد کردن پس ای برادران آن آرزو کشیده و میگوییم

بگویید یا لیتنی کنت معکم فافوز فوزا عظیما یعنی ای کاش که بودم من با شما پس

میرسیدم رستگاری بزرگ تا از ثواب این بهره داشته باشید

مجلس چهارم در بیان بعثت پیغمبر و شهادت حسین و زواران و فضل آن

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی عظم اجورنا و اجورکم بالعاشور و حرم علی صدورنا و صدورکم فیه الفرج و السرور و العاشور هو الثبور علی الحسین المظلوم الذی هو الطور و کتاب مسطور و العزاء علی المعصوم الامام الذی هو البحر المسجور و البیت المعمور و البکاء علی الشهید المعصوم الذی هو ثار الله و ابن ثاره و النور الذی تبنت لحمه من لحم رسول الله و دمه من دمه و جلده من جلده و عظمه من عظمه فمن قتله فقد قتل جده و من اساءه فقد تعدی علی جده الذی هو طاهر الولادة و من اطلعه الله علی عالم الغیب و الشهادة الذی قال فی حقه سید العارفین اذا اراد الله بعبد خیرا قذف فی قلبه حب الحسین و قال فی حقه و حق بکائه سید الساجدین و قبلة العارفین هذه و الله النعمة العظمی

والثواب الهنيئ لأهلي المؤمنين وقال فحقق زيارته الإمام الناطق الحجة الله
المعصوم جعفر الصادق من أتى قبر الحسين عارفاً بحقه يوم عرفة كتب
الله له ألف حجة وألف عمرة مبرورة متقبلة وكتب له مع نبي مرسل وإمام
عادل ألف غزوة الذي إذا أهل شهر المحرم تغير حال جميع العالم فضلاً
عن بني آدم الذي عن وعلى شهادته قبل استهلاله وولادته بكت
السماء ومن فيها والأرض ومن عليها ولما بطأ لابتها وعاد فطرس بمهده
ونحن عائذون بقبره من بعده الذي تلبس الكعبة من مأتمه ثياب السو
داء ولبست لأجله مثل ذلك السماء وقتيل العبرات وأسير الكربات صاحب
المصيبة الراتبة والله معز الساكبة لقد أصبح كتاب الله فيه مهجوراً ورسول
الله فيه موتوراً فيا لها من مصيبة التي ضج منها جبرئيل وعج منها ميكا
ئيل وبكى عليه آدم الصفي وناح لأجلها نوح النبي ومرض بها إبراهيم
الخليل وتلبى في بليته بها ابن حزقيل واعتكف بها في مسجده ثلاثة
أيام زكريا وسأل الله أن يفجعه بولده المظلوم يحيى فإنه ذكر الحسين أو ذ
كر عنده خنقته العبرة ووقعت عليه البهرة وتدمع مقلته وتفور فو
ارته وانسفاه من رزيته التي احترق منها فؤاد العارفين وشوى
لأجلها أكباد العاشقين وبكى من ذكره أبصار المؤمنين وذاب من ذكرها
أبدان المخلصين والصلوة والسلام على المظلوم من الشهداء والمعصوم من
الأصفياء خصوصاً على الشهيد المظلوم الذي بكت له عين المصطفى و
فلذة بر ابنه وحزنت له صدرة المرتضى وفداه أباه وأمه وشوى له الفؤاد
الزهراء وفدت بنفسه واحترق له قلب المجتبى وفدائه أولاده النا
صر لدين الله والمجاهد في سبيل الله الحسين الشهيد أبي عبد الله
حمد خداوندی را که تعلیم کرده است رحم های ماه حرام های شهر را که اعتنا نموده حرام کرده است در شبهای ماه [illegible]
خوش [illegible] عاشورا کرده است هلاک شدن [illegible] مظلوم حسین است [illegible]

وزین ها

وزین ماه و اوست که وقائع که محفل است بر تمام دنیا عاشورا کرده است آن عزا داری بر امام معصوم که را
دست دریای محبت [illegible] رحمت و فضل [illegible] حضرت رب العزة عاشورا کرده است اگر این
شهید مظلوم است که او خون خداست یعنی [illegible] خون او خداست بر فوق عرش [illegible]
جای [illegible] عزا خداست [illegible] عزای [illegible] وارد گشته است که [illegible] خون او [illegible] کرده اند
[illegible] است که [illegible] کشیده اند [illegible] روی زمین است [illegible]
[illegible] و استخوان او را [illegible] کرده [illegible] گشته است [illegible]
[illegible] کرده است [illegible] در حق او فرموده که هرگاه اراده [illegible]
[illegible] کرده اند در دل و [illegible] زین العابدین و [illegible]
[illegible] در حق [illegible] فرموده که [illegible] بعث [illegible]
است [illegible] فرموده اند و امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق در حق زیارت او فرموده که هر که زیارت
[illegible] روز عرفه و عارف باشد بحق او بنویسد حق تعالی از برای او هزار حج مقبول و هزار
عمره مقبوله بنویسد از برای هزار جهاد که [illegible] با نبی مرسل و امام عادل کرده باشد [illegible]
چون ماه محرم [illegible] آسمان [illegible] عالم [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] شهید [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] یعنی ماه مبارک [illegible]
[illegible] الحسین [illegible]
[illegible]
[illegible] تمام [illegible]
[illegible] جبرئیل [illegible] میکائیل [illegible]
[illegible] آدم صفی [illegible] نوح نبی [illegible] ابراهیم خلیل [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]

روی نمود کربلا و در جنب امام حسین ع از غصه مشغول شد که دل را زود بر درد آورد در مصیبت فرزند مظلوم ش حضرت
یحیی اگر کسی سینش لحافظین و امام العالمین ابو عبدالله الحسین ع و وا اسفا از مصیبت کسی که لب خشک و حرارت
از آن جان عارفان و کند حسرت است از آن جسم عاشقان و کربلا گردیده است از آنچه شنیدن آن
چشمهای مؤمنان و کباب شده از ذکر آن جگرهای مخلصان و وا اسفا از ماتم کسی که گریان گردیده است
بر او چشم مصطفی و محزون شده از آن سینه علی مرتضی و بریان شده از این قلب فاطمه زهرا و کباب شده
بر او جگر امام حسن مجتبی آن کس که نور العینین و قلب الحرمین ابو عبدالله الحسین
آه نحن مصاب لها شمنا کان نحاشون بالاحزان تعیننا تعنی ای وای
قاصد مرگ خبر شهادت آقایان ما را آورده و گویا هلال محرم در آسمان ما را از حزن و اندوه قصد
می کند بالبکی حتی فهم دون سیدهم و مثل المنبی جهد المعتبا ای کاشکی
من کشته میشدم و شهید می گردیدم در میان ایشان و این آرزو من مثل کوشش کردن حضرت آنست
در اتفاق نمودن مال خود را و حکم که همین جان و سینه دردم و بر سرش از این کار خشم فالیتنی حتی
فیهم کی ما علا فی السابقین المجاهدین المصلینا ای کاشکی من جان میدادم در راه
ایشان تا آنکه شمرده میشدم در فردای قیامت از آنها که در راه برادران شهید گردید الله و لعنت
رسول خدا و سیدة النساء [illegible] داخل بهشت میشوند   وارد شده از ابن عباس که گفت روزی
در مدینه نماز صبح را در عقب محمد ص گزاردیم در مسجد او که ناگاه آن حضرت چون از نماز
رخ شد روی مبارک به جانب ما کرد به اصحاب داد و گویا آنجا ماه شب چهارده طلوع کرده
فرمود که حبیبم [illegible] که گویا [illegible] سر و بر جگر تشنه بریزند و ما را اشتیاق بهشت می کرد و از ختم خدا میفرمود
و ما بسیار مسرور و خوشحال بودیم [illegible] تا ناگاه آن حضرت سر بالا کرد و صورت [illegible] دیدیم پس نظر
کردیم به در مسجد دیدیم که حسن ع و حسین ع می آیند و در دست راست حسن و دست چپ امام حسین ع است
و می گوید که من مثلنا و قد جعل الله جدنا افضل اهل السموات و الارضین
و ابانا خیر اهل المشرق و المغرب و امنا سیدة النساء العالمین و جدتنا
ام المؤمنین و نحن سیدا شباب اهل الجنة اجمعین کیست مثل ما و حال آنکه

حق تعالی

حق تع کرده است جد ما را بهترین اهل آسمانها و زمین ها و پدر ما را بهترین اهل مشرق و مغرب و مادر
ما را سیده زنان عالمیان و جده ما را مادر مؤمنان و ما را دو سید جوانان اهل بهشت ابن عباس میگوید
که زیاده شد سرور و خوشحالی ما و از هر یک از ما آن رفت و غم دادیم آن دیگری را که چه گونه ای
بود به دست آل محمد و خواری زد دشمنان ایشان پس نظر کردیم مرتبه دیگر به رسول خدا ص دیدیم که آن حضرت
بر رخساره مبارک او جاری است گفتیم سبحان الله یحوف فرح و سرور دست این گریه از کجاست خواستیم که عرض
کنیم که در این حال جبرئیل ع فرود آمد که خدا صبر دهد ما را بر آنچه شما میرسید الیوم زنان من بعد از من پس ملائک فرمود
بسوی ما و فرمود که خدا صبر دهد هر که را از شما باقی بماند و شنید آنچه را که بر ایشان واقع شده و گریه و ناله
آن حضرت زیاده شد و میفرمود که خدا صبر دهد شیعیان مرا و شیعیان پدر و مادر ایشان را که بعد از من میآ
ئید از آنچه از این دو نور دیده ام علاقات میرسند پس ما اراده کردیم که از آن حضرت سؤال کنیم که ناگاه او خواند
حسنین را در کنار خود امام حسن را در ران راست و امام حسین ع در ران چپ نشاند و فرمود که بابی انتما
و امی انتما پدرم فدای پدر شما و مادرم فدای مادر شما پس دهان مبارک خود بر دهان امام حسن گذاشت
و مدت طولانی مکید و می بوسید و اشک های او بر روی شریف [illegible] پس گلوی امام حسین ع را بوسید
و مدتی دهان خود را بر گلوی او گذاشت [illegible] و گریه [illegible] بر روی مبارک جاری بود [illegible] که گریه
بگریه در آمدیم و شنیدیم [illegible] ظاهر شده که [illegible] گریه [illegible] جانبان آنکه
می که بعد وداع نمی حسین ع شد [illegible] پس امام حسین ع گریه کنان رفت نزد مادر خود و گریه
می کرد و ناله مینمود [illegible] قیامت صلوات الله علیها چون او را گریان دید [illegible] اشکهایش را بآستین
ستین پاک کرده و گفت فداک امک ما یبکیک ای مادرت فدای تو باد چه گریه میکنی در این وقت
گریه او شدیدتر شد و حضرت فاطمه از گریه او بگریه در آمد و گفت یا قرة العین جزع وای میوه دل من و رکن
[illegible] و ای روح روان من چرا گریه میکنی خدای چشمهای ترا گریان [illegible] حضرت امام حسین ع جواب
نداد و شد خاموش قیامت گفت بحق من بر تو و بحق جد بزرگوارت [illegible] ای نور دیده بگو چرا گریه میکنی
گفت یا اماه کان جدی ملق من کثرت ترددی الیه [illegible] بزرگوار رحم الله از من ملال
[illegible] شنیده و از من ملول شده از بسیاری آنکه من نزد او تردد میکنم فاطمه گفت فدیک نفسی یا ماذا

فدای جان تو باد جان من از برای چه گفت بدانکه من با برادرم حسن رفتیم بخدمت جد بزرگوار خود حضرت گرد او بودیم
پس برادرم حسن را خواند بر ران راست خود نشانید و مرا بر ران چپ خود نشانید و با هر دو راضی شد تا آنکه دهان
او را بوسید و دهان مرا نبوسید و گلوی مرا بوسید و دیگر چون مرا دید بلندترین مصیبت برادرم دهان مرا نبوسید
آیا در دهان مرا به این که آیا در آن چیزی است که چون از آن کراهت داشت فاطمه گفت بخدا قسم که در دهان
تو چیزی ناخوش نیست و در دل جد تو بقدر حبه‌ای از بغض تو نیست گفت بلکه باشد اگر نبود پس این اعراض از جهت
خواندن قیامت او را این کلمات است تا آنکه ای نور دیده مکرر شنیده‌ام که میفرمود حسین منی
وانا من حسین الا ومن اذی شعرة من حسین فقد آذانی حسین از من است و من
از حسینم آگاه باشید که هر که آزار دهد موی از حسین مرا پس تحقیق که آزار کرده است مرا و مکرر دیده‌ام که تو
را بر دوش خود سوار کرده و میفرمود الا ومن احب حسینا فقد احبنی آگاه باشید هر که حسین مرا
دوست بدارد پس تحقیق که مرا دوست داشته الیوم ندانم قسم بخدا که روزی در کنار او بودم گریه میکردی و اشک
از دو چشم من گذشت و شنید صدای گریه تو را و دامن شد بر من و فرمود که یا فاطمة اسکتیه فان
بکائه یوذینی ای فاطمه ساکن کن حسین را بدرستی که گریه حسین دل مرا به درد می‌آورد و روزی دید که تو
گریه میکنی فرمود که یا فاطمة اسکتیه فان الملائکة تتأذی من بکائه یا فاطمه ساکن گردان
او را که ملائکه میرنجند از گریه او عاقبت وقتی تو بجا رسیدی از صبر تا بر در حضرت نمود این تعویذ برای تو
ای نور دیده آیا نمی‌دانی روزی را که تو و برادرت در روضه حضرت کشتی می‌گرفتید و حضرت
فرمود ایها یا حسن یعنی الحسن حسین را بر زمین انداز من گفتم ای پدر بزرگوار چگونه جرات میکنی که
برادر کوچک تر فرمود اینک جبرئیل میگوید ایها یا حسین پس چگونه ای فرزند از تو
ملول شده است لکن میخواهم که صبر بر دم دست او را گرفته و بر دم دیگر کشیده و حاد و مخصب تر کرده
و ازار جامه او بر پاهای کشیده می‌شد و در مسجد آمد ابن عباس گوید که ما چون حضرت فاطمه را
دیدیم حرکت از ما باحنیه از نور مسجد خود را پنهان کردیم که امیرالمؤمنین پس چون نظر حضرت فاطمه
و امام حسین را دید آه سرد از دل برآورده گفتند پس حضرت فاطمة الزهرا روی بجانب تربت مبارک پدر
بود و با ستین پای که میگوید گفت السلام علیک یا ابتاه حضرت جواب داد که وعلیک

السلام

السلام یا فاطمة ورحمة الله وبرکاته گفت یا ابتاه فاطمه تبسم گرفته خواهر کرده آیا تو نفرمودی که حسین بجای
من است که از بوی خوش آن لذت میبرم آیا نفرموده که الحسین زین السموات والارض حسین
باعث زینت آسمانها و زمینهاست آیا نفرموده اشم رائحة الجنة من الحسین بوی بهشت از حسین
میشنوم حضرت گفت بلی گفته‌ام ای دختر پس گفت چرا نبوسیدی او را گلوی او بوسیدی برادرش و لکن او را زینت
جهت گریه میکنید چه او را [illegible] او را [illegible] نخواهد بود [illegible]
خونش بر زمین بریزد حضرت فرمود که یا بنتاه هذا سر اخاف علیک اذا سمعتیه تبادر دمعک
وینکسر قلبک ای دختر این سریست که میترسم بر تو که هر گاه بشنوی آن را عیش تو مکدر گردد و قلب
تو شکسته شود فاطمه گفت ای پدر بزرگوار تو را بخدا قسم میدهم که او را از من پنهان مدار پس رسول خدا گریه کرد و
فرمود انا لله وانا الیه راجعون ای دختر جبرئیل از رب جلیل مرا خبر داد که ان الحسن یموت مسموما
تسمه زوجته اسمها جعدة بنت الاشعث بن قیس الکوفی پدر پسندیده حسن را زن او خواهد
زهر داد کشته و زهر میدهد او را زوجه که جعده نام دارد پس موضع زهر او را بوسیده‌ام والحسین یموت مقتولا
بالسیف قتله ابن ذی الجوشن الضبابی الکوفی لعنه الله فقبلته بعد القتل بموضع النحر
و حسین را در دنیا بیرون میبرد و کشته شده و گلوی او بریده شده شمر ذی الجوشن پس من موضع نحر حسین
را بوسیده و بوییده‌ام پس فاطمه گریه کرد [illegible] در آسمان و
طپانچه بر روی خود زد پس طپانچه بر روی خود زدند و خاک مسجد بر سر خود نمودند زنان مهاجر و انصار [illegible]
و صدا گریه و ناله بلند کردند و چنان شیونی در مسجد برپا شد که مسجد [illegible] در آمدند ما خیال کردیم که
حیوانات نیز صدا را شنیدند پس خواندن قیامت به نظر گفت یا ابی ای ارض یصده هذا فی المدینة
ام غیرها کدام زمین است این در مدینه یا جای دیگر قال لا الا فی ارض تسمی کربلا فرمود در مدینه
نخواهد در زمینی که او را کربلا میخوانند فاطمه گفت بیان فرما [illegible]
او عظیم است [illegible]
او [illegible]
ایشان را [illegible] هل من ناصر ینصرنا هل من مجیب یجیبنا [illegible]

بر آنها رد او جواب نه هر فیذبح ذبح الشاة پس سر او را از بدن جدا کنند یعنی که سر کوشته را از بدن جدا
کنند و بکشند فرزندان و برادران حسین را و بکشند انصار و برادران او را ثم یوخذ رؤسهم علی القنا
لجی بعد از آن سرهای ایشان را جدا کنند و بر نیزه‌ها بلند نصب کنند و زنان و دختران او را [illegible]
سر برهنه و پای برهنه در اقطار عالم بگردانند حضرت فاطمه صیحه زد و فریاد برکشید و لحسناه و ولداه و
مهجتاه و ولداه پس هر که در مسجد بودند همه بگریه در آمدند پس فاطمه گفت یا ابتاه انا احتسبهم و الفتیه و ادفنه
ای پدر بزرگوار پس من تجهیز میکنم حسینم را و او را غسل میدهم و او را کفن میکنم و در دامن میگیرم حضرت فرمود که
ای فاطمه این عمل وقتی میشود که نه من باشم و نه تو و نه [illegible] و نه شوهر علی و نه برادرش حسن ع فاطمه گفت
یا ابتاه یا حتی شهید ای پدر بزرگوار در کدام ماه [illegible] فرمود [illegible] که در روز عاشورا
قیامت گفت من یغسله و من یکفنه و من یصلی علیه کر
حسینم را غسل میدهد و که او را کفن میکند و که بر او نماز میکند و که او را دفن مینماید حضرت فرمود ان طهر بیتی
جسده علی التراب ملقی تطحمه الشمس فهو فی العراء و اخبر فی الفناء یعلی
جسد او را برهنه بر خاک بیاندازند و آفتاب بر جسد او بتابد و سر او بر سنان نیزه [illegible] پس فاطمه نعره
از دل بر کشید و فریاد و ولدا و ولدا و حسرتاه نمود و حضرت امام حسین ع چون مادر را با این حال دید و این کلمات را
شنید از جد بزرگوار [illegible] صیحه زد و بگریه در آمد و گفت یا جداه [illegible] و حسن و حسین و امیر المؤمنین ع و امام
حسن ع و حاضران همه بگریه در آمدند و از شیون فاطمه و گریه و ناله زنان و مردان در مسجد محشر برپا شد که ناگاه در
آن حال حضرت [illegible] الامین جبرئیل نازل شد بر پیغمبر ص و سلام کرد و گفت یا محمد [illegible] السلام میرساند و میفرماید
که فاطمه را [illegible] که همه ملائکه آسمان را گریه در آورده است [illegible] انی ساخلق
خلقا شیعة الطاهرین مطهرین ینفقون اموالهم علی عزاء الحسین
و یتعبون ابدانهم و یبذلون ارواحهم علی زیارته و یتخذون المجالس
لنشر الاحزان و لیسکبوا الدموع و یطیل الخشوع لیس لهم عن ذلک رجوع
بدرستیکه من زود باشد که خلق کنم از برای او شیعیانی حلال زاده و پاک و پاکیزه که خرج
کنند اموال خود را در عزای حسین ع و به تعب اندازند بدنهای خود را در راه زیارت او و طلب [illegible] بکنند و

و گریه نمایند و اشک بریزند و شب در مصیبت او بیدار بکشند و تا روز قیامت از این عمل برنگردند
و یبکون و یتزاوجون الطهورات و یتوبون بکل ظاهر من الا [illegible] و لم یرو
ما لم یرجع الی مشهده و ترویج نمایند زنان پاک و پاکیزه را و بزایند بچه‌های پاک و پاکیزه را که در
وقت زیارت حسین ع [illegible] فراوان باشند [illegible] بزیارت او تا آنکه قائم آل محمد
المهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه ظاهر شود و [illegible] مطلوب الاولیا و انبیا و اوصیا علیهم السلام [illegible]
بشر الزائرین له الا و من فات بعد مماته له بکل خطوة حجة مقبولة [illegible]
زائران او را آگاه کن که هر که او را زیارت کند بعد از شهادت بهر قدمی یک حج مقبول از برای او [illegible] آگاه باشید
شیعه و هر که انفاق کند درهمی در عزای او و در زیارت او ملائکه تا روز قیامت با آن تجارت [illegible] کنند و
[illegible] حسنه و [illegible] خدا برای او قصری در بهشت و آگاه باشید که هر که یاد کند مصائب او را
و بر او بگرید ملائکه اشکهای او را [illegible] و در شیشه ضبط کنند و چون روز قیامت شود [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین ع گریه کرده [illegible]
[illegible] خوشحال شد و روی مبارکش
شکفته گردید و این اخبار را جبرئیل [illegible] حضرت فاطمه ع فرمود [illegible] خوشحال و سجده شکر کرد پس حضرت
امام حسین ع روی بطرف جد بزرگوار کرد و گفت یا جداه [illegible] فرمود ای فرزند
خدا شفاعت را [illegible] در روز قیامت گناهکاران [illegible] پس نظر بجانب امیر المؤمنین
کرد و گفت ای پدر عالیقدر [illegible] فرمود [illegible] مرا ساقی کوثر گردانیده [illegible] من در روز
عطش اکبر [illegible] پس [illegible] گفت [illegible] امام
حسن ع گفت ای برادر [illegible] که من داخل بهشت [illegible]
[illegible] قیامت [illegible] پروردگار [illegible]
[illegible] و طلب [illegible] که داخل بهشت [illegible]
داخل بهشت [illegible] حضرت امام حسین ع خود فرمود [illegible] جد بزرگوارم [illegible]
[illegible] از پروردگارم [illegible] قصرهای ایشان در بهشت برابر قصر من [illegible]

یا ابا عبد الله جان ما شیعیان فدای تو باد یا ابا عبد الله پدران و مادران ما فدای تو باد یا ابا عبد الله عشت
سعیداً و مضیت فقیداً مظلوماً شهیداً زندگی کردی با سعادت و رفتی با جد و ثنا و شهادت
و از دنیا رحلت فرمودی شهید و مظلوم لعن الله من قتلک و لعن الله من ظلمک و لعن
الله من حرمک و غصب حقک خدا لعنت کند کسی را که تو را کشت بناحق و خدا لعنت کند آن
کسی که بر تو ظلم کرد و لعن الله من خذلک و لعن الله من دعوته فلم یجبک و لم یعنک
و لعن الله من منعک من شرب ماء الفرات و لعن الله من اخرجک عن حرم
الله و حرم جدک و حرم ابیک و اخیک لعناً کثیراً یتبع بعضها بعضاً اللهم فاطر
السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه
یختلفون و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و در روایت است که حضرت
امام حسین شیر نخورد از فاطمه و نه از زنی دیگر برای آنکه شیر حضرت فاطمه خشک شد و جناب رسول خدا
طلب کرده بود یافته نشد پس در آن وقت حضرت پیغمبر میآوردند و حضرت انگشت ابهام خود را در دهان او گذارد
پس او میمکید الله ... او را ... روز کفایت ... و بروایت دیگر زبان مبارک خود را در دهان شریف
او میگذارد و غذا میداد او را بحدی که خدا ... گوشت امام حسین از گوشت پیغمبر
و خون او از خون پیغمبر و از این جهت است که آنحضرت شبیه ترین مردم بود به پیغمبر و شیخ فخر الدین طریحی
در منتخب خود روایت کرده که روزی حضرت رسول با جمعی از اصحاب خود در [illegible] نشسته بود که ناگاه
بکودکی چند برخوردند که در آن ساعت بازی میکردند پس آنحضرت نزدیک یکی از آن کودکان نشسته و میان
دو چشم او را می بوسید و با او ملاطفت میفرمود و او را در کنار خود نشانید و عنایت بسیاری نسبت
باو بجا میآوردند پس بعضی از اصحاب بعرض حضرت رسانیدند که یا رسول الله ما ندانستیم که این کودک فرزند کیست
و این کمال لطف و دوستی که دوستان شرف این شخص ... حضرت فرمود در جواب که ای اصحاب من مرا
ملامت مکنید به درستی که من دیدم همین کودک را که روزی با حسین من بازی میکرد و دیدم که خاک
قدم او را بر میگرفت و بر صورت و چشمهای خود میمالید با این صغر سن و من از آن روز دوست داشتم
این کودک را از جهت آنکه حسین مرا دوست داشته و من در روز قیامت شفیع او و شفیع پدر و مادر او خواهم

خواهم بود

و خبر شیر مرا خبر داده که این کودک از اهل خیر و صلاح خواهد بود و از آن کسانی است که فرزند مرا در صحرای کربلا یاری
خواهد کرد و از بعضی ثقات حکایت شده که این کودک حبیب بن مظاهر اسدی بود که احوال قبر او در رواق
جداگانه واقع است [illegible] نور الله تربته و اعلا فی علیین رتبته
و از حضرت سید الشهداء منقولست که فرمود آمدم نزد جدم رسول خدا و دیدم که ابی بن کعب نزد آن
حضرت نشسته و چون جد بزرگوارم مرا دید فرمود که مرحبا بک یا زین السموات و الارض چون
آمدی ای حسین که زینت آسمانها و زمین ... ابی بن کعب گفت یا رسول الله آیا میتواند کسی غیر از تو زینت آسمانها و
زمینها باشد حضرت فرمود و الذی بعثنی بالحق نبیاً ان الحسین بن علی
فی السموات اعظم مما هو فی الارض و اسمه مکتوب علی یمین العرش
و ... که مراد از حق ... فرستاده بدرستیکه حسین بن علی در آسمانها عظیم تر است از آنچه او در زمین
است و نام او نوشته شده است بر طرف راست عرش الهی بدرستیکه حسین چراغ هدایت است و کشتی
نجات پس جناب پیغمبر دست حسین را گرفت و گفت ایها الناس این حسین بن علی است الا فاعرفوه
و فضلوه کما فضله الله آگاه باشید پس بشناسید او را و عارف شوید باو و فضیلت دهید او را
همچنانکه خدا فضیلت داده است او را و قسم ... یوسف بن یعقوب
این حسین جدش در بهشت است و جده اش در بهشت است و مادر او در بهشت است و پدر او در بهشت است
و برادر او در بهشت است و عم او در بهشت است و عمه او در بهشت است و خاله او در بهشت است
و دوستان ایشان در بهشت اند و دوستان دوستان ایشان در بهشت اند حمد خدا و شکر خدا هر کسی
... کل حزب بما لدیهم فرحون شیخ عارف ... علیه الرحمه میفرمود که من در احادیث
دیده ام که جناب معصوم لفظ محب را سه مرتبه یا چهار مرتبه نیز فرموده که محب محب محب فی الجنة و دوست
دوست دوستان ما در بهشت اند و در روایت است که روزی آنحضرت در دامن حضرت رسول بول کرد چون خواستند
که او را بر دارند فرمود بول فرزندم را قطع مکنید ... و مشغول است که روزی
رسول خدا نماز میکرد چون بسجده رفت امام حسین بر پشت آن بزرگوار سوار شد حضرت سجده را طول
داد و صبر کرد تا او بزمین آمد و سر از سجده برداشت پس آنحضرت را در بر گرفت و نماز کرد تا فارغ شد از ...

ابن [illegible] منقولست که جناب نبوی صلعم روزی با گروهی از اصحاب خود نماز میکرد و امام حسین ع صغیر و کودک بود
و در پهلوی حضرت نشسته بود پس حضرت در اول سجده او را برگرفت و در پهلوی خود بر زمین گذارد
پس در سجده دوم برگشته امام حسین ع دیگر مرتبه بر پشت آنحضرت سوار شد و [illegible] چنین میکرد و حضرت
رسول خدا بار دیگر چنان میکرد تا از نماز فارغ شدند و یهودی در آنجا حاضر بود و نظر میکرد که امام حسین ع با جدش
چه میکند و حضرت با او چه میکند پس یهودی گفت که ای رسول الله [illegible] خوبی تو و [illegible] چنین
پس آن یهودی مسلمان شد و از طرف سنیان منقولست که امام حسین ع سوار شد بر پشت جد بزرگوارش
در بعضی نماز و حضرت [illegible] ذکر سجده را آنقدر طول میداد که امام حسین ع از پشت آنحضرت
پایین آمد باختیار خود و چون حضرت از نماز فارغ شد او را گرفت و بر زانوی خود نشانیده و دهان
او را می بوسید و لبهای خود بر پیشانیه او [illegible] و میگفت فداها بابی و امی من احبنی فلیحب هذا
4 [illegible] این دو نور دیده مراکه پدر و مادرم فدای ایشان باد هرکه مرا دوست دارد باید این را دوست
دارد و علامه مجلسی رحمه الله کتاب بحار از حضرت رسول ص روایت کرده که کسی آنحضرت را بطعام دعوت
نموده بود پس در کوچه حضرت امام حسین ع را ملاقات کرده دید که با اطفال بازی میکند پس حضرت از مردم
پیش افتاده و دو دست پهن کرده و امام حسین ع باین طرف و آن طرف میدوید و حضرت متعاقب
او میرفت و طفلانه با او بازی میکرد و او را میخندانید تا گرفت و در آن یک از دستهای خود را در زیر ذقن
او گذارد و دست دیگر در عقب گردن او گذارده و دهان شریف خود را بر دهان او گذارده و بوسید او را
پس فرمود که حسین منی و انا من حسین حسین از من است و من از حسینم بابی انت و امی یا
ابا عبد الله انت النور المودع فی الاصلاب الشامخة والارحام الطاهرة المطهرة
تو یعنی آن نور سپرده شده در پشت های بلند و رحمهای پاک و پاکیزه و ثقات روایت کرده اند مضمون
این را که در بعضی از اعیاد حسنین ع آمدند نزد جد خود و گفتند یا جداه امروز روز عید است و اطفال
عرب لباس نو در بر دارند و ما جامه نداریم و عیدی میخواهیم و از جناب تو میخواهیم مگر لباس نوی
در آنوقت در سرکار فیض آثار رسالت ابرار چیزی نبود که لایق ایشان بزرگوار باشد متفکر گردید جبرئیل در آنحال
نازل شد و دو حله سفید از بهشت آورد و آنحضرت بسیار مسرور شده و فرمود که خیاط قدرت الهی بدوخته بود

درعالم

در عالم غیب برای شما جامه دوخته پس چون دیدند انها را سفید است گفتند یا جداه اطفال عرب جامه
های رنگین دارند و ما جامه رنگین میخواهیم حضرت بفکر فرو رفته [illegible] جبرئیل حاضر شد و طشت و آ
ب و ابریق حاضر کرد پس چون آب ریخت بر جامه ها [illegible] امام حسن ع سبز شد چنانکه
خواهش کرده بود و حله امام حسین ع سرخ شد مانند یاقوت [illegible] خواهش او بود [illegible]
تمام [illegible] که امام حسن و امام حسین ع گفتند ای جد بزرگوار اطفال عرب ناقه دارند که بر آن
سوار میشوند و ما ناقه میخواهیم حضرت فرمود که [illegible] ناقه شما میشوم پس یکی را بر کتف
راست خود نشانیده و دیگری را بر دوش چپ گفتند یا جداه اطفال عرب را [illegible] مهار
دارند که آن را بدست میگیرند [illegible] مهار ناقه ما [illegible] رسول الله [illegible] بدست امام حسن ع داد و یکی بدست
امام حسین ع و فرمود که این مهار ناقه شما گفتند [illegible] اطفال عرب شتر [illegible] عف عف
میکنند حضرت روی مبارک را با امام حسن ع کرد و گفت العفو العفو و رو کرد با امام حسین ع و فرمود العفو
جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد [illegible] مشغول [illegible] و منقولست از عبدالله بن عمر که [illegible]
پیغمبر بر منبر خطبه میخواند که ناگاه امام حسین ع [illegible] طفل صغیری بود پس دامن جامه
او بزیر پای او [illegible] افتاد [illegible] مبارک رسول خدا [illegible]
افتاده [illegible] از منبر بزیر آمد و او را در بغل گرفت و [illegible]
[illegible] قال الله انما اموالکم و اولادکم فتنة
[illegible] سلطان [illegible] فرزند [illegible] فرمود والذی نفسی بیده
لما رأیت ابنی هذا کان فؤادی قد ذهب منی قسم بخدای [illegible] محمد است
است چون فرزندم [illegible] و دل من [illegible] آسمان [illegible] عزیزان
وای برادران هرگاه [illegible] حالت [illegible]
ی کربلا از اسبها [illegible] تیر و شمشیر و نیزه [illegible] بر زمین افتاد و چون بر روی خاک رسید دشمنا
ن خدا او را احاطه کردند و از چهار طرف او را ضربت زدند یکی [illegible] نیزه زد و [illegible]
بر حلقوم [illegible] تیر زدند و یکی بر بازوی مبارکش شمشیر زدند و یکی او را سنگ زدند و یکی او را چوب

زند آه که ای برادر عمود بر فرق مبارک زنند و ملعونی نیزه بر پهلو زده‌اند که بر رو در افتاد آه چون شه دین فتاد
بمیدان کربلا محشر پدید شد ز بیابان کربلا از فیض لاله‌کاری ز طرح حسین در دهشت تا خلد بیابان کربلا
ای برادر چگونه خواهد بود حال عمبرز در فرق که آه وا ویلا شمر ولد الزنای حرامزاده روسیاه سر مبارک او را به
وارد ده ضرب از بدن جدا کنند و بر نیزه بلند ای غضب نماید و لعیدزادان پیاده کان را امر نماید که سنگ
بر جسد مبارک او زنند و ستوران را امر کنند که اسب بر بدن مبارک او بتازند و استخوانهای سینه
و پشت او را نرم کرده‌اند ای برادر گریه کن ای برادر ناله کن و در دشت است که در آن اثنا که جماعت
کافران سید شهید زاده در میان گرفته بودند و در مظلوم را هنوز رمقی بود ناگاه کودکی از حضرت امام حسن ع
که او را عبدالله میگفتند و هنوز بحد بلوغ نرسیده بود از دور نگاه کرد که خود در آن تنگنا عم بزرگوار خود در میان دشمنان در
زنب خواتین دست السلام عم را گرفته بود و او را محافظت میکرد که ناگاه دست خود را از دست
خواتین رها کرده و ان شهید مظلوم آمد و زخمهای او را گریه کرد که ماه آسمان امامت اکنون بر روی خاک افتاده و مکدر بیابان آید
پس آن کودک بگناه خوان بجوان آمد و بآن تنگناه درهمی رسید که حرمله حرامزاده شمشیر را بالا برده بود بر امام زند آن
طفل معصوم دست خود را پیش آورد که شمشیر بر دست حضرت نخورد و گفت یا ابن الخبیثة اتقتل عمی ای ولد الزنا
تا بیخ تو ای شمر الحرامزاده الکافر ملعون شمشیر را فرود آورد و دست عبدالله را جدا کرد و الطفل فریاد برآورد که یا
عماه اتقطع ابکدی حضرت او را در بر کشید و فرمود که ای عزیز زند برادر صبر کن که در همین ساعت در رو
ضات جنان به پدران بزرگوار خود ملحق میشوی پس حرمله حرامزاده تیری بر آن معصوم زد و در دود در دامن آن
امام مظلوم شهید کرد و مرغ روحش باشیانه اقدس پرواز نمود ای برادر داد و بیداد که حضرت امام
حسین ع در صحرای کربلا در دریای خون دست و پا میزد و گاهی بیهوش میشد و گاهی بهوش باز می‌آمد و اهل بیت
و اولاد بزرگ و کوچک در دور او گشته افتاده بودند و چشمهای ایشان غرق خون و سرهای ایشان بر
نوک سنان پس عمر سعد ملعون امر کرد که زنان و دختران پیغمبر را آواره از راه قتلگاه بگذرانند
آه زد و ای که اهل حرم با دو چشم تر کردند رو بقتلگاه سینه پر ز زخم پاره پاره و دل شد پر ز کین
دیدند گلشن زهرای روح افزا خبر پریشان کوی دفا الله کوان کفن کرده چون کبوتران حرم آلگشته پر پشته ما
بغارت بر خیمه ماند جیری جهان بدیده بجز پاره جگر فنا نجاک سر شده سرها به نیزه ها در خون صدف فتاده

بخوابش نکرد ز نفس جسم برادر بخون طپان و در ترکیب ظاهر روحش کشیده ای کشیده از نشر افتاده شد
هوش الله بهوش بغره زد و از مرده طلب کی صغر ز عاقل و مانده چرا بر خیزد و کودکان رسن بسته زین
العابدین انظر کن برهنه پا در کردش رسن بگردن یا عمامه بسر یکدم سکینه از زحمت بدوش کن اطفال ذکر
برادر خموش کن انا لله و انا الیه راجعون انا لله و انا الیه منقلبون **مجلس چهاردهم در بیان**

شهادت معصوم زاده محترم قاسم بن حسن ع و دیگران فصل است بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل ذکر الحسین توبة التائبین و اقامه عن اقامة عبادة العابدین
و افاده متانة محامد الحامدین و زیارة قبره سیاحة السائحین الذی کان فهم الروح
و فخر السجود عند العارفین الذی قال فخر فخر الانبیاء و سید المرسلین
الجنة لمن بکی او تباکی علیه و ذکر المؤمنین و قال فیه الامام الصادق الذی فی
مجلسه و ضعفه بحرمن زار الحسین عارفا بحقه کان کمن زار الله فی عرشه الذی
جنده جند الله و حزبه حزب الله و انصاره انصار الله الذی جعله الله علما
ربین و منجا الخائفین و عصمة المعتصمین فمن امر بکائه و زیارته فقد امر و الله
بمعروف و من احسن الی شیعته و زواره فقد اغاث الملهوف و من نهی عن و لا
یة اعدائه فقد نهی عن منکر بما عن الشجرة الملعونة المغرورة عن دوام و حب
و لقد سما فی عظم رزیته و کان حظا للعالم الاکوان و من المقامات التی لا تعطیل
لها فی کل مکان الذی هو و لیه و آدم بین الماء و الطین و هو حبیبه و حوا بین
الشک و الیقین و جمیع الغموم من اثر غمه و تمام الهموم من فاضل همه و کل تفجع
من تفجع قلبه و کل توجع من توجع اهله و کل بکاء النبی من فاضل بکائه و بنائه
و کل فراق الحبیب من اثر فراقه من اهله فی کربلاه و کل بکاء لا ینوح من
شغفها حبا لولدها من نوحه بکلاه و کل بکاء غاية خافية من اول الدنیا
لا اخرها لا اجل سنا باه فعلی من عرف نعمة الله ثم ینکر و فما لعنة الله و علی
من جحد و لها و استیقنتها انفسهم نقمة الله و علی من شاقق الرسول من بعد

مَا نَبَتَ لَهُمُ الهُدَاى سَخَطُ اللهِ وَعَلَى مَنْ قَاتَلَ فَرْخَ البَتُولِ مِنْ بَعْدِ مَا نَبَتَ لَهُمُ اَنَّهُ
الْحَقُّ غَضَبُ اللهِ حمد خداوندی را که کرده رسیده است ذکر حسین ع را توبه توبه کشته کان در بپا داشتن عزای حسین ع
بلا عبادت عبادت کشته کان و ذکر نمودن ثنای او را حمد حمد کشته کان و زیارت قبر او را سیاحت سیاحت
کشته کان آن حضرت که در نزد عارفان هر که سر زانوی غمش کنار و هر آینه خدا را رکوع کرده است و هر که الفقه
او فرو رود خدا را سجود نموده است الحسنی که شیعه عالمین فرموده اند که در غم مقتل کسی است که بر بود مدینه
امام حسین ع بگرید یا بگریاند خود او بگریه بیارد و امام عالمین صادق آل محمد ع در حق او فرموده که هر که زیارت
کند حسین ع را در حالتی که او را معصوم مفترض الطاعه بداند مثل کسی است که خدا را در عرش زیارت
کرده باشد آه الحسنی که شکر او شکر خدا است و سیاه او سیاه خدا است و بیاری رسنده او بیاری کننده
خدا است الحسنی که روی یا گریبان کان و محتاجان خوف دار رفتکان است که هر چه در حیات بایمان نیاز باب
هر که نبود کان آله بر دنیا اگر داخل روضه او شود با غسل بود در کربلا و مجاور او شود و دفن شود هر آینه از عذاب
خدا ایمن است و از عقاب خدا خاطر جمع پس هر که امر کند بگریه و زیارت او پس قسم بخدا که امر بمعروف
کرده است و هر که نهی کند از این زیارت دشمنان او پس نهی کنند که نهی از منکر کرده است و امر بمعروف که کشته
امر بگریه او است و غائله ملهوف که در اخبار رسیده احسان بزایر او است و ما شیعیان بمرایم از دو نعمان
و مخالفان در خصوص گ از جماعت بنی امیه که اثبات شد در قرآن شجره ملعونه و در حدیث معتبره که فلان اول
و دوم این شجره را غرس نموده و فلان سیم آن را آب داده و معاویه آن را بیرون آورده و یزید پلید میوه اش که
قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ اِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا الحسنی که از خطر حسین
ماسوای الله است و عالم امکان که حسین ابن شاه است و در زمین کردند الحسنی کنند و از جمله صفات اله
الغیب که جب طلع از بیان آن صفات در کنز محال و مکان پس صفت او اوست بیان و موصوف
را دوست داشته الحسنی که روزی خدا بوده و آدم بود را از آب و گل طی شده بود در که حضرت حی اوه
و حوا هنوز از وجود و ماهیت خلعت حیات نپوشیده بود الحسنی که جمیع غمهای عالم از هر کس از هر چیز از
اول دنیا تا آخر دنیا همه از تأثیر غم او است و تمام اندوهها از فاضل اندوه او است و هر مال مسلمانی که غارت
شد از اول تا آخر از جهت غارت کردن اموال او است و هر دلی که بر درد است از تأثیر دل بر درد او

و هر نمو

و هر متی که گریه از گریه شیعیان او است و هر زن بچه مرده که در هر روز جگر بنالد از نوحه زنان فرزند مرده او است و گریان
او است و هر زنی که سر برهنه و پای برهنه با سیری رسیده از زار در سر برهنگی و پا برهنگی اسیران او است خلا لعنت
کند کسی را که در صف جو حسین ع را شناخت کند و ولی خدا است و بزبان رو از آن رکر دو در باطن بافت کرده
معصوم مفترض الطاعه است و در ظاهر قبول نه نمودند ای برادران خدا رحمت کند شما را که عارف شوید در
حق آن حضرت و حق آن شمارا از جمله عارفان و اهل الله و اهل حال کردانند و خدا رحمت کند شیخ عارف بالله
احمدان شیخ زین الدین الحسانی را که چه کوته مطلب در مناقب آن حضرت خصوصا شجاعت او بلند و عارفانه
فرموده است که میفرماید فَشَدَّ عَلَيْهِمْ وَهُوَ بَطَلُ الاَشْبَالِ بِاَبِيهَا شَبَاكَةُ حَاقَتْ بِكُلِّ مُنَافِقٍ
یعنی آن حضرت در صحرای کربلا حمله کرده اند بر آن زمره اشقیا و آن حضرت فرزند محمد و حیدر شیر عرب
این که در زرکر جوان از کلاب کاهی بر میمنه حمله کرده و کاهی بر میسره روی میآورد و کاهی بر قلب لشکر
تاخت ای پای ما جکرم که آن برگزیده رب العالمین و آن فرزند امیر المؤمنین ع را چگونه در میان
گرفتند منافقین لعین و چنان شجاع غیر غافلان بر در صحرای کربلا کرده و نظم حیدریه که در اوصاف در میان
عرب ضرب المثال بود گم شد و در این کلام کرد اشتی عن الحسنی باشد ضرب المثال گردید فقعض مجتبه
بِشَبِيهِ حَالِهِ بِوَصْفٍ وَعِنْدَ الْوَصْفِ غَيْرِ مُطَابِقٍ یعنی از دوستان تشبیه کرده اند شجاعت
او را به صفت شیر اگر میگویند که او مانند نهنگ بود که در دریای جنگ غوطه می خورد و یا مثل شیر بود که در رزم قته
و مانند اژدها در نزد من وصف کردن و تشبیه کردن در شجاعت آن حضرت بچه جهت که نهنگان عالم و شیران بی آدم از
اول دنیا تا آخر دنیا از خضوع بطش و صولت او وحشی شدند و همه شیران و نهنگان از سطوت او اسیر او شده بودند
پس چگونه تشبیه میتوان کرد چنین شجاع را بشیر یا نهنگ امامی و در حق آن شجاع مظلوم میگویم این نظم
کریم اِذَا شَاءَ يُغْنِي كَانَ عِزْرِيلُ خَادِمًا لَهُ صَادِرًا عَنْ اَمْرِهِ بِالْحَقَائِقِ هم ما ده او است
که فانی گردانند هر آینه ملک الموت خادم بکوش او بود که دست بر سینه در صف اوامر او ایستاده بود که از امر و
فرمان آن حضرت صادر شده باشد بر امر ای شرقا مَا تَخِجُ الاَرْوَاحُ لِنَبْتِ مُطِيعَةً وَتَحْرِيكُهُمْ
عَنْهُ بِحُكْمِ الوَثَائِقِ و اگر آن بادشاه هر گو در ارواح آن کافران نابکار را در طلبیه هم را تحرک اتک
کو یان بد نهای خبیث را میان محضه حشیمه و بخدمت روی شتافتند و حرکت کردن آن ارواح و بخدمت

آنحضرت شنا فتن از جهت آن عهدیست که در روز الست با خدا کرده بودند که طفل آن وفا کند باشد طوعا او کرها
کرتا بس ای برادر نشسته کردن چنین بزرگوار را بشر با ... چه معنی دارد نعم وافانی الحیف بفقد
بالفناء علیهم فکم من باطل منه ذاهق ازین امام که حق است چه بسیار از باطل را که
می گشت وفانی می نمود و لیکن نه همه کس بلکه هر باطلی را که حق را تا قیامت از زندگی مومنین بهم نرسد و اگر
از زندگی مومنی بوجود می آمد اگر چه بعد از جهاد باشد بود و در امر گشت و از او دور گردد و مع ذلک با
تن تنها و بدن خسته و لب تشنه از آن شرکان بر دو ای ده هزار کس را کشت و در وانه جهنم نمود و نسبت قدم
با آنحضرت مندرست ذره ایست بکار عالم وکم خلفت ضرباته من جماجم وکم فرقت
صولاته من فیالق و لکتاب از ضربهای تیر و نیزه بود که بر آن امام زد چه بسیار مرد و مرکب را بهم دید
و شمشیر آتشبار خود چه خرمن های بی شمار را از آتش شرار او آنانه خاکستر و خاک بیک طرفة
العین بهم ریخت و بیک حمله چه بسیار شجاعان نامداری را منهزم گردانید و بیک صیحه چه قدر از
دلاوران روزگار مکر برانید و سوسه نیزد و منحوره و منکسف روش الله و حق او جهاد و کوشش
بر بینات الی ان تجلی اشلاقی سبیل الینا الینا الا الا ای یا خیر لاحق باکر
در آنحال جمال جهان آرای پیغمبر و امیر المومنین ع و فاطمه و امام حسن ع بر او طالع گردید و آنحضرت ان گذر
دید و صدای ایشان را شنید که با او می گویند ای حسین بیا بیای ما الفرة العین بیا بسوی ما امید دیده بیا
بسوی ماوای فرزند پسندیده بیا بسوی ما که ما مشتاق تو فلنا هم والقوم ما بین ضارب له طاعن
لهفی وذائم وداشق و چون جمال جهان آرای آن بزرگوار را دید و صدای مبارک ایشان را شنید چون جمال ایشان
و لذت لقای ایشان گردیده از خود بیخبر شد و کفش انکشتری و انکشتر ... بیک ... قدر شتاق تماشا بودم
آنحال نزد ماییم و تماشای نکرده چون اشقیا در این وقت شنیدند و قتال از آن بر گردیده و آنحال
شد که کردند جرءت ننموده ... شمشیر و تیر و نیزه و او بیلد و جنگ ... ... اندر بگیر و بدو راو
احاطه کرده و بر سنه ضربها بر بدن و دماغ و گلوی حلقوم و سر و سینه او می زدند تا آنکه آن بدن مبارک
او را از ضرب تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره کرده ضعف بر آنحضرت چنان مستولی شد که دیگر به آن تاب
سوار را نداشت و نه ذوالجناح تاب استقامت و قرار که در آنحال او را نه بلندی و در هیبت با قیرف صریعا

التراب لوجهه بسهم العین فی الحشاشة خارق ملعونی تیر زهر آلوده سوراخ کننده
آنحضرت انداخت آه آه که تیر بیکانه بر سینه آن امام مظلوم بی گناه زدند و ذوالجناح بر روی خاک سرنگون افتاد
بعفر خدیه خضوعا لربه وشکرا وصبرا فی عظیم الصواعق و در آنحال خد از سجده
شکر کرده او و رخسار مبارک خود را بدرگاه خداوند بر خاک مالید و از جهت خضوع پروردگار خود و
از جهت شکر نمودن بر آنکه وعده را که در روز الست در عالم ذر با خدا کرده بودم که در راه او کشته شوم و شهید
شوم از جواب آن جهت خلاص گشتم و چون خود کناهان ایشان را بکرم وفا نمودم و تحمت صبر کردن بر بزرگترین
مصیبتها فاقرب ما کان لله اذ هوی صریعا بلا جرم وعطشان ما شفی لی و لکل
بال تشنه و بی تقصیر از ذوالجناح بر روی خاک افتاد و بهیئت سجده افتاد و چه بسیار بخدا نزدیک شده بود
که کدام در حال سجده بخدا نزدیک تر است از همه احوال اذا ما ارتقی السباق اعلام ابهم
فصعد علی المعارج مارفی در نظر مردم از این کشته شدن پستر نتیجه مید بود و از این کشته
شدن آنحضرت بمجان بلندی حاصل شد که بدرجه سابقان از انبیا و مرسلین و اوصیا و شهیدان و صلحا
و صدیقان بر ورتک نشسته و خواهند که خود را بمرتبه از مراتب آن و رسانند بر آن و رسانیده مانند
دل آنحضرت از مرکب و مانند مرکب و معراج غم و از برای او رشد که هیچکس نمی توانند که خود را بآنجا رسانند آه
آه وا ویلاه وا مصیبتاه و در خرابه چون حضرت از ذوالجناح افتاد زنانم بر بده باد هر کو فاقبل اشقی الخلق
ثم کبه فبتر منه الرئیس یا سوء ما شقی پس بدبخترین خلایق و بدعاقبت ترین که
شمر ذوالجوشن بود لعنة الله آمد و آن مظلوم تشنه را که بحالت سجده سر مبارک او را از قفا جدا
نمود و ای برآن ملعون کافر و صد وای برآن ولد الزنای فاجر آه آه فکبه فوق الوشیج فکبرت
جموعهم من نغل وداعق و چون شمر سر مبارک آن امام مظلوم را بریده بر نیزه کرد و کف الله اکبر
پس جماعت کافر حرامزاده هم بیک بار صدا به تکبیر بلند کردند فضجت الاملاک والجن جمیع
و صفت ذماما تکبیر بسبع الطرائق پس همه ملائکه و جنیان علانیه بفریاد و فغان آمدند و هفت
آسمان از این مصیبت خون باریدند فاظلمت الافاق واسودت الدنا وصارت اعاصیر الریا
ح الزهاق و همه آفاق عالم تیره شد و دنیا سیاه گردید و بادهای سخت شدید بحرکت در آمدند و شرزه در جهت

التراب

کائنات و تزلزل در همهٔ ذرات وجود افتاد وای وای از این قضیه صد وای از این حادثه ای برادران ماتمی بر جمیع
حضرت رسول الله صلعم گریبان کرده است و سینهٔ جناب سیدة النسا را سوزان نموده و اولیاء این ماتم است که جبرئیل امین
را کباب کرده و لشکر ملائکه و مجلس مبارک کبریا را سفید نموده است در حدیث معتبر منقول است که حضرت امیر
المؤمنین ع فرمودند پدر و مادرم فدای حسین ع باد که در نزدیک کوفه شهید خواهد شد و گویا می بینم انواع وحشیان صحرا
گردنها کشیده بالشسته بر قبرش و بر او گریه و نوحه کنند تا صباح زنهار که جفا مکنید بر زیارت نمودن او خدا
روزی کند در این زودی ما و شما را که در صحرای کربلا بزیارت امام مظلوم مشرف شویم و ضریح مقدسش را ببوسیم و از آن در گرفته
چشمهای کنم که کار خود در آن جا بینم ابن عباس روایت کرده است که وقتی امیر المؤمنین ع در صفین بحرب
معاویه تشریف می برد عبور آن حضرت بصحرای کربلا افتاد و چون آن جناب یک ساعت را در میان صحرای کربلا در
زا آب خودش افتاد و چون بیدار شد بشهیدان رسید فرمود ایها الناس بدانید که در این زمین دوست مخبر
و دوست مخبر زاده ها با نواجوانان ایشان شهید شده اند و بروایت دیگر حضرت بر استری سوار بود که بار گران
بوده در آن صحرا گردید و پای مبارک خود را از رکاب بیرون آورده بود پس فرمود یا ابن عباس هنا
والله مناخ رکابهم وهذا ملقی رحالهم وههنا تراق دماؤهم ای پسر عباس این محل خوابیدن
شتران ایشان است و این محل فرود آوردن بارهای ایشان است و در این جا ریخته میشود خونهای
ایشان پس گریان از مرکب فرود آمد و شروع کردند بگریستن و آنقدر گریستند که وصف نتوان کرد پس فرمود
آه آه مالی ولبنی سفیان مالی ولبنی حرب حزب الشیطان مرا با آل ابی سفیان چه کار مرا
با آل حرب لشکر شیطان چه کار و حضرت امام حسین ع در آنجا حاضر بود و حضرت امیر رو بطرف آن حضرت امام حسین ع
کرد و فرمود صبرا صبرا یا ابا عبد الله لقد لقی ابوك منهم مثل الذی تلقی بعدی
یعنی صبر کن ای ابو عبد الله بتحقیق که ملاقات کرده پدر بزرگوار تو از ایشان مثل آنچه تو از ایشان ملاقات می کنی
پس حضرت وضو ساختند و چند رکعت نماز کردند و کلام اول را اعاده نمودند پس حضرت را خواب ربود پس
از ساعتی از خواب بیدار شده و مکرر میفرمودند انا لله و انا الیه راجعون ابن عباس عرض کرد که خواب چه دیده
ایشان فرمودند ای پسر عباس گویا دیدم مردانی چند از آسمان نازل شدند و شمشیرها بگردن بسته اند و با ایشان
علمهای سفید بود و خون تازه در این صحرا موج میزد و کانی بالحسین ولدی و فلذی و مضغتی قد غرق

فلا یغاث

فلا یغاث ویستغیث فلا یجاب و حسین جگر گوشه خود را دیدم که در میان دریای خون دست و پا میزد و طلب فریاد رس
میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید و طلب یاوری میکرد و کسی او را یاری نمیکرد و گروهی از آسمان نزول نمودند و با او میگفتند
صبرا صبرا یا ابا عبد الله صبرا صبرا یا ابن رسول الله صبر کن ای ابا عبد الله صبر کن ای فرزند
رسول خدا بزودی شهید خواهی شد بر دست بدترین مردم و این بهشت مشتاق شهادت تو است پس رو بسوی من
و در حضور من فرزندم حسین ع را تعزیه دادند و گفتند صبرا صبرا یا ابا الحسن احسن الله لك العزاء
فی ولدك الحسین ع صبر کن ای ابو الحسن خدا ترا در مصیبت فرزندت اجر دهد و دست صبر دهد و چشم تو را روشن گرداند
در روز قیامت در روزی که مردم از حساب سر بر نمی آرند فیا اخوانی رحم الله من بکی او تباکی فی هذا
الزمان علی شفیع عرش الرحمن و سید شباب اهل الجنة فی الجنان
سند معتبر از شیخ روایت کرده است که روزی جعفر بن عفان بخدمت امام جعفر صادق ع آمد و در فراق حسین گریه می کرد
اهل کوفه در مدح حضرت بودند حضرت او را اکرام کرد و در مدح حضرت بنزدیک خود طلبید
و گفتم فرمودند شنیده ام در مصیبت امام حسین ع شعر میگوئی و مرثیه میخوانی عرض کرد بلی فدای تو شوم حضرت فرمود
شعری چند در مرثیه خوان پس جعفر شروع کرد بخواندن و آن حضرت میگریست و قطرات اشک مانند مروارید بر محاسن
شریف آن حضرت جاری شد و حاضران همه گریان شدند پس فرمود ای جعفر بخدا قسم که ملائکه مقربین در این جمع حاضر شدند
و مرثیه تو را شنیدند و بیشتر از ما گریستند و حق تعالی بهشت را از برای تو واجب گردانید و گناهان تو را آمرزید
پس فرمودند که میخواهی زیاده کنم گفتم بلی فرمودند هر که در مرثیه حسین ع شعری بگوید و بگرید و بگریاند حق تعالی بهشت
از برای او واجب گرداند مصابکم یا آل طه مصیبة وندبة علی الاسلام احدثت الفکر
مصیبتهای آل طه مصیبت عظیم است که باسلام رسیده است تسائلکم یا علوی عن شکلیت
واذکرکم حزنا اذا اقبل العشر ای ذخیره های من در روز قیامت من از روی حزن و اندوه بر شما
گریه میکنم و نوحه میخوانم چون ایام عاشورا در آید اهل تو از این غم نگری یاد که فراق شدت نوحه گری شد از غم
شاه تشنه لب خون دل بسنگ اهل تو نگر سنگ غم سخت تری هست دو روز قبل از این ما ما نگارسیه گون
روز عاشورا لشکر کفار صف آرائی کردند و آن حضرت نیز صف آرائی کرد پس یک یک از اصحاب آن جناب که خون تشنه
ادب بودند اول آمدند و اذن خواستند و شهید شدند و ایشان سی و دو سوار و چهل پیاده بودند و چون نوبت بکربلائیان

آنحضرت رسید ایشان بجمله هفتاد و دو تن بودند شش نفر از اولاد امیر المؤمنین ع و ایشان حضرت عباس و عبدالله و جعفر و عثمان و محمد اصغر و ابوبکر
بودند و سه نفر از اولاد امام حسن ع و ایشان قاسم مظلوم و ابوبکر و عبدالله بودند و دو نفر از اولاد امام حسین ع بودند و ایشان علی اکبر
و عبدالله رضیع که او را علی اصغر می نامند و دو نفر از عبدالله جعفر طیار بودند که از زینب خاتون [illegible] و سه نفر از اولاد عقیل
و دو نفر از اولاد مسلم ابن عقیل رضی الله عنهم جمیعا که [illegible] میدان رفته و شربت شهادت را چشیدند و باقی اصحاب [illegible]
شهید شدند و این سه امامزاده مشهور یعنی قاسم و علی اکبر و حضرت عباس رضی الله عنهم چون قصه در کیفیت شهادت ایشان
واقع شده باین سبب در میان شیعیان مشهور گردیده و بیشتر مصیبت ایشان را یاد می کنند و بر ایشان می گریند با آنکه باقی
در میان شهیدان به مظلومیت و ستم رسیده تر بودند [illegible] چنین گردانید که نام ایشان مشهور شد و مصیبت ایشان [illegible]
زیاده اول در بزرگ شاهزاده قاسم رضوان الله علیه بمیدان رفت و شهید شد و بعد از آن حضرت عباس و بعد از آن جناب علی اکبر
و اما در عروسی قاسم خلاف کرده اند [illegible] واقع شده یا نه [illegible]
و صورت آن را روایت کرده اند عالم ربانی و محقق صمدانی شیخ المشایخ شیخ فخر الدین طریحی رحمه الله در کتاب
منتخب خود و علما اعلام در جای دیگر نموده اند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابنك اذا رأيت عمك الحسين ع في كربلا وقد احاطت به الاعداء فلا تترك البراز والجهاد
ولا تبخل عنه بروحك وكلما نهاك عن البراز عاوده ليأذن لك لتحظى في السعادة الا

البراز و

البراز والجهاد لاعداء الله و اعداء رسول الله ص ولا تبخل بروحك

بلکه ترجمه آن نور دیده من ای فرزند من ای قاسم وصیت میکنم ترا اینکه هرگاه ببینی
عموی بزرگوار خود حسین ع در صحرای کربلا و حال اینکه احاطه کرده اند او را
اشقیا پس ترک مکن جهاد کردن را با دشمنان او و جان خود را از او دریغ
مدار و هر قدر که ترا نهی کند از میدان رفتن دیگر بروی و التماس کنی تا اذن
دهد ترا از برای اینکه خود را از برای سعادت ابدیه برسانی پس چون این را دید
خوشحال شد همان ساعت از جا جست کرده نوشته پدر را بخدمت عم بزرگوار
آورد چون نظر امام غریب بتعویذ که نوشته برادر خود بود افتاد آه از دل خود
کشید بی اختیار گریه فرمود ای فرزند برادر این وصیتی بود که پدرت بتو فرموده
لاکن وصیتی هم بمن فرموده [illegible] بوصیت برادر عمل کند عقد او را
ساخت پس چون قاسم بیتابانه از برای میدان رفتن مکرر در عم عزیز خود پیش
دید قاسم عازم میدان و مصمم رفتن گردیده فرمود یا ولدی اتمشی برجلک
الی الموت ای نور دیده آیا بپای خود بقربانگاه میروی عزیز چگونه بگذارم و حال اینکه
ترا غریب بی کس میبینم پس امام ع گریبان او را چاک کرد و عمامه او را نصف کرد و
نصفی را بر روی او آویزان کرد و نصف دیگر بر او شبیه بکفن پوشانید و شمشیر بر کمر بست
او را روانه میدان پس آن کبوتر حرم نسب ع این رجز را خوانده بمیدان در آمد

وکلما نهاك عن البراز عاوده ليأذن لك لتحظى في السعادة الابدية

۳
وقتیکه حضرت قاسم عبور کرد یا عم خلّصني من هذا الظالم
از ترس اسب افتاد
سقوا صوب المزن

كه لا تجزعي نفسي فكلّ فان   اليوم تلقين ذرى الجنان

ای نفس من کل جزع مکن از مردان که همه کس لا مرگ در پیش است امروز ملاقات
میکنی اعلا درجات بهشت را و بروایت دیگر این رجز را میخواند ان تنكروني

فانا فرع الحسن   سبط النبي المصطفى والمؤتمن   اگر مرا

نمیشناسید پس بدانید که من فرزند حسن مجتبی او نور دیده مصطفی هذا حسين

كالاسير المرتهن   بين اناس لا سقوا ماء المزن

القوم این است حسین عم من که مانند اسیر محبوس و در میان مردمانی که از
رحمت خدا دور اند پس در میان میدان جولان کرد تا بعمر سعد رو آورده فرمود ای عمر

اما تخاف من الله يا اعمى القلب   اما تراعي رسول الله

لا جزاك الله خيرا   آیا از خدا نمیترسی ای کور دل آیا از پیغمبر شرم نداری و مرگ [illegible]
خدا تو را جزای خیر ندهد و ادعای اسلام میکنی و حال اینکه اهل بیت رسول الله همه تشنه اند [illegible]
قاسم را از نور جمال خود روشن ساخت با خون خط [illegible] فرستاد او را گویند من در میان
لشکر عمر سعد بودم دیدم که از خیمه با جوانی متوجه میدان گردید که نور از جبینش تا بسپهر [illegible]
برزخ [illegible] [illegible] الآن که بر روم آن جوان بتعجب گفتم سبحان الله دل تا ب دارد [illegible]
بران بخدا قسم اگر تیر از من حواله کند [illegible] ناگاه دیدم اسب تاخت ضربتی بر فرق [illegible]
زد که بر روی در افتاد و فریاد کرد یا عماه ناگاه دیدم عمویش آمد شیر [illegible] الله قاتل آن امام [illegible]
خداوند بیامرزد آن [illegible] بشارت داد که مادر سوره اذا جاءك المنافقون بجهت

اکنه

اکنه ایشان روز [illegible] از دست ایشان گرفته شده در حقیقت ایشان را مقهور گرفته ضد ایشان شده منافقان که ایشان [illegible]
ضد ایشان در زمین و آسمان و در تمام اطراف ایشان را بیرون کردند از حقیقت آن بود که ایشان را مخفی [illegible] کرده شده و ضد ایشان شده
آن بد بختان که [illegible] ایشان [illegible] و عزت [illegible] ایشان [illegible]
فدک را غصب کردند و [illegible] آن [illegible] با حسن [illegible] ایشان [illegible] امام حسن
را [illegible] کردند و [illegible] در کربلای معلا [illegible] ایشان را در
زمین [illegible] کردند و [illegible] ایشان را [illegible] شده
و فرح [illegible] آه آه آه فما ادريك وما اقول [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] سرهای مبارک مظلومان را از بدن [illegible]
[illegible] طیبات طاهرات [illegible]
[illegible] در اطراف عالم گردانیدند و این [illegible] ایشان [illegible] مبارک [illegible]
و سینه مظلومان را [illegible] شراب [illegible]
[illegible] ایشان را [illegible] و در آن [illegible] حضرت [illegible]
علیه السلام [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] در جواب فرمود [illegible] دعوتکم [illegible]
[illegible] مسجد الحرام [illegible] مسجد الحرام [illegible]

يا ذا المعالي عليك معتمدي   طوبى لعبد تكون مولاه   طوباه من بات خائفا قلقا

خلا يشكو الى ذي الجلال بلواه   اذا خلا في الظلام مبتهلا   اكرمه ربه وآتاه اجابه

على اعلا [illegible] آن کسی که در این [illegible] خدا [illegible]
[illegible] روی [illegible]
[illegible] حسن بصری [illegible]
[illegible] فی الفور [illegible] لبيك لبيك انت في كنف

ف

كلما قلت قد سمعناه ما اوراعوض یک مرتبه جواب لبیک میگوییم تو در ماه ما آمد و بر حسب گفته ما همه از تو شنیدیم
صوتك لتشتاق ملائكتي وعدتك الليل قد قبلناه صدای خود ابن که کنیم
سکان عرش من مشتاق آواز تو اند و عذر تو را هم قبول کردیم سل ما تشاء بلا خوف ولا خجل
ولا تخف اني انا الله سئوال عاری دار دو کاه خوف و خجالت بر چه کنی [illegible] بترس که منم خداوند تو حسن
بعد گریه کرد و از شوق آن کلمات بیهوش شدم چون صبح برآمد بهوش آمدم نظر کردم انگوار دیدم که چگونه مصطفی نور
دیده علی مرتضی حضرت امام حسین [illegible] چه حسین گرامی چه حسین بزرگوار که [illegible] شهدای برادر تامل کن که
چگونه جگر ما را سوزند بزرگوار که از حضرت عزت رسید خود بخش نماید که یک مرتبه در جواب او لبیک گوید و حقایق عالم
دو مرتبه او را لبیک لبیک گوید این شفقت و مهربانی و رحمت و رحمت یزدانی ای روایت که او هر روز اگر در
صحرای کربلا مضطر گشته و فریاد کند که هل من ناصر ینصر آل الرسول وهل من مغیث یغیث
فرخ البتول هل ذاب یذب عن حرم رسول الله ای کسی هست که یاری کند فرزند حضرت رسول را
ای کسی هست که [illegible] ای کسی هست که از حرم محترم رسول الله رفع بلا کند [illegible] جواب نه جهد و
کسی کمر بسته او را لبیک گوید [illegible] شمشیرهای تیز و نیزه‌های زهر آلود و تیرهای شعبه حواله او کنند و
بعضی [illegible] تازیانه [illegible] و بعضی [illegible] بر دهان مبارک [illegible] صورت [illegible]
او فرود آوردند آه و اویلاه و امصیبتاه [illegible] فعلی مثل الحسین فلیبك الباكون واياه فليندب
النادبون ولمثله فلتذرف الدموع من العيون وليصرخ الصارخون وتعج العاجون
ابن الحسن ابن الحسين ابن علي ابن الحسين ابن اولاد الحسين ابن [illegible]
الحسين ابن الشموس الطالعة ابن الاقمار المنيرة ابن النجوم الزاهرة [illegible] باید گریه
کشته شدگان [illegible] کشته شدگان [illegible]
کنند فریاد [illegible] حسن [illegible] علی اکبر [illegible]
کجاست علی اصغر کجاست قاسم ابن الحسن کجاست عباس ابن امیرالمومنین کجایند [illegible]
کجایند ستاره‌های نورافشان [illegible] ای عزاداران [illegible] عزادار است
ای ماتم داران گریه کنید [illegible] ای سعادتمندان [illegible]

النجوم

تشنه لبی

تشنه لبی که آه آه [illegible] در صحرای کربلا بر روی خاک افتاده بود [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] حسین [illegible] سر بریده [illegible] کباب کرده [illegible] پاره پاره
خون [illegible] فدای بدن [illegible] شوم [illegible] کاهی [illegible] باران کرده [illegible]
بدان [illegible] فدای چشمهای [illegible] فدای [illegible] مبارک [illegible] صحرای کربلا
[illegible] فدای [illegible] شوم [illegible] کباب [illegible] فدای [illegible] ملعون [illegible] فدای
[illegible] شعبه [illegible] خون [illegible] فدای [illegible] شوم [illegible]
[illegible] خون [illegible] فدای [illegible] شوم [illegible] شمشیر [illegible] فدای [illegible] مبارک
شوم که دشمنان [illegible] فدای [illegible] شوم [illegible] نیزه [illegible]
[illegible] فدای [illegible] شوم [illegible] خنجر [illegible] فدای حلقوم [illegible] خنجر [illegible] ملعون
[illegible] ای برادر [illegible] خنجر [illegible] ملعون [illegible] نیزه [illegible]
[illegible] فدای [illegible] شوم [illegible] اسیران [illegible]
سادات [illegible] کردم [illegible] دشمنان [illegible] سرهای [illegible]
[illegible] کباب [illegible] نظر [illegible]
[illegible] ای برادر [illegible] کنند [illegible]
[illegible] شیخ عارف [illegible] خاک [illegible]
[illegible] كانّي بابناء السبطين [illegible] الحسين
[illegible] غادر [illegible] صدای [illegible]
[illegible] دیدن [illegible] آه آه [illegible]
[illegible] خرجن من خدورهنّ في الفلاة [illegible]
[illegible] من الحزن [illegible] النار [illegible]
[illegible] خون [illegible] امام [illegible]
[illegible] حسین [illegible] کشته شهید [illegible]

و زور علی من گلی گریبان گردو کلی نادی کرد و کلی بر صورت خود میزد و کلی فریاد و در سینه می‌نمود و کلی جامه بر تن چاک
می‌نمود و کلی خاک بر سر می‌کرد آه آه محشر نمیشه بود بچشم جهانیان در کربلا با آل علی آنچه از رشه یک عشر آن پیش در آن
دبستان نبود لیکن فغان و ناله بکرد دل هر زرشه فَاَقْبَلَتْ زَیْنَبُ تَنْعاهُ فَاَکْلَةٌ یا نُورَ اَکْسانٍ عَلی
عِنْدَ اَنْتِصاری لیس بن خواتون یعنی آنکه کرشه بر دل و جان رضی الله عنها چون ذوالجناح را دید و خبر شهادت
دلهرش را شنید بی‌بار بخود راه از حرم محترم بیرون دوید دست بر سر کنان کرشه بود و فریاد و زاری و واسینه می‌نمود
روی بسوی ذوالجناح آورده بزبان حال چنین ناله می‌نمود که ای ذوالجناح کجا گذاشتی آن شاه مجاهدات را کجا گذاشتی
آن کلین امامت را گم نموده است تحفه نوجوان برادر من گذاشته رفت میدان که خاک بر سر من غریب تشنه لب
را بکو آنکه آب داد کدام سنگدل اورا ذبح کرد لیکن جوابش داد اِنَّ الْحُسَیْنَ اَتی بِنْتَ الْمُصْطَفی وَعَلی
اَلطُّهْرِ سِبْطِ رَسُولٍ خَیْرِ مُخْتارٍ اَمْسی لِبَیْضِ الظُّباءِ وَالْاَرْضِ عُرْیانا مِنْ بَعْدِ اَنْصارِهِ
مَا بَیْنَ کُفّارٍ حکم و حسین بن کربلا معتبرات و نوزده نیزه حیدر و فرزند ساقی کوثر است و سرور سینه زهرای
از هر امروز نشان تیرها و شمشیرها و نیزه‌ها کرده و بعد از آن که او در میان یاران و برادران بود کشته در میان
کافران افتاده وَلا تَذُقِ الطَّعامَ وَالْمَاءَ حُولَنَ نِلْ وَلا تَغْسِلِ الْاُمَّ مِنْ دَمٍ جادَ ای برادر
ابدای تو بگردم که کرمن با این غم چگونه کر که او در لب آب فرات کشته ورا آن آب نداده و چون تشنه شد من
من کرا از آن آب عنایت نداده بلکه از خون حونت که از گلوی تو جاری شد غسل داده و در بلا و ابتلا و در خوناب
وَرَأْسُ مَوْلایَ مِثْلُ الْبَدْرِ طَلْعَتُهُ یَلُوحُ فَوْقَ سِنانِ الْاَصْبَحِ قادِ این سری که بر سر نیزه
جلوه گر است و مانند ماه چهارده است و تلاوت قرآن می‌کند سر مولا و آقای من حسین است آه ما کان
ظَنّی وَلا فی ظَنِّهِما اَبَداً بِاَنَّ طَرْفَکَ طَرْحاً وَاَنْتَ مُضامٌ ای برادر ما گمان نداشتیم که هرگز
الفا با تو چنین کنند که اول تو را بکشند بعد از کشتن نعش تو را امرم در زیر سم ستوران پامال کنند و
استخوانهای سینه و پشت تو را ازهم کرده اند کُلُّ مُنْکَسِرٍ اِنَّ الْحُزْنَ اَسْکَنَها مَساکِنَ الَّذی اَخْنی
الْمَسْکَنُ الّذی ای برادر با فرزند صغیره ات یعنی که کرده چه برسد ای برادر اول تشنه و خون و اندوه او را
با درآورده است وَاَنْتَ مَهْما بِکَتْ تَبْکی وَقَلْبُهُما لا تَحْرِقِی تُحَقِّقُ بِاَجْرَةِ الْبارِی
و نوای برادر هر زبان سکینه است بگریست در اوی که رسید و دیگری ای سکینه بیا این گریه خود دل مرا سوزان بس

جناب زینب خواتون کلام سفر نامه که کلمات سیتیون خود با به گریه آمد و ایلچی تو لم که چه مکوید هَذا اَخی جابِ
مُنْقَلِبٍ فیهِمْ حَسَراً عَوْا بِاَسْبابِ مِنْ کُفّارٍ ای برادر بعلاوه آن زحمت ما و غصه ما و محنت ما که رسیدیم
و ما کشته ایم و ما بریان ایم و ما حیرت زده ایم و اسیر کرده شدیم و ما در دست کفار اسیریم بِاللرِّجالِ وَطِلّاً لِلْمُسْلِمینَ مَعاً
مَهاجِرِیاً اَوْ لِلذّی مِنْکُمْ وَاَنْصارٍ بَنّاتِ اَحْمَدَ الْهادی بَعْدَ مَا سُبِیَتْ مُکَشَّفاتٍ بِجَرٍّ مُحْتارٍ
ای جماعت مسلمانان و ای امت پیغمبر آخر الزمان و ای گروه مهاجر و انصار و ای تابعان احمد مختار تو رحمت برحته
و از سلام ستمگار رفت آخر زنان پیغمبر شغم که ما را بر شتران برهنه نشانده بی وطنی ... کرده این ما را اینجا از راه اسیری بکار
دمشق از برای یزید و لعنه الله با آن شراب خواره‌ها برند ای قوم منسوخ شد که کجان طعنت نبی یاد در جهان مانده
کی نو امت نبی ما را کشته و کشتند از نبی ما بگر از عترت نبی بود عزت نبی آنکه کو آل نبی را خسته کرده
دست کرده و در کرد عیب نبی حق نبی ها که کرده فراموش شد چنین گذشته است امت از ... نبی یا رب
که دیگری کسی نکرد در حق ال نبی عزت نبی این ظلم را جواب چه کویند روز حشر بر کو رفتار عام بود جمیت
نبی هذا جَزاءُ رَسُولِ اللّهِ عِنْدَکُمْ جَزاهُ نِعْمانِ کِلُّ رَسُولِیٍّ سُمَّاقٍ آیا این جزای رسول بود
که کرده و این اوقات پیغمبر بود که با دوده او آیا سزای نیکی او چنین بدی بود که با دو عترت او کرده و مانند
جزا دادن نعمان ستمگار رومی را که ستمگار مردی بود استاد بنا و قصر بسیار خوبی از برای نعمان ساخت و آن بدعاجب
رسیده که او چنین قصری از برای دیگری آب ... بجای اسکندر حیرت دید او را امر نمود آن معماره را از بام قصر به زیر
انداختند و کشته شد و نظر آن را این امت کرده‌اند که آن است و کار خانه از زوال و ستایش بنای همه اشیاء از ثری تا عقل اول
اعنی باعث خلق افلاک و عالم و آدم آن بزرگواری که مجموع کمالات انبیا و مرسلین پیش کمالات او مانند ذره کمترین است
افلاک عالم یعنی جناب محمد (ص) از برای این امت خانه عالی ساخت ولیکن زحمت کشیده در احکام او بر داشت و وقت
یعنی آن حمود و کان بی الصاف ولیکن تفاوت وعده خلاف در بر ابر احسان و ابلیت او از بام خانه بر زیر انداخته
و کشته و امتحان آل او را کشته و شمشیر و نیزه اعضا را پاره پاره کرده و ستم و کلک کرشته و در بیابان افتاده
گذارده بر آمدند نیزه سکه خانه ایمان تو را خراب از آن کشته‌ها که با کمال دلی رسید فَلَعَنَةُ اللّهِ تَغْشاهُمْ
وَتَغْمُرُهُمْ عَلَی الدَّوامِ بِاِتِّصالٍ وَاِبْکارٍ لعنت خدا باشد بر ایشان دوام بر آن لعنت علی الدوام در صبح
و شام این از لیل تا امداد امید دوستان وای برادران که از این ماتم و واویلا از این درد و الم و داد از این غصه

جناب ز

و فرمود از این جهت که چشم رسول خدا از گریه دختر فاطمه زهرا گریان نموده است از ابو بصیر مرویست که حضرت امام جعفر صادق
فرمود که ای ابو بصیر بدرستیکه جده‌ام فاطمه زهرا بر فرزندش امام حسین علیه السلام گریه میکند و گاهی چنان نعره میزند که جهنم از خروش میاید
و چون خازنان جهنم آواز فاطمه را میشنوند جهنم را ضبط میکنند که مبادا اهل زمین را بسوزانند تا آنکه گریه آنحضرت ساکن گردد
و دریاها همچنین که گریه فاطمه علیها السلام در آنجا و بسوی یکدیگر سیل آسا گریند و هر قطره از آنها ملکی موکل است که چون آواز او میاید
محافظت آنها میکنند که مبادا اهل زمین را غرق کنند و پیوسته ملائکه گریانند از گریه آنحضرت و اگر آن صدا تا گوش اهل زمین
برسد همگی مدهوش میگردند و کوهها بحرکت میآیند و بر زمین لرزه میافتد پس حضرت فرمود ای ابو بصیر آیا نمیخواهی که
از جمله تعزیه داران باشی ای ابو بصیر هر شیعه که تعزیه آن امام مظلوم را بجا آورد هر آینه معاونت کرده جده‌ام فاطمه را
و رسول خدا و انبیاء علیهم السلام و در روز قیامت در روزی که همه دیده‌ها گریانند دیده او روشن و خوشحال باشد برای برادران خدا
رحمت کند شما را اگر درک کنید و اکنون مستوجب عزاداری شوید ای محبان آل عبا از جانب دوران فاطمه گوش کنید این داستان غم
فزای فاطمه چون رسول هاشمی رفت از میان امت آن ستمها کرده حضرت کشان فاطمه تیغ بر فرق میر شاه دین
حسین زدند در خون شدند و کشته زهر خوران فاطمه آن شهید بوده الماس از کین مجتبی آن شهید دیده زهر روان فاطمه
از ستم ظالم آن مسکین و آن کربلا ریخته گلها از رخ از گلستان فاطمه شد شهید خنجر بیداد شمر بیحیا شاه مظلوم
حسین آن آرام جان فاطمه شد اسیر ظلم آن ناکسان بیدین اهلبیت مصطفی آل دختران فاطمه دختران آل مروان در
درون حجره‌ها سر برهنه بر پشت دختران فاطمه چون اسیران الکشف بزرگان حضرت زین العباد دست بسته غل بگردن
نوجوان فاطمه ناز بالشها بزیر سر همه آل زیاد بر سر نیزه سران گلرخان فاطمه در کنار قصرها و سایه‌ها اطفال
سعد و در بیابانها مادر کودکان فاطمه [illegible] برادر علی اکبر عالم کرده جان خود فدا [illegible] جان
ما باشد روا حوریان گریان و نالان در غم شهزادگان عرش و کرسی شد عزادار امام انس و جان حدیث روزهای
سابق باینجا رسید که چون صبح روز عاشورا طلوع کرد و اصحاب نماز را با امام بجماعت بجا آورده
هنوز در تعقیب نماز بودند که لشکر مخالف لعنهم الله صف آرائی کردند و میمنه و میسره و قلب و جناح و علم از [illegible]
خود ترتیب دادند و صدای طبل جنگ بلند شد عمر سعد لعنه الله [illegible] میمنه لشکر خود را بعمرو بن حجاج داد و میسره
را بشمر ذی الجوشن لعنه الله داد و سرکرده‌گی سواران را بعروة بن قیس داد و سرکرده‌گی پیادگان را بشبث بن
ربعی داد و علم کفر و نفاق را بدست درید غلام خود داد و طبل جنگ کوفتند و صدای طبل بلند شد آنگاه با
جناب سید الشهداء [illegible] آه که مجموع لشکر سعادت اثر او سی و دو سوار و چهل پیاده

بودند

بودند و آنحضرت نیز صف آرائی کردند میمنه و میسره و قلب و جناح و علم از برای لشکر خود مرتب فرمود و زهیر [illegible]
میمنه لشکر خود را بزهیر ابن قین بجلی داد و میسره را بحبیب ابن مظاهر اسدی دادند و علم را بحضرت عباس دادند و آنحضرت
یعنی قمر بنی هاشم [illegible] و نور دیده [illegible] حضرت عباس رضی الله عنه از همه برادران بزرگتر بود و حسن
و جمال و شجاعت و قوت و شوکت و تنومندی و بلندی قامت از اهل زمان ممتاز بود و چون بر اسبان بلند سوار میشد
پاهای مبارک او بر زمین کشیده میشد و او را ماه بنی هاشم میگفتند و اطفال او را در حوالی کربلا سقا میگفتند [illegible]
یک یک از اصحاب آمدند و اذن جهاد گرفتند و خود را بعالم شهادت فائز گردانیدند پس سلسله علیه بنی هاشم که مجموع
ایشان هجده تن بودند شش تن از اولاد امیرالمؤمنین و سه تن از اولاد امام حسن و دو تن از اولاد امام حسین و دو تن از فرزندان
زینب خاتون که از عبدالله جعفر طیار داشت و سه تن از اولاد عقیل و دو تن از اولاد مسلم ابن عقیل رضی الله عنهم
هر یک از آن طایران حرم یک یک اذن خواسته بودند در میدان رفتند و بر روی دشمنان خود را در عالم قدس با پدران بزرگ
رسانیدند [illegible] عزیزان آن امام مظلوم و فرزندان معصوم رو نهادند و حضرت عباس بخدمت برادر بزرگوار خود آمد و گفت
ای برادر در حق [illegible] که جان [illegible] فدای تو بکنم و خود را بدرجه شهادت برسانم و حضرت سید الشهدا [illegible] فرمود که
[illegible] حضرت عباس [illegible] اطفال جان [illegible] کرده [illegible] لشکر اعدا
و فرمایند که ای عباس [illegible] حضرت عباس جواب داد که [illegible] و فرزندان
[illegible] برادر بزرگوار [illegible] جان خود را
فدای او کنم و جهان [illegible] آرام [illegible] برادری [illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] برادر
[illegible] شهیدان [illegible] برادر [illegible] شهید
و از [illegible] فرمود ای برادر تو علم داری و [illegible] لشکر [illegible]
باشد حضرت عباس رضی الله عنه گفت ای برادر بزرگوار [illegible] برادران و یاران و دوستان [illegible]
زنده [illegible] برادران و خویشان [illegible]
برادرم [illegible] آن امام [illegible]
او را [illegible] فرمود که ای عزیز برادر برادرت [illegible] ولی علاج ندارم رضا رضای خداست و اگر [illegible]



[illegible] کرده آنچه از برای پرده‌گیان سرادق عصمت و کودکان اهل بیت رسالت [illegible] آه آه

[illegible]

[illegible] که هر که مصیبت عمار [illegible] و دلتنگ [illegible] اگر کسی از مصیبت [illegible]

[illegible] پای حضرت عباس [illegible] ای برادر اگر میگوئی که عمار از صحابهٔ رسول الله است میگوئیم که عباس [illegible] رسول الله است و اگر میگوئی که عمار از شیعیان امیر المؤمنین ع است میگوئیم که عباس از فرزندان خاص الخاص امیر المؤمنین است ای برادر عباس کسی است که هر کس حضرت برادر بزند گویا بر پیغمبر حضرت زده است و هر کس او را بکشد گویا امیر المؤمنین ع را کشته است و هر که بر او خنجر بزند گویا بر امام حسن ع و امام حسین خنجر زده است و معصوم فرموده است که عباس را نزد خدا منزلتی است که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی منزلت او خواهند کرد و با آنجمله حضرت عباس نزد آن کافران [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] کافران [illegible] العطش العطش [illegible] فرات [illegible] این رجز را میخواند که

أَنَا العَبّاسُ أَغْدُو بِالسِّقَاءِ وَلا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ المُلْتَقَى لا أَرْهَبُ المَوْتَ إِذَا المَوْتُ رَقَى نَفْسِي لِنَفْسِ المُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا

[illegible]

[illegible] امام مظلوم [illegible] ای برادر [illegible] و دست [illegible] مبارک [illegible] آن کافران [illegible] سر [illegible] آن مظلوم [illegible]

و بر ورود او احاطه [illegible]

[illegible] خطاب کرده [illegible] يَا نَفْسُ لا تَخْشَيْ مِنَ الكُفَّارِ وَابْشِرِي بِرَحْمَةِ الجَبَّارِ مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ المُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ [illegible]

[illegible]

[illegible] فَقَدْ رَضَعَ اللهُ قَدْرَكُمْ وَأَضَاعَفَ سَمَاءَ الرِّضْوَانِ بِدَمِكُمْ فَيَا إِخْوَانِي المُؤْمِنِينَ قُولُوا أَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالآخِرَةِ كَافِرُونَ فَإِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ إِنَّا لِلهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ مُنْقَلِبُونَ

عَظَّمَ اللهُ أُجُورَنَا وَأُجُورَكُمْ بِمُصَابِنَا بِالحُسَيْنِ ع وَجَعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَارِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الإِمَامِ المَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ع بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الحَمْدُ لِلهِ الَّذِي جَعَلَ الحُسَيْنَ سَفِينَةً لِلنَّجَاةِ وَأَقَامَتَنَا العَزَاءَ مِنْ أَشْرَفِ الطَّاعَاتِ [illegible] نَبْكِينَا مِنْ هُمُومِهِ وَمُصِيبَتِنَا مِنْ عُمُومِهِ مِنْ بَاقِيَاتٍ صَالِحَاتٍ وَقَلَمِ صِدْقٍ فِي وَلا

بِهِ وَتَحْبِيبِنَا عَلَى الصِّرَاطِ وَزِيَارَةِ الصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ مِنَّا عِنْدَهُ رَفَعَ عُلُوَّ اللهِ دَرَجَاتِ
الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ سَيِّدُ الْكَائِنَاتِ مَرْحَبًا بِكَ يَا زَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ الَّذِي عَوَّضَ
مِنْ قَتْلِهِ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَالشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَإِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَالْفَوْزَ
مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَغَيْبَتِهِ سَعِدَ وَاللهِ مَنْ وَالَاهُ وَهَلَكَ مَنْ عَادَاهُ وَفَازَ
مَنْ تَمَسَّكَ بِهِ وَأَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْهِ مَنْ اتَّبَعَهُ فَالْجَنَّةُ مَأْوَاهُ وَمَنْ خَالَفَهُ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ
وَمَنْ جَحَدَهُ كَافِرٌ وَمَنْ حَارَبَهُ مُشْرِكٌ وَمَنْ رَدَّ عَلَيْهِ فِي أَسْفَلِ دَرْكِ الْجَحِيمِ الَّذِي كَانَ
بَابُ الْخَلْقِ إِلَيْهِ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْهِ وَفَصْلُ الْخِطَابِ عِنْدَهُ وَآيَاتُ اللهِ لَدَيْهِ الَّذِي هُوَ
السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَالصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَالرَّحِمُ الْمَوْصُولَةُ وَالْأَمْرُ الْمَخْزُونُ وَالْأَمَانَةُ
الْمَحْفُوظَةُ وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاهُ فَقَدْ نَجَا وَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ فَقَدْ هَلَكَ بِهِ
فَتَحَ اللهُ وَبِهِ يَخْتِمُ وَبِهِ مَلَأَ الْوُجُودَ وَبِهِ أَرْضُ الْإِمْكَانِ وَبِهِ أَصْلُ الْوُجُودِ وَبِهِ إِيجَادُ
الْمَكَانِ وَبِهِ سَحَائِبُ الْمُتَعَزِّزِ وَبِهِ أَرْضُ الْعَلِيَّةِ وَبِهِ يُنْزِلُ الْغَيْثَ وَبِهِ يُمْسِكُ السَّمَاءَ
أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ وَبِهِ يُنَفِّسُ الْهَمَّ وَبِهِ يَكْشِفُ الْغَمَّ الَّذِي قَالَ فِي حَقِّهِ الْعَلِيمُ الْجَبَّارُ
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ الَّذِي تَوَلَّتْ دَفْنَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَلِسَانُهُ ذَلِيٌّ بِا
الْعَطَشِ فِي عَرْصَةِ كَرْبَلَاءَ الْمَعْصُومُ مِنَ الزَّلَلِ وَالْمُطَهَّرُ مِنَ الْإِثْمِ وَالْخَطَلِ ابْنُ مَرْيَمَ
الْكُبْرَى الْمَظْلُومُ الشَّهِيدُ أَبُو عَبْدِ اللهِ وَالصَّلَوَاتُ الزَّاكِيَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ التَّامَّاتُ
عَلَيْهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَظْلُومِينَ السَّادَاتِ الْهُدَاةِ وَاللَّعْنَةُ وَالْغَضَبُ الشَّامِلَانِ
الْخَالِدَانِ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَقَتَلَهُ وَغَصَبَ حَقَّهُ وَذَبَحَ أَطْفَالَهُ وَسَبَى نِسَاءَهُ وَنَهَبَ
أَثْقَالَهُ مَا اهْتَمَّ لِأَجْلِهِمْ قُلُوبُ رِجَالِنَا وَاغْتَمَّ لِحُزْنِهِمْ صُدُورُ نِسَائِنَا حمد بیحد و
ثنای بیعد نثار بارگاه کبریا را که گردانیده است حسین را از برای ما کشتی نجات و بر پا داشتن عزای او را از برای ما
بهترین طاعات و عبادات و ماتم داری او را از برای ما از جمله باقیات الصالحات و حکم نموده ما را بر عتبه او
باعث گذشتن ما از صراط و ساختن [illegible] کش درگاه پادشاه عکبر است گردانیده است زیارت قبر مطهر او را
از برای ما سبب بلند شدن درجات در روضه منوره او که بهشت است از بهترین جنات و روضه ایست از بهترین روضات

چو کربلا و جه صحن چه روضه چه رواق نوشته خلد برین عرضهای اشتیاق خداوندی کند با و شما را در این زودی
زیارت قبر شریف [illegible] کربلا [illegible] امام حسین [illegible] که حق [illegible]
ای اکبر [illegible] امام الحسین که [illegible] شهادت [illegible] ائمه طاهرین از نسل او [illegible]
و دیگر شفا در تربت او و دیگر مستجاب شدن دعا در تحت قبه او و دیگر رستگاری در دنیا و آخرت با او در رجعت [illegible]
قسم بخدا هر کدام [illegible] رستگار است و هر که با او جنگ [illegible]
امین است و هر که با و پناه برد و هر کس پیروی او کند بهشت جای او است و هر که مخالفت او کند جهنم مأوای او است و هر که
انکار کند او را کافر است و هر که با او محاربه کند مشرک است و هر که رد کند بر او در اسفل درک دوزخ است [illegible]
گشاده [illegible] در روز قیامت بسوی او است و محاسبه جمیع خلایق با او است و فصل کردن حق و باطل [illegible]
او است و آیات و علامات خدا [illegible] او است [illegible] اعظم ضلالت و صراط اقوم حق تعالی است و او است رحمت
واصله و او است امانت محفوظه و او است دری که حق تعالی خلق را بآن امتحان کرده است که هر که داخل شد در آن رستگاری
یافت و هر که داخل نشد هلاک گردید [illegible] حق تعالی عالم و آدم را ایجاد کرده [illegible] ختم [illegible] آسمان باران [illegible]
و [illegible] آسمان از افتادن نگاه میدارد و [illegible] فرج [illegible] حسین [illegible] سید الحسین [illegible]
[illegible] ملائکه آسمان [illegible] العطش [illegible] صحرای کربلا فرزند مریم کبرای مظلوم شهید ابو عبد الله [illegible]
سرمدی باد بر کسی که بر او ظلم نمود و حق او را غصب کرد و اطفال او را ذبح نمود و مال او را گرفت و مردان او را بقتل
آورد و زنان او را اسیر نمود مادام که غمناک است بجهت ایشان دلهای مردان ما و دردناک است بجهت ایشان سینه
زنان ما این مضمون در [illegible] اخبار [illegible] که حق تعالی وحی فرمود بحضرت ابراهیم که اسمعیل [illegible]
[illegible] اسمعیل را ذبح کند [illegible] حضرت ابراهیم [illegible] اسمعیل [illegible]
کند [illegible] شیطان [illegible] ابراهیم را [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
و اسمعیل [illegible] کعبه معظمه [illegible] نظر کردن بکعبه
معظمه عبادت است [illegible] فرزند [illegible]

کعبه دیدم او را که کارد کشیده بود که او را ذبح کند و سر او را از بدن جدا نماید با جون گفت کلا اما انه ابراهیم [illegible]
الناس چنین است که تو دیدهٔ ابراهیم رحمن این همه مردمان است کعبه و رب السماء و الارض و رب
هذا البیت لقد اتیتم اضحیه و اخذ الملائکة الیه بحجر قسم به [illegible] و زمین و رب و رب هذا البیت
خانه محترم که دیدم او را به پهلو خوابانیده بود و کارد کشیده بود که او را ذبح کند و سر او را از بدن جدا نماید با جون گفت که
ای شیطان که گفت که چنان گمان میکنی که حق تعالی او را به این امر کرده است با جون گفت فحق لمن ان یطیع ربه
اگر چنین است که خدا او را امر کرده است پس سزاوار است که اطاعت کند پروردگار خود را و در حدیث ولا [illegible]
کم نمود او را بعمل آورد و بروایت دیگر با جون گفت هزار جان ما و فرزندش فدای نام حق و در راه
حق باد [illegible] که ما جز از [illegible] فرزند [illegible] مادر [illegible]
فرزندش [illegible] رسیده باشد [illegible] شده [illegible] معظم [illegible]
[illegible] فرمود که [illegible] در میان [illegible]
لا تو [illegible] بما عملت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ای مادر بفدای روی تو بگردم ای غریب مادر بفدای موی تو بگردم ای مظلوم مادر بفدای بوی تو بگردم ایها
الغریب العطشان الظامی اللهفان المدفون بلا غسل و اکفان ای تشنه لب مادر
ای بیکس مادر ای بی غسل و کفن مادر مادرت بفدایت شود مادر علمدارت چه شد فرزند بیمارت چه شد
اکبر غمخوارت چه شد اصغر بی‌یارت چه شد مادر فدای پیکرت قربان روی انورت [illegible]
پیکر و بر مادرت مادر تو بدین پوشی چرا از ما فراموشی چرا از خون لعل گون پوشی چرا ای جان مادر
الحسین قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک کشته تو را و نشناختند
تشنه تو را بمردم منع کردند تو را از آب فرات منع کردند تو را و این که در اخبار آمده که حضرت فاطمه چنان گریه
می کند و نعره میزند که همه ملائکه ملکوت و سکان صوامع جبروت بگریه می آیند و از تسبیح و تحمید
خدا باز می ایستند و مظلومه معصومه ساکت نمیشود تا آنکه رسول خدا به نزد او رود و او را تسلی دهد
و ساکت گرداند **فصل** ای برادر بدانکه گریه بسیار کی از برای شخصی است که معرفت و اخلاص
او و محبت او نسبت به سید الشهداء کم باشد و اما کسی که عارف است باو و عاشق است بجناب او
یعنی شیعه او از شیعه اوست گریه بسیار کی گریه او نیست بلکه هر وقت که یاد او میاید جگر او کباب
و چنان از پرده دل ناله می کند که اهل شنونده را بدرد میاورد و چنان گریه می کند مانند گریه عاشق که
معشوق را بچشم کشته دیده **مؤلف گوید** که من یکی از سعادتمندان را دیدم که در عشره او را عاشورا
در مجلس تعزیه سید الشهداء چندان گریست که غش کرد و بیهوش افتاد و گویند که در بعضی از بلاد
هندوستان هر سال جمعی از شنیدن روضه خنجر بر خود میزنند و خود را می کشند و جمعی از بی آبی
تشنگی خوردن هلاک میشوند و می میرند و بالجمله در سابق گفتیم که هرچه در امتهای سابق واقع شده
در این امت نظیر آن باید بشود و در آن امت حضرت ابراهیم مثل اسمعیل را بدست خود خوابانید که
او را در راه خدا قربانی کند نظیر آن در این امت حضرت امام حسین علیه السلام است که فرزندش علی اکبر را

کرشمه پیغمبر بود بدست خود او را کفن پوشانیده و بر مرکب نشانیده او را بمیدان فرستاده و در راه خدا
قربانی نمود بدان ای برادران سنیان در وقت شنیدن قصه اسمعیل و ذبح او گریه می کنند و بر سر و سینه
میزنند و فریادها می کنند بعضی که عمامها از سر بر میدارند و بر زبان می آورند این پیغمبرزادگان بیچاره را
بی انصاف پر جفا دشمنان را برای اولاد سید الشهدا و بتول عذرا که هر یک از آنها کشته
اید شهید شده اند نمی گریستند بلکه اصلا گریه نمی کنند بلکه مطلقا یاد نمی کنند که چه شده است خدا جزا
دهد ایشان را چنانچه در وقت مجادله با ایشان … گفت که اهل سنیان این وحشتها که سنیان برای
اسمعیل می کنند هر آینه او کشته نشد بلکه گوسفندی کشته شد پس این وحشتها که شما از برای گو
سفندی که هر روز در عالم صد هزار از آن کشته میشود و اگر سنیان بگویند که شیعیان در دهه محرم د
یوانه میشوند بلی والله راست گفته اند این طعن بر ما نیست این از فخر خود میدانیم و از سعادت خود
حساب میکنیم و ما شیعیان معروفیم در میان مردم بعزاداری اهل بیت وفی الزیارة الجامعة
وکنا معروفین بتصدیقنا ایاکم و گفت شهادت السرور و نور دیده پیغمبر یعنی
جناب علی اکبر که اسم مبارک او در اینجا مذکور شد موافق مضمون بعضی از روایات که چون آن امام
زاده عالی تبار کفن پوشید و متوجه میدان کارزار شد حضرت امام حسین آب از دیده های مبارکش
جاری شد و رو بجانب آسمان گردانید و گفت خداوندا گواه باش که فرزند حضرت رسالت و شبیه
ترین مردم بآنحضرت در صورت و سیرت بسوی ایشان میرود و هر گاه مشتاق لقای پیغمبر تو
می شدیم بسوی جمال او نظر می کردیم خداوندا برکتهای زمین را از ایشان منع کن و ایشان را از
کردار که ایشان تمام اطاعت کردند که یاری کنند بر روی ما کشیدند پس حضرت بآواز بلند گریه
کردند که ای پسر بدترین اشقیا خدا رحم تو را قطع کند و هیچ کار تو را بر تو مبارک نگرداند و بعد از من بر
تو مسلط گرداند کسی را که تو را در میان رختخواب ذبح کند چنانکه قرابت پیغمبر را در حق ما رعایت

کرد پس آنحضرت بزاده عالمیان مانند خورشید درخشان با گیسوهای مشکین مجعد مسلسل بر خیز و ارت نخجه از
افق میدان بران تیره روزان طالع گردید و عرصه نبرد را بنور جمال خود منور گردانید و چشم لشکر مخالف
حیران جمال آن بدر منیر وان امامزاده بی نظیر گردیدند و بعضی سبحان الله گفتند و بعضی تبارک الله ثم
تبارک الله گویان شدند و چون بمیان میدان رسید چندانکه مبارز طلبید کسی جرأت مجادله او ننمود
والفرزند شیر خدا آن جگر علی مرتضی تیغ را از غلاف کشیده ان گروه فجره را لقمه شمشیر خود گردانید تا آنکه
بروایت معتبر صد و بیست نفر از آن اشقیای لئیم را بسوی عذاب جهیم فرستاد و پس بنزد پدر بزرگوار آمد و گفت
یا ابت العطش قتلني وثقل الحديد اجهدني ای پدر مهربان از تشنگی هلاک شدم و از شربت
آبی بیابم و مدار روزگار ان سلاح دارم آیا ممکن است که شربت آبی بمن برسانید حضرت سید الشهدا
سیلاب اشک از دیده بارید و گفت یا بنی یعز علی جدك وعلى علي ابن ابيطالب
وعلى ابيك ان تدعوهم فلا يجيبون وتستغيث فلا يغيثون ای نور چشم
من ای برعیده امیر المؤمنین و پدر تو دشوار است که تو را با این حال تشنه ببینند و شربت آبی نتوانند
رسانید پس زبان جگر گوشه خود را در دهان مبارک خود گذاشت و مکید و انگشتری خود را با آن فرزند دلبند
داد و در دهان گذاشت تا که بودند و بود و همه سیراب میکنید خاتم رفاقت سلیمان کربلا زبان تشنگان
تا بقعه عیوق رسید زیاد العطش زبان کربلا پس حضرت فرمود که ای نور دیده برو با دشمنان خدا جهاد
کن که در این زودی از دست جد بزرگوار سیراب خواهی شد و چون بمیدان آمد این رجز را خواند انا علي
ابن الحسين ابن علي نحن وبيت الله اولى بالنبي اضربكم بالسيف احمي عن
ابي ضرب غلام هاشمي علوي مرو فرزند حسین ابن علی میگویم قسم بخانه خدا که ما اولادیم
برسول خدا بشما امروز حمایت پدر بزرگوار خود می کنم و بر شما شمشیر میزنم تا ببینید که چگونه است ضرب غلام
هاشمی نسب که فرزند شیر خداست و خود را بر لشکر مخالف زد و شصت و دو نفر از آن اشقیا را بجهنم فرستاد

پس از مبارزان نامدار و شجاعان روزگار معرکه آن شیر بچه شیر پروردگار آمدند و از دست او شربت هلاکت
چشیدند و بسیاری از شیاطین بزرگ و دیوان قوی را به تیر شهاب آن شیر به جهنم فرستاد و او در فن رزم
چنان که اصل طینت ایشان بود آنجا شد و فغان و شورش در لشکر عمر سعد افتاد و نزدیک بود که آن لشکر
شیاطین همه متفرق شوند ابلیس بزرگ اعنی عمر سعد چون این حال را مشاهده کرد دو دیو سرکش دو عفریت ناخوش
سرکش آن جا و بیل اعنی ابن نوفل و حکیم طفیل که از شیاطین مشهور بودند طلبید و دو هزار سوار همراه ایشان کرد
الملاعنه شوم را به امامزاده معصوم یکبار به حمله کردند که جنگ کار او را بسازند و آن فرزند شیر خدا فریاد کرد و در حمله
بر قلب ایشان فرستاد و ایشان دو هزار سوار را از جا کنده تا به عقب لشکر دوانید و مانند شیری که در رمه افتد میزد و می کشت
و میان ایشان می انداخت تا جمع بسیاری را به خاک هلاک انداخت عمر نحس لعین که این حال را مشاهده کرد بانگ زد که
ای لشکر این کودک پیش شما [illegible] هر تنی که [illegible] شنیدن این حدیث
غم داده برخود [illegible] جمیع لشکر از جا حرکت کردند و دور علی اکبر را گرفتند آه آه و ویلاه [illegible]
جگرگوشه در دریای حرب غوطه ور گردید و از چهار طرف بر او زخم میزدند و یکی شمشیر بر او زد پاره پاره می کرد و یکی
طعن نیزه بر جسم شریف او مجروح میکرد و یکی تیر جانب او می افکند و یکی خنجر بر سینه مبارک او میزد تا
آنکه بدن نازکش از الضرب شمشیر و نیزه پاره پاره کردند و با وجود این با کافران در جنگ بود و دست از جنگ
برنمیداشت و ویلاه بالاخره بریده باد ملعونی که او را [illegible] ابن مرة عبدی نیز ضربتی بر فرق همایون علی اکبر زد
که فرق مبارکش شکافته شد و بر روی [illegible] و فریاد وا ابتاه برآورد و چون [illegible] دیگر طاقت
[illegible] یال مرکب را گرفته [illegible] لشکر مخالف برد و چون دید
که پیش [illegible] و ضربتی [illegible] علی اکبر [illegible] و از میان میدان بیرون برد [illegible]
علی اکبر از نظر امام غایب شد حضرت ذو الجناح را جولان در آورد و فریاد می کرد که یا علی یا علی [illegible]
آواز برآمد که یا ابتاه یا ابتاه حضرت از عقب آواز روان شد و فریاد برآورد که یا علی از طرف دیگر آواز آمد

که یا ابتاه پس آن جناب مضطرب شد لشکر مخالف را دید علی اکبر را ندید
آه واویلا که ناگاه نظرش بر فرزند شهید مظلوم خود افتاد که در میان حلقه خون
غلطیده بود پیاده شد و نزد وی نشست فرمود قَتَلَ اللهُ قوماً قتلوك
خدا بکشد قومی را که ترا کشتند [illegible] از آمدن بالای نعش امام زاده یعنی
را فرمودند هنوز به بالینش نیامده بود که عرض کرد یا ابتاه هذا جدی
رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی شربة
لا اظمأ بعدها ابدا فهو یقول یا حسین العجل العجل
فان لک کاسا مذخورة حتی تشربها الساعة
ای پدر بزرگوار اینک جدم رسول خدا [illegible] آب [illegible] که دیگر هرگز تشنه نخواهم
شد و میفرماید العجل العجل [illegible]
[illegible] العجل العجل یا حسین انا مشتاق الیک
تعجیل کن تعجیل کن [illegible] حسین که من بسیار مشتاق لقای تو ام [illegible] سید الشهداء
آمد بر سر فرزند گرامی خود اشک از دیده فرو ریخت فرمود خدا بکشد قومی را که تو را کشتند
علی الدنیا بعدک العفاء بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا [illegible]
برو [illegible] حضرت نعش او را برداشت و در میان شهدا [illegible] گذاشت انا
لله و انا الیه راجعون

الحسین الشهید المظلوم ابو عبد الله ؑ ❊ حمد می کنم ترا ای خداوندی که گردانیدی این روز
تاسوعا را روزی که عزای ما است و روز عاشورا را روز ناله و بکاء ما و این ماه محرم را ماه اندوه ما و این ده روز
را زمان ماتم داری و بیقراری ما بجهت کشتن امام ناطق و صبح صادق یعنی امام نورانی فرزند رسول که حق تعالی سبب
شهادت او ظلمات کفر و تاریکی شبهها را از عامه ناس محو نموده و بجهت محبت او از دوستان و زائران
و تعزیه داران او جمیع خطاها و سیئات را محو نموده و شکر میکنم ترا ای خداوندی که فضیلت داده ما را بر
دیگران بتاویل فجر و تاویل لیالی عشر و گرامی داشته ما را بعاشورا و تاسوعا و گریستن ما را او این را تا ذخیره
ما نموده در روز حشر اما لیالی عشر کدام است از زمانی است که روز ما از غم او مانند شب است و شبهای
ما از شدت اضطراب مانند روز محشر است از زمانی است که ما را از جا در آورده و شبها خواب را
از سر ما برده و اما عاشورا کدام است از روزی است که دلهای ما را سوزانیده و جگرهای ما را کباب نموده
و زنان ما را بجوش و مردان ما را بخروش آورده و جسم ما را گداخته و عقل ما را از سر ما برده و اما تاسوعا کدام است
از روزی است که محزون کرده است سینهای ما را و جاری کرده است اشکهای ما را و بسیار کرده است دلتنگیهای
ما را و طپانیده است غمها را بر عقل ما غالب که نزدیک است دیوانه شویم و اندوه در سینهها جا گرفته که هیچ
وجه بیرون نمیرود و چرا بجهت شهید شدن امامی که المظلوم است و شهیدی که المعصوم است آن مظلوم شهید
غریبی است که اسیر بود در دست کفار و المعصوم غریبی است که سر مبارک او را از قفا بریدند جماعت
ولد الزناهای نابکار آگاه و ریش مبارکش را بخون او خضاب کردند و روی نورانیش را بخاک مالیدند و دندان
مبارکش را بضرب چوب شکسته و گلویش را بتیغ بیدریغ بریدند و سر مبارکش را بر نیزه کردند و بدنش را پاره
پاره کردند آن شمس گردون النبوة درخت طوبی و فرزند سدرة المنتهی الحسین الشهید المظلوم ابی عبد الله است آه ای دوستان

نظم هرکس نهاد تا سر این داستان گذشت ❊ از جان خویش سیر شد از جهان گذشت ❊ این قصه را تمام
شنیدن نمیتوان ❊ آیا که بی نه زان بنوبت چسان گذشت ❊ گردون فغان نمود خاک بسر این غریب بیش

این ماتمی بود که از روی توان گذشت ❁ در خون طپید جگر فرزند مصطفی ❁ ای جان برای کارزار آه و فغان گذشت
سهل است با عزای جوانان اهلبیت ❁ در روز کارزار که به پیر و جوان گذشت ❁ بدان ای برادر این روزی که ما در آن هستیم
آن را تاسوعا می نامند یعنی نهم محرم و چه گویم که در این روز و در این شب و در فردای این روز بر زنان و مردان
اهلبیت رسول خدا در صحرای کربلا چه گذشت خصوص چه بر سیده زنان و سلاله پیغمبران و گریه آورنده همه عالم
و عالمیان دختر علی مرتضی و ناله آورنده قدسیان ملاء اعلی یعنی جناب زینب خاتون رضی الله عنها چه
گذشت در مضمون بعضی از اخبار است که چندین هزار سگان بادیه و خوکان جنگله یعنی لشکر کافران لعین ملعون
فغان پیدین در عصر این روز سوار شدند روی بسراپرده های سید الشهدا آوردند و عمر سعد حرامزاده و لد الزنا
خود تیز رو به لشکرگاه آن جناب آورد و نعره میزدند و خوشحالی می کردند و صدای خروش سواران و شیهه اسبان
ایشان و قعقعه سلاح دلیران و برق برق شمشیرهای ایشان جگر طفلان و زنان اهلبیت را آن گرفتاران محنت
و ابتلا آب نموده همگی ایشان بلرزه و اضطراب افتاده آه بدهان عمه ها چسپیده آه در دل ها زینب خاتون
سروهای برهنه مانند بید لرزان با نهایت بیم و اضطراب به خیمه سید الشهدا دوید و آن غریب مظلوم را در
خواب دید پس دوست با آن حضرت چسپیده با نهایت زاری و بیقراری گفت ای برادر ای حسین لشکر مخالف روی بما
میآید حضرت سر برداشت و فرمود که ای خواهر گرامی در این وقت در خواب دیدم جدم محمد مصطفی و پدرم
علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی را و من گفتند یا حسین انک تروح الینا
الحسین تو در این وقت بزودی نزد ما خواهی آمد چون زینب خاتون این خبر وحشت اثر را شنید طپانچه بر روی
خود زد و فریاد و واویلا برکشید و می گفت که ای وای محن وای صد وای بر من حضرت فرمود که ای خواهر لیس لک
الویل یا اخیه اسکنی رحمک الله ای روح بخش ای خواهر گرامی خدا ترا رحمت کند پس حضرت
عباس بخدمت برادر بزرگوار آمد و عرض کرد که لشکر مخالف روی بما می آورند حضرت فرمود که ای برادر تو
برو نزد ایشان و از ایشان سوال کن که مطلب ایشان از این شورش چیست پس حضرت عباس با چند سوار به نزد آن

بار دیگر مصطفی را چشم پر آب عاصیان را اور دیا ...

رفت و فرمود غرض شما از این شورش چیست گفتند که حکم امیر شده است که بر شما عرض کنیم اگر اطاعت امیر یزید نمایید بر دست
او بیعت کنید و الا با شما جنگ کنیم حضرت عباس مراجعت فرمود و پیام اشقیا را بخدمت امام عرض کرد حضرت فرمود که
ای برادر اگر توانی ایشان را راضی کن که کارزار را به فردا اندازند که امشب جمعه است و من میخواهم وداع عبادت
پروردگار خود نمایم زیرا که پیوسته خواهان و مشتاق نماز و تلاوت و استغفار و دعا و ثنا بوده ام و یکشب را برای
عبادت غنیمت می شمارم چون حضرت عباس به نزد آن ملاعین رفت و استدعای مهلت یکشب نمود مضایقه
کردند تا آنکه از لشکر کافران خروش برآمد که اگر کافری مهلت یکشب از تو میخواست او را مهلت میدادی و جگرگوشه
رسول خدا از شما مهلت یکشبه را می طلبد ابا می نمایید پس عمر سعد در میان لشکر شقاوت اثر ندا کرد که حسین
و اصحابش را مهلت دادیم مجملا تمام آن شب آن تشنه لبان و تشنگان بیابان کربلا با وجود آسمان میرسید و آن حضرت
غریبان بادیه رنج و غبار روی از زبان کربلا جاری بود و حضرت امام حسین علیه السلام شعر آنوقت را درست می کرد
و اهلبیت را تسلی میداد و فرمود که طنابهای خیمه را در میان یکدیگر کشیدند و راه تردد را از میان خیمه ها مسدود کردند
بیدند و خندق دور خیمه ها را پر از هیزم کردند و مشغول نماز و عبادت و تلاوت گردیدند و چون وقت سحر شد
سید الشهدا بخواب رفته بود و گریان گریان از خواب بیدار شد و فرمود که در این ساعت در خواب دیدم که سگی چند
بر من حمله کردند و در میان آن سگها سگ ابلقی بود که زیاده از دیگران بر من حمله می کرد گمان دارم که آنکه
متوجه قتل من میشود پیس باشد و حضرت سید الساجدین فرمود که در آن شب مرض بر من مستولی شده بود
دیدم پدر بزرگوارم در خیمه دیگر بود و آن حضرت در آنشب اسلحه حرب خود را ترتیب میداد و از مقام یاس از دنیا
و حب لقای حق تعالی این چند شعر را میخواندند که شعر بود و پر از عبرت و اعتباری و بنیاد شعر بر در شهادت او
یا دهر اف لک من خلیل ❁ کم لک من فی الاشراق والاصیل ❁ من صاحب
و طالب قتیل ❁ والدهر لا یقنع بالبدیل ❁ و انما الامر الی الجلیل ❁ و کل حی
سالک سبیل ❁ و این اشعار را دو بار یا سه بار تکرار میفرمود من مطلب را یافتم و دانستم که عرض

ای برادر بزرگوار حیف که به خاک گلوی من گره شد لیکن برای اضطراب زنان صبر کردم و دانستم که بلا نازل شده است چه
گویم ای برادران که در این شب در غم بیان صحرای کربلا چه گذشت ای برادر گریه کن بر این مصیبت که اسلام را در هم شکست
ای برادر ناله کن در این واقعه که رشتهٔ ایمان را گم کرده اند خدا رحمت کند شیعیان را که چشمهای ایشان در این مصیبت گریان
است و سینه های ایشان در این غم بریان آه آه چون زینب خاتون یعنی نور چشم جان در غم شهیدان و اندوه
گرفته از مصائب دوستان رضی الله عنها الحال از برادر بزرگوار رشته بریده گرد دوستی و از آن هر یک از زنان
و مردان اهل بیت را جدا جدا دید و آن چند شعری که دلالت بر شهید شدن او می نمود شنید یافت که آنحضرت تن به کشته
شدن داده است و آرزوی شهادت دارد و توقع شهید شدن او را به سینه بی تاب کرده از حسرت بر سر و
پای برهنه به خیمهٔ محترم آنحضرت دوید و شیون بر آورد که ای برادر چه می گویی ای برادر چه خاک بر سر ما بیچاره کنی کاش امروز
شربت مرگ را می نوشیدم و این حالت را در تو نمی دیدم وا ویلا پدر بزرگوارم امیر المؤمنین ع و مادرم فاطمهٔ زهرا و
برادرم حسن مجتبی شهید شدند و از دنیا مفارقت کردند و تو اکنون یادگار رفتگانی و پناه بازماندگانی
و ما را از خود نا امید می گردانی امام مظلوم از اضطراب و بی تابی زینب خاتون بگریه در آمد و بسیار گریست
و گفت ای خواهر حلم و بردباری پیشه کن و در قضای الهی صبر کن زینب خاتون گفت یا اخی بیکس بیکسی در دنیا
این اهل شقاق و نفاق وا ویلا وا مصیبتاه پس دستهای خود دراز کرد و گلوی خود در خراشید و مقنعه از سر کشیده
و گریبان طاقت چاک کرده غش نمود و بیهوش افتاد امام ع برخواست و آب بر روی او پاشید چون بهوش
باز آمد فرمود ای خواهر بنگر ای خواهر از خدا بترس و به قضای الهی راضی شو و بدان که همهٔ اهل زمین شربت مرگ را می
نوشند و اهل آسمان باقی نمی مانند پدر و مادر من شهید شدند همه از من بهتر بودند و حضرت رسول که اشرف
خلایق بودند در دنیا نماندند و بسیاری از این مواعظ شنیده برای آن نور دیده بیان کرد و واویلا و مصیبتاه
پس وصیت کرد که ای خواهر گرامی تو را به خدا قسم میدهم که چون من شهید شوم گریبان چاک مکن و روی مخراش
و موی مکن و شیون و واویلا مکن پس اهل بیت حرمت را به آن تسلی فرمود و تهیهٔ سفر آخرت را درست کرد و این

شب را چنین گذرانید تا صبح **فصل اول** و آمادن روز عاشورا المظلوم یعنی زینب خاتون دید و چه دید هر ساعت جوانی
از جوانان هاشمیه مانند ماه شب چهارده از برابر او می رفت و در خاک و خون غلطیده باز می آمد و میدید و بر آن آفتاب
تابانی از پس چشم او میرفت و در یک ساعت نعش او چون کشته او را ملاحظه می کرد و هر دقیقه برادری کفن پوشیده
می آمد و می گفت ای خواهر استودعک الله ای خواهر شما را بخدا می سپارم و میرفت پس برادرزاده دیگری
آمده و می گفت یا عمتاه حفظکم الله ای عمه جان خدا نگاهدار شما و میرفت و هر ساعت نعش کشته در
میدان میدید و سر او بر نیزه و هر دقیقه یکی از ایشان را کشته و نعش او پاره پاره میآوردند به در خیمه و چون مجموع
ایشان کشته شدند و احدی از ایشان نماند سید الشهداء علیه السلام بر خیمه حرب ترتیب داده آه و کفن پوشیده و
اطفال را حاضر کرد و هر یک از اهل بیت را تسلی داد و فرمود که شما را بخدا می سپارم و وعدهٔ ما و شما در روز قیامت
نزد جد و پدر و برادرم و مادرم و هر یک را در بر کشیده و بنوازشهای حق تعالی امیدوار نمود و در آن وقت صدای ناله اهل
حرم بلند شد و صدای الوداع و فراق الفراق بگوش پریان بر رسید و زینب خاتون از همه بیشتر بی تابی میکرد و دست
در گردن آنحضرت انداخته بود پس حضرت روی مبارک بجانب زینب خاتون کرده و فرمود که ای خواهر روی
یادگار مادر روی بیکس برادر امروز من شهید میشوم و از دیدن شما نا امید میگردم **نظم** مشتاق شهید سوی خلد اهل
بیعت من ٭ رسیده است کنون نوبت شهادت من ٭ وصیتی است مرا با تو ای ستمدیده ٭ بگوش جان
شنو ای خواهر ستمدیده ٭ چو من بعرصهٔ میدان کین شهید شوم ٭ تو از زیارت دیدار نا امید شوم ٭
سرم به نیزه مروانیان کنند جولان ٭ تنم بمعرکهٔ کربلا شود غلطان ٭ مخدرات سراپرده را اسیر کنند ٭ تمام
زره ظلم دستگیر کنند ٭ نظر بجانب بدن پاک ده اندازند ٭ رسن بگردن شاهزاده ها اندازند ٭ برون ز بستر بیمار کش
کشند زرکین ٭ زنند بچه یتیمان طپانچه های بکین ٭ کشند جمله اسباب خیمه ام تاراج ٭ برند جانب شهر سر ز شان با تاج
تاراج ٭ بپای عقیده که آگهی بر این کار آرند ٭ مخدرات حرم از برادر زار زار آرند ٭ در آن دلم جان تو دلگیر من ٭ کسی
کنند بسر و سینه مس ٭ کم از دل اهل حرم ظلم ما کشیده تر است ٭ ز دختران عزیزم ستم ندیده تر است ٭ ابد داستان انصاف ...

کدام خواهر را تاب شنیدن این گونه کلمات باشد ولهذا غش زینب خاتون سوخته جان از برادری مانند امام
حسین ع که یکدفعه بر گلهٔ آن جناب را ملاقات نکرده جگرش پاره پاره می‌شد و از درد شده و چون برادر یوسف
از حضرت یعقوب رخصت یافته که یوسف را همراه خود بسیر باغ و صحرا برند حضرت ایشان را اذن داد
و خود بسیر او ایشان آمده تا شجرة الوداع برگشت و از شجرة الوداع از این جهت می‌گفتند که مردم همراه مسافر تا آن شجره
می‌آمدند و برمی‌گشتند و چون یوسف را بردند خواهری داشت که از مادر او بود و بسیار محبت و علاقه با او داشت
در خواب دید که گرگ یوسف را در ربوده بیتابانه از خواب بیدار شده و احوال یوسف را پرسید چگونگی را با او
نگفتند او بی‌طاقت شده چادر در سر کرده و از شهر بیرون آمده دید که از شجرة الوداع گذشته اند دوان
دوان می‌افتاد و برمی‌خاست و از دیده اشک می‌بارید که ای برادر صبر کن که یکبار دیگر تو را ببینم ای برادر تامل کن
که مرتبه دیگر روی تو را ببوسم و چنان با اضطراب … دید که گفته اند چند جا بر زمین افتاد و دست و پای او مجروح
شده تا خود را به او رسانیده دست بگردن او کرد و آنقدر گریست که بیهوش شد خدا … دل زینب خاتون
برسد در وقتی که حضرت سید الشهدا ذو الجناح را پیش طلبیده … چه اضطرابی کرده و چه بیتابیها نموده و چه
گریه‌ها کرده و چه قدر دست بگردن او کرده و چه قدر او را در بر گرفته و چه قدر گفته ای برادر ای فرزند مادر صبر کن
که یکبار دیگر تو را ببینم ای عزیز خودم تامل کن که مرتبه دیگر روی تو را ببوسم و نوشته اند روی تو بر دارم که دیگر تو را
نخواهم دید پس جناب زینب خاتون طاقت و طاق شده مرتبه دیگر … شد و صورت خود را خراشیده
و فریاد و محمداه و واجداه و واحسیناه در فلک رسانید حضرت امام حسین ع او را تسلی داد و چون خواهرهای دیگر … کرده
زینب خاتون … چهار جناب در اطراف او در گرفته بودند که یکی دست بگردن او می‌کرد و یکی سر او در سینه خود می
گرفت و یکی دستش را می‌بوسید و یکی پایش را می‌بوسید و یکی می‌گفت ای برادر چه خاک بر سر ما … و یکی می‌گفت
ای جان برادر رفتی و دیگر تو را نخواهیم دید کنیزان می‌گفتند … صاحب ما … زنان آزادی گفتند
که ای مولا وای ما را به که می‌گذاری حضرت گریبان … بسیار …

دلخواه شده و رفت … و زینب خاتون با چشم گریان و دل بریان رفت در خیمه و جمع کرد و در آن وقت … همراه
که احدی از زنان علیان امکان نیست غیر از زوجه … که دو طفل او محمد و عون که از عبدالله جعفر طیار داشت
شهید شده بودند مظلومه جگر سوخته نشسته در خیمه بیرون نیامد ای اهل حرم در حدیث دیده شده است که
سیده زنان رضی الله عنها دو مرتبه از خیمه بیرون آمده است یکی در آن وقت که حضرت امام حسین ع با نعش شهید
پاره پاره علی اکبر را … بود و به در خیمه‌های اهل حرم آورده که مظلومه بیتاب شده عنان اختیار از دست
او بیرون رفته بیتابانه خود را از خیمه بیرون انداخت و فریاد واویلاه و واشوراه کشیده خود را به نعش آن امام زاده مظلوم
رسانیده … می‌گفت که واحبیباه و ثمرة فؤاداه و انور علیناه ای نور دیده … ای …
… قلب برادر بزرگوار راوی گوید که زنی را دیدیم که مانند آفتاب تابان آمده و نعش
اکبر را در بر گرفته پرسیدیم که این زن کیست گفتند زینب خاتون خواهر امام حسین است … حضرت
امام حسین ع آمده دست او را گرفته بسوی خیمه برگردانید و مرتبه دیگر در وقتی بود که جناب سید الشهدا
از ذو الجناح بر زمین افتاد و دشمنان … او را احاطه کردند یکی شمشیر بر او میزد و یکی خنجر میزد و یکی نیزه بر بدن شریف
میزد واه واه و ویلاه و مصیبتاه چون زینب خاتون این حالت را مشاهده نمود سر و پای برهنه فریاد کنان و نعره
زنان و دو افتاده و دو رسیده گریبان … از خیمه بیرون آمد و دوان دوان گریه کنان می‌افتاد و برمی‌خاست
تا خود را به قتلگاه رسانید تا آنکه عمر سعد بر خورد و گفت ای عمر حسینم را کشتند حسینم را کشتند ای
ابن سعد حسینم را کشتند حسینم را کشتند تو ایستاده و نظر می‌کنی در آن وقت آب از دیده‌های آن
ولد الزنای سنگین دل روان شد و روی نحس خود را گردانید پس آن مظلومه دست بر سر کرده است و فریاد
بر کشید که وامحمداه هذا حسینک منبوذ بالعراء مرمل بالدماء مقطع الاعضاء
مسلوب العمامة والرداء یا رسول الله این حسین تو است که در این صحرا باین
حال افتاده و نور دیدهٔ تو است که در کنار تو پرورش یافته بود و حالا بخون خود آغشته شده این … باغ

بنوبت که اعضای او را پاره پاره کرده اند و این ثمرهٔ شجرهٔ رسالت است که عاشور در آن روز بود و ناله ای برآورد
وای از این قضیه و صد وای از این بلیه آه از آن محنت که اهل بیت را اسیر کردند آه از آن عنا که ایشان را از راه قتلگاه
گذرانیدند چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان افتاد هر یکی از شترها خود را بزیر انداخته و هر یک تنی را در بر کشیده ناله ها
کردند که زبان از بیان آن عاجز است آه نظم گرفته در بر خود هر یکی تن بی سر ۞ بنالید بلبل مانند خنجر ۞ یکی با
نعش کای نور بصر گو ۞ یکی می گفت ای سرور سرت کو ۞ آه آه در میان کشتگان که زینب خاتون بر نعش
برادر افتاد و اندر دست در گردن آن تن بی سر کرد و گلوی بریده را بوسه داد و فرمود بابی العطشان حتی
مضی بابی المهموم حتی قضی ۞ یعنی فدای تو کردم ای برادر تشنه بودی تا از دنیا رفتی فدای تو کردم
ای برادر که با دل پرغم و سینهٔ پرغصه از این جهان رحلت نمودی ۞ بابی من هو غائب فلا یرتجی
بابی من لا هو غائب فیرتجی ۞ ولا جریح فیداوی ۞ فدای تو کردم ای غائبی که دیگر امید
دیدار تو نیست و مجروحی که زخمهای تو مرهم پذیر نیست ۞ چنانچه محتشم علیه الرحمه این مقدمه را منظوم
نظم بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد ۞ شور و نشور و همهمه در کاروان فتاد ۞ هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند ۞
هم گریه بر ملایک هفت آسمان فتاد ۞ هرجا که بود طایری از آشیان فتاد ۞ شد وحشتی که شور قیامت
بگرد رفت ۞ چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد ۞ هر چند بر تن شهدا چشم کار کرد ۞ بر زخمهای کاری
تیغ و سنان فتاد ۞ ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان ۞ بر پیکر شریف امام زمان فتاد ۞ بی اختیار نعره
هذا حسین از او ۞ سر زد چنانکه آتش از او در جهان فتاد ۞ پس با زبان پر گله آن بضعة البتول ۞ رو در
مدینه کرد که یا ایها الرسول ۞ این کشتهٔ فتاده بهامون حسین تست ۞ وین صید دست و پا زده در
خون حسین تست ۞ این شاه کم سپاه که با خیل اشک و آه ۞ خرگاه از این جهان زده بیرون حسین تست
۞ این ماهی فتاده بدریای خون که هست ۞ از خون او زمین شده گلگون حسین تست ۞ این نخل تر کز
آتش جانسوز تشنگی ۞ دود از زمین رسانده بگردون حسین تست ۞ این غالب طپان که چنین مانده
بر زمین ۞ شاه شهید ما شده مدفون حسین تست ۞ پس روی در بقیع بزهرا خطاب کرد ۞ مرغ هوا و ماهی
دریا کباب کرد ۞ کای مونس شکسته دلان حال ما ببین ۞ ما را غریب و بیکس و بی آشنا ببین ۞ تنهای پیکران
همه در خاک و خون نگر ۞ سرهای سروران همه بر نیزه ها ببین ۞ آن سر که بود بر سر دوش نبی مدام ۞ یک نیزه اش
ز دوش مخالف جدا ببین ۞ آن تن که بود پرورشش در کنار تو ۞ غلطان بخاک معرکهٔ کربلا ببین ۞ یا بضعة
الرسول ز ابن زیاد داد ۞ کو خاک اهل بیت رسالت بباد داد ۞ بیت دیگر لختی چو داد شرح غم دل افگار خویش ۞
آورد رو به پیکر پاک برادرش ۞ کای جان پاک بی تو مرا جان بتن دریغ ۞ از تیغ ظلم کشته تو زنده من دریغ ۞
عریان چرا است این تن عریان مگر نبود ۞ بر کشتگان آل پیمبر کفن دریغ ۞ شیر خدا بخواب خوش کرده ترک
خصم ۞ رنگین بخون یوسف من پیرهن دریغ ۞ خشک از سموم حادثه گلدستهٔ اهل بیت ۞ فرقم بر نیزه و من
ربع زمین دریغ ۞ آل نبی غریب بدست ستم اسیر ۞ آل زیاد کام روا در وطن دریغ ۞ گرد آفتاب یثرب
بطحی غروب کرد ۞ شعری ز شام باز سهیل از یمن دریغ ۞ غلطان ز تیغ ظلم سلیمان بخاک و خون ۞
در خون او جهانگشا هر من دریغ ۞ گفتم رضیه یکی ببینم حال دل خراب ۞ تا حشر ماند بر دل من حسرت جواب ۞
بالجمله شنیده باید که آنحضرت بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت فائز گردید و نفس مطمئنه اش ندای ارجعی الی
ربک راضیة مرضیة را اجابت نموده الی رفیع الاعلی گوی ازین عالم وصال ارتحال نمود
بدان ای برادر که حق تعالی در قرآن میفرماید که فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا یعنی
عاصیان خلایق گناهان خود را باید خنده کم کنند و گریه بسیار کنند و جناب حق سبحانه تعالی راضی نمیشود
از بندگان خود بگریه کم و یکبار و دوبار از ایشان بلکه میخواهد بندگان بخصوص عاصیان از جهت معصیت
و عارفان از جهت دوستی و محبت گریه بسیار کنند و دایم گریان باشند و این هیچ روز عمر بگریه بکنند
زنند بجهة آنکه از گناه ابروی مومن میرود و تیره گی در قلب او حاصل میگردد و چون گریه بسیار گردد
باد ابرو هم برساند و قلب او شسته شده نورانی میگردد چنانچه یکی از شعرا مطرب در این معنی میگوید که

الماء یغسل ما بالثوب من درن ؛ الیس یغسل قلب المذنب الماء ؛

یعنی آب چشم پاک می کند چرک جامه را آیا آب چشم پاک می کند چرک قلب را پس ای برادر هر یک از شما پیشتر قلب او چرک و تیره گی دارد گریه کند بیشتر و امروز آب بر روی خود جاری نماید تا الکنا آبروی هم رسانند و از جمله چیزهائی که آن نیز آب رو را زیاد می کند گلاب است چنانکه در حدیث آمده که هر که گلاب بر روی خود بریزد آبروی او را زیاد می کند و بدانکه گریه بر امام حسین علیه السلام کمتر از گلاب نیست و کار گلاب را می کند بلکه گریه بر آنجناب فی الحقیقه گلاب است که از گلهای محبت او که در سینه های عاشقان او سبز شده گرفته اند و در دیگهای دل اندوه جوش و بخاری از آن متصاعد شده تا بطبقه چشم رسیده مستحیل باشک گردیده بیرون میاید اما چون که گل رخش گلستان سنه خراب شد بوی گل را از که جوئی از گلاب ؛ بوی حسین را از که جوئی از آب دیده عاشقان آنجناب بر جاکه شیون و شین است در آنجا میدان که حسین است و هر گلابی قیمتی دارد الا این گلاب که بغیر از خدا کسی نمیداند و لکن او لاحد کلمه از اطلاق کریمه سیدالشهدا ء از برای تو می گویم تا عارف شوی و ثواب گریه تو زیاده تر شود و در طبق آن اشاره بمصائب آنحضرت نیز می کنم و اگر تو مرد عارفی در مدح سید الشهداء و سایر اهل عصمت همین روایت تو را بس است که یکی از برادران از افضل کرده که در آن امتهاء چون حضرت موسی ابن عمران بکوه طور رسید حق تعالی بآن فرمود که اخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی مقدسی نظر آن و بهتر از آن در این امت است که پیغمبر ما چون پای مبارک بر فرش عرش نهاد خواست که نعلین را بکند خطاب در رسید که یا احمد لا تخلع نعلیک ای محمد مکن نعلین خود را که عرش با آن شرف میابد ای برادر بیان چه چیزها است و معنی عرفانی آن این است که ای محمد محبت فاطمه و حسن و حسین را از دل بیرون مکن که ایشان از برای تو در مقام شفاعت در کارند و معاون تو اند بخلاف اهل بیت موسی که ایشان در مقام شفاعت در کار نبودند و نعلین بحسب تاویل کنایه از زن و فرزند است و بدانکه حمزه عم رسول الله را سید الشهداء می گفتند و حضرت امام حسین صلوات الله علیه

نیز سید الشهدا می گویند و فرق میان این دو تا این است که حمزه سید الشهداء عصر خودش بود و پس و اما امام حسین علیه السلام او سید الشهدا عصر خودش و سید الشهداء پیش از خود و سید الشهداء عصر بعد از خود و سید الشهداء اولین و آخرین که هر شهیدی از اول دنیا و آخر دنیا از انبیاء و اولیا حتی هابیل پسر آدم و سایر ائمه علیهم السلام از اول تا آخر همه در معنی شهادت تحت او بیند و از نسل او بیند و آنحضرت در آن معنی پدر همه شهدا و بزرگتر همه ایشان است حتی بر حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین و امام حسن مجتبی و این است معنی قول پیغمبر و انا من حسین ؛ در الحدیث که میفرماید حسین منی و انا من حسین یعنی حسین از من است و من از حسین یعنی جد او ایم در شهادت قال شیخنا القاسم الی رتبة ادخرت مخلا ؛ ما نالها قط الا و هو مقتول ؛ هل المنافی الا دون مصرعه ؛ ما فوق مفخره فی الکون معقول ؛ لذاک کان بنوه بل اخوه کذا ؛ ابوه من نسله حقا و هابیل ؛ جناب معصوم فرمود هیچ شهیدی نیست مگر اینکه آرزو می کند که کاش من با حسین ابن علی شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم و بدانکه بهترین فضیلت با علم است و عقل و عبادت است و شجاعت و جوانمردی و سخاوت و مانند اینها و تو ای برادر هر گاه خواهی که علم آنحضرت را بدانی که چیست و چه قدر است فاعلم ان علمه نهر فیض یجری من تحت جبل الازل ؛ و ان عقله العقیل الجلیل ؛ هو العقل الاول ؛ بدانکه علم آنحضرت نهر فیضی است که جاری میشود از زیر کوه ازل و اگر از عقل او می پرسی بدانکه عقل اول با آن اشاره فرموده است که روح القدس فی الجنان الصاقورة ؛ ذاق من حدائقنا الباکورة ؛ یعنی روح القدس که عقل اول است از باغستان ما اهل بیت چشیده است نوبر را و اگر از عبادت او می پرسی بدانکه آنحضرت شب و روزی هزار رکعت نماز می کرد و بیست و پنج حج پیاده بجا آورد و شتران و محملها از عقب او می کشیدند و اگر از گرامی بودن او نزد خدا و رسول می پرسی بدانکه جبرئیل

گهواره او در جنبانیده و مناغات که عجم او را لالای می گویند از برای او خوانده و رسول صلی الله علیه و آله خود را
مرکوب او نموده و او را بر دوش مبارک خود سوار کرده و حق تعالی او را علت تمام اشیا و قطب جمیع ما
سوی الله گردانیده است خدا رحمت کند یکی از علما را که در مدح آنحضرت چه نیکو گفته است **نظم** ای مشرق
تجلی حق مظهر صفات ٭ یا وجه ذو الجلال تعالی عن الجهات ٭ ای رتبه عرش زینت کرسی و نور حق ٭
مقصود ذات تست ز ایجاد ممکنات ٭ ای نازپرور دیده دامان فاطمه ٭ فرزند شاه کشور دین والد هدات ٭
و اگر از معجزات او می پرسی بدانکه آنها از حد حصر بیرون است و اگر خواهی رجوع کن بکتب مبسوطه اصحاب
یقین که جمیع معجزات در آن کتب مذکور و مبسوط است که آنحضرت مس را شفا داد و دیگر آنکه مرده را زنده کرد
و دیگر آنکه چندین مرتبه از غیب خبر داد که بعد از این فلان امر چنین میشود و فلان شخص چنان میشود و همان
طور که فرموده بود واقع شده و دیگر آنکه طفل شیرخواره لال را زبان داد و گویا گردانید و دیگر آنکه آنحضرت
اصبغ بن نباته را از کوفه بمسجد قبا که در مدینه طیبه است برد بیک چشم بر هم زدن و بعد از آن در روی او تبسم
کرد و فرمود که ای اصبغ حق تعالی باد را مسخر سلیمان بن داود کرده بود که بامداد یکماه راه میرفت و بپیشین
یکماه و بما اهل بیت زیاده از آن عطا کرده است اصبغ گفت گفتم بخدا قسم که راست میگوئی یا بن رسول الله ص و وقتی
مردم از کمی باران شکایت کردند و گفتند که برای ما طلب باران کن و آنحضرت از برای ایشان دعا کرد هنوز دعای
آنحضرت تمام نشده بود که باران از آسمان فرو ریخت و اعرابی از بعضی نواحی آمد و گفت رودخانه ها و قلعه ها را
دیدیم که آب از آنها جاری شده موج میزنند و در صحرای کربلا بعضی از اشقیا را نفرین کرد فی الفور بعذاب الیم
و سزای جهنم گرفتار شدند و ابن عباس گوید که دیدم آنحضرت را پیش از آنکه متوجه عراق گردد بر در کعبه معظمه
ایستاده بود و دست روح الامین یعنی عندلیب گلشن رب جلیل حضرت جبرئیل در دست او بود و جبرئیل
ندا میکرد که هلموا الی بیعة الله ٭ یعنی بیائید بسوی بیعت خدا که بیعت او بیعت خداست و چنانچه و البته پیش
میان چشم او اثر سیده بود آنجناب است دهان مبارک خود را بر آن موضع نهاد آنحضرت و فرمود که خدا را شکر که حق

تعالی الغرض را ازو منع کرد حیا به گفت که من بسجده افتادم و شکر حق بجای آوردم فرمود که ابریز برادر و
نظر کن چون نظر کردم اثری از آن علت ندیدم و اگر از قبر مبارک او چیزی نور است و اگر از کلام او
چیزی نور علی نور است **فصل سیوم** و اگر از کرم و احسان او چیزی بدانکه عادت آنحضرت احسان است
و سعت او کرم است ان ذکر الخیر کان اوله و آخره و اصله و فرعه و مأویه و
منتهاه یکی از الطاف آنحضرت چون بسوره حمد رسید حضرت معلم او را طلبیده و هزار اشرفی و
هزار حله باو عطا فرمود و دهان المعلم را از جواهر پر نمود و چون آنجناب را در صحرای کربلا شهید کردند
پشت مبارکش را دیدند که مانند زانوی شتر پینه کرده از بسیاری انبان کردن که شبها بر دوش مبارک
میکشید و بدر خانه یتیمان و بیوه زنان می برد ابن شهر آشوب صاحب کتاب عوالم العلوم روایت
کرده اند که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که کریم ترین مردم در مدینه کیست گفتند حسین بن علی است پس بمسجد آمد
دید که آنحضرت نماز می کند شعری چند در مدح آنحضرت خواند پس حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قنبر آیا
چیزی از مال حجاز مانده است قنبر گفت بلی چهار هزار اشرفی مانده است فرمود بیاور که این اعرابی احق
است باین مال از ما پس آنحضرت آن دریای جود و کرم و سرور جوانمردان عالم بخانه رفته و ردای مبارک را برداشت
و چهار هزار دینار در آن پیچید و در پشت در ایستاد و از شرم روی اعرابی از شکاف در بیرون کرد و آن زر
را باعرابی داد و بعد شعری چند در عذرخواهی اعرابی انشا فرمود اعرابی چون زر را دید گریست حضرت فرمود که
ای اعرابی لعلک استقللت ما اعطیناک گویا عطای مرا کم شمردی گفت نه
ولکن می گریم برای آنکه کیف یاکل التراب جودک این دست با این جود و سخاوت چگونه زیر
خاک خواهد رفت و در میان خاک پنهان خواهد شد و وای و اسفاه اعرابی بیچاره خبر نداشت که این دست
چگونه زیر خاک میرود و اگر نه گریه بیشتری میکرد وای بر این دست مقدس [illegible] که جبرئیل بوسه گاه [illegible] در صحرای
کربلا [illegible] آن تیری که بر آنحضرت [illegible]

السلام علیك یا قتیل الظماء السلام علیك یا غریب الغرباء السلام علیك یا اسیر الکربات ومسلوب العمامة والمذبوح من القفا ومسبي النساء ... الخباء والمحشر ... یا ... الزهراء ... علیك یا بني محمد المصطفی السلام علیك ... السلام علیك یا ... التجاه والمرتجا ... السلام علیك یا حبیب الرحمن ویا شریك القرآن ویا صاحب المصائب الاحزان السلام علیك یا من لحمه مجروح وصدره مکسور وراسه علی القناة مشهور

را کرشت کرد وداع کند چون آن طفل معصوم را بدست آنحضرت دادند او را بوسید ناگاه حرمله تیری از کمان رها کرد
بر حلق آن امام زاده آمد و آن طفل بی گناه بهم پیچید و شهید شد و از او درگذشت و بر بازوی آنحضرت رسید
و بازوی او را مجروح کرد و تیر دیگر در وقتی که آنحضرت از ذو الجناح بر زمین افتاد و آن اشقیا لعنهم الله آن شهید
مظلوم را شمشیر باران کردند آن ملعون که او را زرعة ابن شریک می گفتند از راه رسید و شمشیری بر دست
چپ آن برگزیده اله زد و ضربتی دیگر بر دوش مبارکش زد و شمشیرش بر انگشت کوچک آنحضرت را در وقتی
که نعش شهید او را غارت می کردند ملعونی خواست که انگشتر او را بیرون آورد انگشتر تنگ بوده و دیر
آن ملعون حرامزاده روسیاه خنجر کشیده و انگشت مبارک او را برید و انگشتر او را بیرون آورد و با ... از کفن
کردند ... الله جان ... لعنة الله دست مبارکش را از بند جدا کرد چنانکه خود آن ملعون گفته که شمشیر ... بود
کردم و به بند دست آنحضرت ... و گاهی بقوت ... و گاهی می کشیدم و زمانی ... کردم
و بر آن ... تا ... که ملائکه مقربان ... از بدن جدا کردم و ... کردند ... کردند ای
برادر ... شدی و گریه کردی خدا تو را رحمت کند ... گریه کن و مهموم و مغموم شو حضرت صادق
فرمود که **نفس المهموم لظلمنا تسبیح وهمه لنا عبادة وکتمان سرنا جهاد في سبيل الله** یعنی نفس کشیدن مهموم بجهت مظلومیت ما ثواب تسبیح دارد و غم او از جهت ما ... عبا
دت و ... پوشیدن ... ما از دشمنان ما جهاد در راه خداست پس ای برادر ... گاهی از غم حسین ابن
علی مهموم شو ... که در شب ... از خواب ... و گاهی مغموم شو و سر خود را بر زانوی غم بگذار ... روز ... خواب
رو و گریه کن و نوحه نما و گاهی چنان ناله کن و فریاد کن که صدای تو بآسمان برسد و غلغله در آسمان افتد و
گاهی چنان آهی بکش که عرش را بلرزه در آوری **قال الشامي للحسن ابن علي کم بين السماء والارض قال دعوة المظلوم ومد البصر فمن قال غیر ذلك فکذبه فقال الشامي صدقت** از معصوم رسیده که از زمین تا آسمان چه قدر راه است فرمودند بقدر آه

السلام علیك یا ابن زمزم وصفا السلام علیك

مظلوم و نوحه کن ای برادر تو مظلومی و ... ماتم تو ظلم کرده است که آقای تو را شهید کرده است و سر مبارک
او را ... و ... از قفا بریده است و بر نیزه کرده است و در شهر ها گردانیده است پس ای دوست آن
ملعون چنان آهی بکش و فریادی کشیده که صدای شما بآسمان برسد و غلغله در آسمان افتد و آن اشقیا را
نفرین کن و بگو که خدا لعنت کند ولد الزنای پسر معویه را و کند یزید ما ... بنی امیه را ... ما شیعیان
چه ... **فیا اخوتي هل من معین فاطیل معه العویل والبکاء هل من جزوع فاساعد جزوعه اذا خلي** ای برادران آیا در میان شما کسی هست که مرا یاری کند در
گریستن و من او را یاری کنم و هر دو در مصیبت حسین ابن علی ع آواز نوحه و طول ... گریه ... ای
مبادا ... آیا در میان شما مومنی هست که ... دل او ... باشد از غم آنحضرت و سینه او از غم ... ماتم ...
شده باشد ... بسیار کند پس او و من ... اغاثت ... ای برادر ... آید ... می رید
دیده ها ... می کنم از گریستن دلم در اندرون می گوید آه ناله را ... میخواهم ... بر ... کشند
می گوید که ... آمدم ... آه **یا ذفرتي صعدي بنفسي الی مقلتي وما بدمعي بجري وهو ممنوع** ای غم و حسرت من ... دل ... خون کرده پس آن خون را
با اشک ... بیرون کن ... ای دل ... تو هلاک کردی ... پاره پاره ... کردی چرا
حزنا ووجدا علی الملقی بلا کفن لولا الاعاصیر تسفی والقساطل ... بیرون
وا ... بر کسی که او را کشته در بیابان انداخته ... کسی او را کفن نکرد و اگر باد ... بر بدن شریف ... و ...
... این بیابان را ... بدن آن ... عریان و بیکفن بود **ملقی ثلاثا وکما ... رجم وللصلوة تحلیل وتحلیل** آنکسیکه سه شبانه روز در بیابان کربلا افتاده بود
و کسی او را دفن نکرد و تجلی آفتاب بر آن بدن شریف تابیده بود که از شدت حرارت متغیر گشته و از
او خونابه جاری بود **علی الغرا عاریا في الترب ... ثوب من الشمس ...** و

یا صاحب

لی

سراویل جهان او را برهنه و عریان کرده و در صحرا انداخته بودند و لطفا که یک جامه که او را از حرارت آفتاب
نگه دارد و در بر او نگذاشته بودند ❊ مُلاجف المجد والتقوی تستره ❊ عار عن العار الا
ثلثه تبدیل ❊ یعنی جامهای مجد و بزرگواری و لباسهای تقوی و کرامت و عصمت و طهارت او را پوشیده
سینه او ❊ والغیث فی مجال الخیل جثته ❊ فکسر الظهره مع صدره المجول
و جثه شریفش و بدن لطیفش را انداخته و در زیر سم اسبان و جهان اسب بر بدن مبارکش تاختند که استخوانهای پشت و سینه مبارکش بر هم شکست و خورد شد ❊ وهو الحسین بن فاطمة بنت
المصطفی و علی ❊ کانه بالعمر الله مجهول ❊ و حال آنکه او حسین فرزند فاطمه زهرا و علی
مرتضی بود قسم بخدا که گویا او را نمی شناختند که با او چنین کردند

در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی نقل کرده از کتاب ملتقط جدش
و در کتاب وسیلة المال منقول است که در شهر بلخ مرد علوی بود
و او را چند دختر و زنی بود پس آن مرد وفات کرد عیالش از خوف
شماتت دشمنان بجانب سمرقند رفتند پس از شدت گرسنگی و
کثرت سرما عاجز شدند پس داخل مسجدی شدند دخترها ماندند و مادر ایشان
بجهت تحصیل قوت بیرون رفت پس دید رئیس بلد را که نشسته و جمعی
در دور او گرد بودند پس پیش رفت و شرح حال کار خود و ایشان را از برای
او و اینکه ایشان از علویانند رئیس گفت گواه و شاهد بیاور

که شما بر راستی از علویانید علویه گفت من در این بلد غریبم و شاهدی ندارم و خدای تعالی
و رسولش گواه و آگاهند که من راست میگویم پس ملتفت او نشد علویه از نزد
او بیرون رفت برگشت و میگفت یا جدا یا رسول الله پس در عبورش پیرمردی دید نشسته
بر دکه و گرد او بودند جماعتی پس علویه پرسید این کیست گفتند داروغه بلد و او مجوسی
میباشد گفت شاید برای من نزد او کاری باشد پس پیش رفت و خبر او را از حال خود و
دختران و آنچه میان او و رئیس بلد گذشت و اینکه دختران در مسجد چیزی ندارند
که قوت کنند پس خادم خود را طلب کرد و گفت بخاتون خود بگو که جامه خود را بپوشد پس
بیرون آمد آن زن و با او بود کنیزانش پس با او گفت پس داروغه با او گفت با این
علویه برو فلان مسجد و بردار دختران او را و بیاور بخانه پس با او آمد دختران او را
و برای ایشان اطاق تنها مهیا کرد و ایشان را بحمام فرستاد و از بهترین جامه ها بایشان
پوشانید و از فاخرترین فرشها برای ایشان فرش کرد و لذیذترین طعامها را نیکو برای ایشان حاضر
کرد پس شب علویات با آن زن صحبت میکردند و بخواب رفتند تا اینکه با مردان خود
مسلمان شدند چون نصف شب شد رئیس بلد که مسلم بود در خواب دید که گویا قیامت
برپا شده و علمی وا داشته شده بر سر رسول خدا و در آن هنگام قصری دید از زبرجد
و زمرد و لعل و در و یاقوت سرخ و گفت پس گفتم یا رسول الله برای کیست
این قصر پس از من اعراض کرد گفتم یا رسول الله چرا از من اعراض نمود

ایا من مسلم موحد نیستم از امت تو فرمود شاید باور کفتم خداوند و رسولش دانا ترند پس
فرمود آیا تو نبوزندم نکفتی شاید بیاور این قصه مثال این دست که علویات دختران
در خانه او هیند پس کفتم او مجوسی است فرمود او نخواهد مکر اینکه با اهل بیتش مسلمان
شدند کفت پس بیدار شدم از خواب ترسان و هراسان کریه میکردم و بر صورت خود
طپانچه میزدم و بیرون آمدم جستجو میکردم از خانه مرد یکه علویات در او بودند تا اینکه
رسیدم بانجا پس یافتم ایشان را نزد او پس قصه کردم که بخرم ایشان را از نزد او
کفت وای بر تو تو را با این راهی نیست مرا با اسلام خود ترسان قسم بخدا که من و اهل
بیتم نخواهیم مکر اینکه مسلمان شدیم بر دست ایشان پس مکرر التماس کردم و هزار
اشرفی با و دادم کفت والله نمیخواهم بصد هزار اشرفی و نه بمثل آن از دراهم بلکه
اکر این اشرفی را قبول کنم تو ایشان را نخواهی دید پس پیوسته خضوع و تذلل بجهیم خود
میکردم و دست و پایش را بوسیدم کفت هیهات هیهات انکه کم تو او را در
خواب دیدی دیدم تو را ابتوش حسنه فرستادن او را دیدم و خداوند را حمن منت که آنست
ببرکت قدوم دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیدم جد ایشان را در خواب و او میکفت
ایفلان این قصر از آن تو و اهل بیت تو است بجهت آنچه با فرزندان من کر
دی و شما در بهشت خواهید بود و خداوند آفریده بود ترا مؤمن از روز ازل

بنی امیه را بس زیاده نکرد و تخویف ما ایشان را مکر طغیان بسیار و سرکشی از حد و عبارت این آیه از قول حق
تعالی که میفرماید فما یزیدهم الا طغیانا کبیرا که علمای عارفین چنین تفسیر کرده‌اند و چیزی که نباید کرد این
از تفسیر ظاهر الفاظ هر است که پس زیاد این بنی امیه مکر طغیان کبیر و سرکشان پلید پسر معویه مکر طغیانی شریر
لعنة الله و الحق چنین تفسیر علما عارفان کرده و هم چنین در قول حق تعالی فلا یزید الظالمین الا خسارا و
چنین تفسیر کرده‌اند که پس زیاد این ظالمان مکر زیان کار از زرک و هم چنین در قول حق تعالی و من
کفر فعلیه کفره و لا یزید الکافرین کفرهم عند ربهم الا مقتا و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا مثل این را تفسیر کرده‌اند بدانکه امیه که جد بنی امیه است چنانکه بعضی
از علما کفته‌اند غلامی بود از عبد الشمس پسر عبد مناف و عبد الشمس با او لواطی کرد و بعد از آن او را
آزاد کرده و او وقف در عرب متعارف بود که غلام آزاد کرده را فرزند آقا میخواندند پس مردم این نسبت را
کفتند که امیه پسر عبد الشمس است و بدانکه نسل خبیثه امیه لعنه الله بسیار شعبه شده بودند یکی عثمان و یزید بن
طوری که یزید بن معاویه ابن ابو سفیان ابن صخر ابن حرب ابن امیه و یکی هشام میرسد که هشام
ابن عبد الملک ابن مروان ابن حکم ابن العاص ابن امیه و کلهم فجره بنی امیه و اتباع ایشان لعنهم الله جمیعا
چند از اسلام و قائل اسلام داشتند که یهود و نصارا و مجوس و سایر کفار را در دین خود راضی کردند و بعضی
ارکان اسلام را که بسوال سنة اظهار کفر خود و نماینده نمودند اما کسی که بجد اینها پرستش نمودند بت را سجده
کردند و علانیه اظهار دشمنی با خدا کردند و شمر ملعون که لعنه الله علیه و علی کلام و حقایب ابی قیس را زاده
زاده او لعنه الله هرکز نماز نکردی و روزه نکرفتی و مانند سک غسل جنابت نکردی و همیشه کفتی که اکر بکنی
از آل ابو تراب بکشم البته به بهشت خواهم رفت و ملعونی دیکر بود از دوستان بنی امیه که زود العمر بن
مروان کفتندی و او بود از انها که حرامزاده مردی بود و شیعه و در شورای حضرت جدم حضرت امیر المؤمنین ع و
امام حسن ع و امام حسین صلوات الله علیهم نموده و مدح معویه و یزید لعنه الله علیهما میکرد و هرکز سجده

بجهت ضد نکرد و بهمین کعبی از این جهت غارتی کم کرد و رسیدان تمام آل محمد مذکور میشود و پس نام ایشان
بر زبان علیهم السلام بر و دو تا که نسبت به عمر یزید که آن حضرت را تهجو کردند و در لب و دندان مبارک او در تجرجه
کردند و اهل بیت آن حضرت را کشتند و اسیر کردند و هزار کم پنجاه ماه اهلبیت او در لب کردند و دشنام دادند و
تهمت زدند و هند مادر معویه لعنة الله علیها جناب رسول خدا را هجو کرد و جگر حمزه سید الشهداء عم پیغمبر را مکید
و خورد و او لهند جگر خوار لقب نمودند و ملعونه زانیه زناکار بود و حضرت رسول ص در موطن بسیار بر
او و پسر زاده او را لعن کرده و حجاج ابن یوسف از بنی امیه است که صد و بیست هزار از سادات علوی
و فاطمی را کشت و چون آن ملعون بجهنم رفت در زندان او هشتاد هزار شیعه و علوی در حبس او بودند و
مشغول است که اکثر حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بودند و نقل
نموده اند که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مرده اند و بجهت آن سی هزار از ایشان سی هزار زن
برهنه بودند و مرد و زن را در یکجا حبس می نمودند و زندان را سقف نداشت و در تابستان در آفتاب
و در زمستان در برف و سرما می بردند و چون آن ملعون بجهنم واصل شد هشتاد هزار در زندان او بودند و اما
نسبت بقرآن او را احو حشیه و تحریف و تغییر داده اند و اما نسبت باهل عصمت صلوات الله علیهم را شهید
کردند و از حضرت صادق ع را تا آخر جماعت بنی عباس شهید کردند و زیاد پدر عبید الله از بنی امیه
است که پدرش معلوم نیست کیست و او را زیاد ابن ابیه می گفتند یعنی زیاد پسر پدرش کسی و چون ابو
سفیان با سمیه مادر زیاد زنا کرد معویه زیاد را بنسب خود ملحق ساخت و دور برادر خود دانسته و ام الحکم را
شیخ عارف ما مذکور نمود که آن ملعونه خواهر معویه است و معویه با او زنا کرد و در غزوه احد که حمزه شهید
شد حضرت رسول ص ملعونه ساخت ملعونه از شادی دف و نقاره زد و ابو سفیان که جد یزید است
سرکرده مشرکین بود و بجای رسول خدا ص آمده بود و چون مسلمان شد منافق بود و منافق مرد و شهره
بنفاقت و سفیان نیز قائلند و تا آخر نسل او معویه همه کوی که هر کرده بافتیح اعمال و افعال او از ظالم

گفتار ذکر و در ادوار در کتاب سم و غم بر وجه اتم بیان کرده ایم اگر کسی خواهد بآنجا رجوع کند اللهم العن الاول
والثانی والثالث والرابع وفلانه وفلانه وهند وام الحکم فصل ثالث و اما پسر معویه
یزید زاده الله سعیر فی العذاب الشدید بگویم که او چه کرد با وجود آنکه خلافت و سلطنت او سه سال تمام نبود
آن ملعون ولد الزنای حرامزاده و دایم الخمر بود و قمار مباحث و این زه شعرهای آن پلید است که در حالت شراب میگوید
کفان خوقفت یوما علی دین احمد ۞ فخذها علی دین المسیح ابن مریم ۞ بلکه آن کافر بیدین و منافق
لعین بیک طرفة العین هرگز بخدا ایمان نیاورده است و این بیت از کلمات خبیثه آن ملعون است که دلالت بر کفر او
میکند ۞ لعبت هاشم فی الملک فلا ۞ خبر جاء ولا وحی نزل ۞ کل ملک و نعیم زائل ۞ و بنات
الدهر یلعبن بکل ۞ و چون آن شمس … گریبان یکی از قریش را گرفت که اقرار کن که تو بنده منی
و من خدای تو ام و او اقرار نکرد آن بیچاره را کشت پس آن بیچاره گریبان حضرت سیدالساجدین را گرفت که اقرار کن که
تو بنده منی و من خدای تو ام حضرت از جهت تقیه اقرار فرمودند و در قتل آن حضرت در کمند نشدند و دیگر آنکه با عمه خود
زنا کرد و دیگر در صحرای کربلا بر اولاد سید الانبیاء از کشتن و اسیر کردن همه را بامر آن ملعون کردند و بروایتی محقق
چند وقت که از شهادت حضرت امام حسین ع گذشت مسلم ابن عقبه را بمدینه فرستاد و سه روز مدینه را قتل عام
کرد و در مسجد پیغمبر چندان آدم کشت که خون بقبر آن حضرت رسید و ضریح مقدس آن حضرت خون آلوده شد و این یزید
از همه بنی امیه بدتر و طغیان او از همه بیشتر بود چنانکه خداوند پیغمبر میفرماید فانبئهم لا طغیانا کبیرا و لفظ
یزید در لغت عرب یعنی زیاد میشود زیاد میشود انشاء الله عذاب او ولکن در قیامت … خواهد شد و در و
حق که خاتون قیامت سیده زنان صلوات الله علیها با چشم گریان و دل بریان و جگر لخت لخت بعجز آید و ناله او بلند
شود و آه پیراهن خون آلوده حسین ع را بر دوش خود افکند پس … ملعون … کاملعون بجهت جهنم را کشتی
و بجهت فرزندم را سر بریدی و بجهت چوب بر لب و دندان او زدی آه بجهت … خاتون و ام کلثوم مرا در مجلس
در برابر مردان اجنبی بی چادر و مقنعه نگاه داشتی و اعضای ایشان را در برابر خود بر پا ایستاده داشتی چنانکه

یکی از علمای شافعیه است و از شیعه‌گی بهره‌مند بوده در این معنی چه نیکو گفته است که آن لك تنقص یا یزید

اذ اعلنت یوم القیمة رنة الزهراء لو تقضی لظلم بمن عرفت دم بنیها طحایة للحرقة

الحمراء ای شنیدم ای یزید در روزی که ناله زهرا علیها شود ناقص شوی و پیراهن چون آلوده حسین ع را در دوش افکنده

باشند و نزد ملائکه عرش الهی رود و فریاد و تظلم نماید که چرا خون فرزند مرا ریختند ماجرم اولاد النبی فی

کتبهم هذا القتل شامح وسباءه ای یزید ملعون پلید تقصیر اولاد پیغمبر ص چه بود که وا کرده ای مظلومان را

در میان آن بیابان از برای غارت کردن و جرات دادی ظالمان را از برای زدن و بستن و کشتن و اسیر

نمودن آه ظلما و ودعیتهم وودعاتهم عمت ظلمة الشمس بالاحوا ای غریبان مظلوم و آن جگر سوختگان

معصوم تشنه بودند و ایشان را آب ندادی بلکه سرهای تیر و شمشیر و نیزه و خنجر از خون ایشان رنگین و سیراب نمودی

ای ملعون نظم شکسته تو دلی را کش وحاش ثنا پس تفاوت ره از کجاست تا بکجا والله ملام لیزید دو

یه انما القتل فی حکمة الامهال ای برادر خدا یزیدیان و این زیادیان را در این چند روز دنیا داده است بجهت

آنکه گناه ایشان زیاد شود و عذاب ایشان زیاد گردد فجلالهم من قوم صالح الاولی لم یقتلوا الا

بذات دعاء فعادوها حقنة حیث بها کانما لم تغن فی الاحیاء وا ویلاه و وا حیا

یا معاشر مسلمانان از جهت عمل این کافران چه بسیار خجالت کشیدیم و چه متعدد خجالت اقدیم که سر بالا نمی توانیم

نمود از ایشان در طعن و لعن ایشان بر ما و الحق هیچ امتی چنین عملی نکردند از آنجمله قوم صالح که بعذاب الهی

معذب شده اند چه نکردند مگر شتری را بشمشیر زدند مگر حیوان جان دار را که صالح کرده بود و از آن ده عذاب

بهای بر ایشان نازل شد و همه یکبار هلاک شدند که گویا هرگز در دنیا نبودند نظر کن که اشقیای این امت و ملعونان

بد طینت چه گونه چه کردند آن کامل و امام عادل که شهید فرزند امیرالمؤمنین امام حسین ع را که ناقة الله بود از

در آوردند و حال آنکه ولی الله و حجة الله بود و چه مقدار تیر و شمشیر و نیزه بر بدن نازنین او زدند تا زنده بود و بعد از

شهادت و ستیز استخوانهای مبارک او را بدوانیدن اسبان شکسته و نرم کردند و بعلاوه آن علی اکبر و قاسم و دو عباس او

شهید کردند و اری المسیحیین بعد مسیحهم ما انقضت وهی فی طاعة ووفاء ظفر وابالرض

حماره وستبشروا فکانهم ظفروا بنجم سماء می بینم عیسویان را که بعد از عیسی در حق او کوتاهی

نکردند و در وفای با او و در طاعت و وفاداری با او تقصیر ننمودند حتی که چون ظفر یافتند بسمی از الاغ او چنان

خوشحال شدند که گویا ظفر یافته اند به ستاره آسمان چنانکه رسول پادشاه فرنگ در وقتی که سر مبارک امام حسین ع را در

نزد یزید پلید دید با او گفت ای یزید بد دینی است دین تو اف بر تو باد و بر دین تو دین من بهتر است از دین تو

بالنکه نزد ما حقه ایست از طلا و در آن سمی است که میگویند سم الاغ عیسی ابن مریم است و دور آن حقه را طلا و دیبا

مزین کرده اند و در هر سال گروه بسیار از نصاری از اطراف عالم بزیارت او میروند و بر دور او طواف میکنند

و دور او می بوسند و در آنجا حاجات خود را از قاضی الحاجات طلب مینمایند و قوای برادر نظر کن آن را و تامل نما که

کافران ملعون و منافقان بیحیای بی آبرو با این امت با پیغمبر خود چه کردند یکی سر فرزند پیغمبر خود را می برید و یکی بر نیزه

می کرد و یکی در کوچه و بازارها می گردانید و یکی آن را می دید و تماشا می شد و یکی می خندید و شماتت میکرد و

خنده ها میکرد و یکی مبارکبادی می کرد و یکی در مجلس شراب سر مبارک او را حاضر میکرد و یکی چوب خیزران

بر لب و دندان مبارکش می زد و با وجود این خود را از امت پیغمبر می دانستند قسم بخدا که ایشان از امت پیغمبر

نیستند بلکه منافق اند و دشمن پیغمبر اند و قتال سبط الهاشمی وقاحة لم تلد خط صفا

لها بجناة او لو مصرع کربلاء فکالها مشتقة من کربة وبلاء مقابر یا

هاشمی نسب بیحیائی عظیم و بی شرمی بزرگ است که از آن بیحیائی بالاتر نباشد که از ترشد آب حیا

این هرگز آه هلاک نمودند او را در صحرای کربلا چه کربلا گویا مشتق است از کرب و بلا ت لا عیشت

ان لم ادیة بقضا قلتی یطوی الزوا ویانی ذکر الطائی خدایا من زنده نمانم اگر شه

نوحه نکنم بر آن شهید بیگناه مظلوم بقصیده بعید که دیوان انها را ترک کننده قصه های گذشته گان را و چون اشعر

سنی است ابداهی گوید که مدحی لآل المصطفی ومذاهبی للشافعی وکلهم شفعا

وإذا أجرى الممدوح بالأموالِ شاعرَه فعفوه لا له أجرى سبیش من از برای آل مصطفی است

و مذهب من شیعی است و همه ایشان شفیعان منند و در روز قیامت در وقتی که هر کس امید به هر ممدوحی بالعطا

ممدوح خود را پس آمرزش الهی و خلعت مغفرت مزدی است ای برادر هرگاه هستی از این درگاه خود را ناامید

نمیدانند پس باید امیدواری با شیعیان عظیم باشد شیخ فخر الدین طریحی و دیگران باین مضمون روایت کرده اند که

چون در شام خبر رسید که لشکر شقاوت اثر سرهای شهدا و اسیران آل پیغمبر را می آورند یزید پلید امر کرد که شهر را آئین

بستند و مردم بتماشا روند چون نزدیک دروازه شام رسیدند در آنوقت پرده نشینان حجله عصمت را

بر شتران برهنه سوار کرده بودند امام زین العابدین بیمار نیز بر شتر برهنه با غل و زنجیر سوار بود و دو دیش اهل

بیت در عقب سر او و سرهای شهدا در پیش روی ایشان می بردند نیزه داران دور اهلبیت را احاطه کرده

کرده بودند و هر یک از ایشان که از شدت این حالت می گریستند نیزه بر سر ایشان می کوفتند در آنوقت

ام کلثوم بشمر گفت که ای شمر بگو زنان را از راهی ببرند که نظاره کننده کمتر باشد و بگو سرها را پیشتر برند

که مردم بنظر کردن سرها مشغول شوند و بما کمتر نظر کنند آن ولد الزنا قبول ننمود و از ره عناد و کفر و ارتداد حکم

کرد که سرها را در میان شتران حرم بردند سهل ابن سعید شهرزوری گوید که من از شهرزور بشام رفته بودم

دیدم روزی بازارها را آئین بسته اند و مردم لباسهای فاخر پوشیده اند و انواع سازها میزنند با خود

گفتم مگر امروز عیدی است از جمعی پرسیدم گفتند ای شیخ مگر تو غریبی گفتم من سهل ابن سعیدم که بخدمت

حضرت رسالت رسیده ام و بصحبت او شرفیاب گردیده ام گفتند ای سهل ما تعجب داریم که چرا آسمان

خون نمی بارد و زمین سرنگون نمیشود و ساکنان خود را فرو نمیبرد گفتم که این چه بیداد است که روزگار

غدار کرده گفتم روشن تر از این بگوئید که چه روی داده گفتند که فرح و شادی که شامیان می کنند بجهة

آنست که سر مبارک امام حسین را با اهلبیت او از عراق به نزد یزید می آورند و مردم شادمانی کنند حدیث

و بر روایت دیگر آنست که سهل گفت که پرسیدم که این فرح و سرور شام از جهت کشته شدن در عراق یک خارجی

بر یزید خروج کرده منت خدا را که آن خارجی را کشتند و سر او را امروز میآورند گفتم کیست آن خارجی گفتند حسین

ابن علی ابن ابیطالب است گفتم انا لله و انا الیه راجعون فرزند پیغمبر خود را می کشند آیا بس نیست شما

را که او را خارجی هم می گوئید گفتند ای مرد باز ایست از این کلام و حفظ کن نفس خود را که در اینجا کسی

که یاد کند حسین را که باید بکشند بخوبی مگر آنکه او را میکشند و گردن او را میزنند پرسیدم که از کدام در

دروازه داخل میکنند گفتند از دروازه ساعات پس بقصه تلف و تعب خود را بآن دروازه رسانیدم دیدم که

سواران نیزه دار از پی یکدیگر میآیند و بر سر هر نیزه سری است در نهایت حسن و صفا در غایت نور و ضیا

ناگاه نظر من بر سری افتاد که شبیه بود بسر حضرت رسالت پناه چون نیکو نگریستم سر جگر گوشه حسین ابن علی

پسر فاطمه زهرا بود گریه بر من افتاد و نتوانستم که ضبط خود توانستم کرد طپانچه بر روی خود زدم و گریبان صبر را پاره کردم

و فریاد و واویلا و وا حزنا بلند کردم و هر که صدای مرا می شنید از گریه من گریه میامد در آن اثنا دیدم که زنان و اطفال

بسیار بر شتران برهنه سوار کرده میآورند در آنوقت گریه بر من بنحوی زور آورد که نزدیک بود هلاک شوم چون

گوش فرا کردم دیدم یکی از زنان را که بصدای جگر خراش و ناله حزین که دلها را پاره پاره میکرد نوحه می کند و می گفت

وا محمداه وا علیاه وا حسناه لو رأیتم ما حل بنا من الاعداء کاش میدیدی که از دشمنان چه بما روی

داده یا رسول الله بناتک سبایا کانهن بعض اساری الیهود و النصاری دختران

تو اسیرانند که گویا اسیر یهود و نصاری میباشند پس گفت والهفاه على الرضیع الصغیر والشیخ

الکبیر چگونه نسوزد بر طفل شیرخواره که او را بیسیر بریدند و بر شیخ بزرگوار که چگونه او را شهید کردند

واحزناه على المذبوح من القفاء والمسلوب الحباء والعریان بلا رداء دلم

پاره پاره شود بر حسین مظلوم که چگونه از قفا سر او را بریدند و او را برهنه کردند و جامه های او را غارت کردند

واحزناه لما نزل بنا اهل البیت فعند الله نحتسب مصیبتنا آنگاه از آنجا رسیده است

با اهلبیت سهل می گوید که خود را بقافله محمل رسانیدم به صدای بلند گفتم السلام علیکم یا اهل بیت

رسول الله و رحمة الله و برکاته و شنیدم او که ام کلثوم دختر امیر المؤمنین است گفت کیست تو ای مرد
از او نفی کرد برادرم حسین ع را کشته بر ما چنین سلام نکرده است گفتم ای خاتون من مردی هستم از شهر روز و نام
من سهل است و بخدمت جد بزرگوار شما مشرف شده ام چون دید که از من بوی آشنائی می آید فرمود که ای سهیل
نمی بینی که این امت جفا کار با ما چه کرده اند برادرم حسین ع را کشته و ما را مانند کنیز و غلام باسیری می برند چون
این سخن را از او شنیدم دلم شکسته و جانم خسته شد و خاطرم افسرده و جگرم کباب و دیده ام پر آب گردید گفتم
ای خاتون خدا جد و پدر و مادر و برادر شما را در این مصیبتها اجر بسیار دهاد هیچ خدمتی داری که بجان قیام
نمایم گفت ای سهیل حاجت من این است که این بدبختی که سر برادرم را دارد بگو تا که از میان ما بیرون برود و سر
شهیدان بر دیگر سرها مشغول نظاره او شوند و نظر از ما بردارند و بحرم محترم رسول خدا ص اشفقند پس من رو ندا
رند سهیل میگوید که پیش آن ملعون که سر انور در دست داشت رفتم و گفتم ترا حاجتی دارم اگر قبول نمائی چهار صد
اشرفی بتو دهم گفت حاجت تو چیست گفتم میخواهم سر امام حسین ع را و سایر سرهای شهدا را از میان شتران بجهت
رات بیرون بری و از ایشان دور شوی آن ملعون بطمع زر راضی شد و چنان کرد و من چهار صد اشرفی باو
دادم سهیل میگوید که نصرانی زاده ای بیت المقدس داشت و با من رفیق بود و همیشه همشیره در زیر جامه خود نهان
می داشت و چون آن نصرانی دید که سر مبارک امام حسین ع در سر نیزه قرآن میخواند و باین آیه رسید که و لا تحسبن
الله غافلا عما یعمل الظالمون تا باخر خواند حق تعالی پرده کفر را از پیش دیده او برداشت و سعادت
او را دریافت فی الفور گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله و
شمشیر خود را کشیده و تکبیر می کرد و بر آن اشقیا حمله نمود و جمع کثیر را بجهنم فرستاد و بر جمعیت کردند و او را
کشتند ام کلثوم رسید که این غوغا چیست قصه را باو گفتند فرمود و اعجباه عن النصاری و الیهود
یحتشمون لدین الاسلام و امة محمد یقتلون اولاده و یسبون حرمه نصارا
حرمت دین اسلام را نگاه میدارند و امت محمد که گمان می کنند در دین محمد اند اولاد او را می کشند و حرم او را

می کشند و لکن العاقبة للمتقین و ما ظلمونا و لکن انفسهم یظلمون فصل منقول است
از عبد الله ابن عباس که گفت آمد مردی از بنی امیه و گفت میخواهم که مسئله از تو بپرسم گفتم بپرس هر چه می
خواهی گفت ای عبد الله ما تقول فی دم البعوضة هل ینقض الوضوء ام لا و هل هو
طاهر ام لا ای پسر عباس چه میگوئی در خصوص خون پشه آیا وضو را می شکند یا نه و آیا آن پاک است یا نجس
گفتم باو ثکلتک امک یا عدو الله تسئل عن دم البعوضة فلم لا تسئل
عن دم الحسین ابن فاطمة بنت رسول الله فکیف سفکتم دمه و قطعتم لحمه
و کسرتم عظمه و قتلتم اولاده و اطفاله و انصاره و سبیتم حرمه و
منعتموه من شرب الماء الا لعنة الله علی الظالمین مادرت بعزایت بنشیند ای
بدبخت سؤال می کنی از خون پشه و سؤال نمی کنی از خون پسر فاطمه که چگونه ریختید خون او را
و پاره کردید گوشت بدن او را و شکستید استخوان او را و کشتید اعوان و انصار و فرزندان او را و اسیر کردید
حرم محترم او را و او را منع کردید از آشامیدن آب را از اشقیا است خدا لعنت کند ظالمان را پس ابن عباس
رو بجانب اصحاب خود کرد و گفت انظروا الی هذا اللعین کیف یسئلنی عن دم البعوضة
و لا یخاف ان الله یسئله عن دم الحسین ابن فاطمة بنت رسول الله نظر کنید
بسوی این ملعون که از خون پشه مسئله می پرسد و ملاحظه نمی کند که حق تعالی او را از خون حسین ع فرزند زاده حضرت
باز خواست نماید پس گفت با اصحاب خود که بحق خدا که باین دو گوش خود مکرر از رسول خدا ص شنیدم که فرمود
الحسن و الحسین ریحانتای من الدنیا و هما و انا منهما احب الله من احبهما
و ابغض الله من ابغضهما و آذی الله من آذاهما و وصل الله من وصلهما
و قطع الله من قطعهما حسن و حسین دو ریحانه منند در دنیا و ایشان از منند و من از ایشانم
خدا دوست بدارد هر که ایشان را دوست بدارد و خدا دشمن بدارد هر که ایشان را دشمن بدارد و خدا اذیت

رساند هرکه ایشان را زحمت رساند و وصل کند رحمت خود را بآن کس که ایشان را وصل کند و قطع کند هرکه از ایشان قطع
فَاِنَّهُما اِبْنایَ وَسِبْطایَ وَقُرَّتا عَیْنی وَسَیِّدا شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ
اَجْمَعینَ پس بدرستیکه حسن و حسین ع دو فرزند منند و دو سبط منند و دو قرة العین منند و دو
سید جوانان اهل بهشتند پس من عرض کردم یا رسول الله کدام کس از اهل بیت نزد تو گرامی ترند
فرمودند حسن و حسین ع و ذریه ایشان وَمَنْ اَحَبَّهُمْ لَمْ یَمَسَّ جَسَدَهُ النّارُ وَلَوْ کانَتْ
ذُنُوبُهُ بِعَدَدِ رَمْلِ عالِجٍ اِلّا اَنْ یَکُونَ لَهُ ذَنْبٌ یُخْرِجُهُ عَنِ الْاِیمانِ و هرکه
دوست بدارد ایشان را مس نکند جسد او را آتش جهنم و اگرچه گناهان او بعدد ریگهای بیابان عالج
باشد مگر آنکه گناهی که دور از ایمان بیرون برد ای برادر خدا لعنت کند بنی امیه را بر تمامه وای بر آن
اشقیا و صد وای بر آن جماعت ولد الزناهای بی حیا که خدای تعالی چه عذابها در جهنم برای ایشان مهیا
کرده است که بغیر از خدا کسی نمیداند که چگونه است شدت و الم اعذابها مگر آن اشقیا لعنهم الله بعد از شهاد
ت سید الشهدا اکثر متمتع از دنیا نبردند و بزودی ببدترین عذابها الیم واصل شدند و خداوند
قهار جبار الفضائلی مغضوبین بناگاه گرفت و آن بدبختان را خسر الدنیا والآخرة کردانید و بیخ و ریشه
اشکمای ظالم را از ریشه کند و ذات مقدس خود حمد و ستایش فرمود که فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذ
ینَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمینَ و در اخبار رسیده که تاویل آیه شریفه اَلَمْ تَرَ کَیْفَ
فَعَلَ رَبُّکَ بِعادٍ اِرَمَ ذاتِ الْعِمادِ الَّتی لَمْ یُخْلَقْ مِثْلُها فِی الْبِلادِ باطن آن است
و تاویل با قصری است که آن عادی بدتر از قوم عاد یعنی عبیدالله زیاد لعنة الله در کوفه ساخت
و او را قصر ابیض نام بود و حق تعالی سیر نماید که آیا نمی بینی که پروردگار تو با ایشان چه کرد الملعون
گشت ذلقصر را خراب کرد و ملکه خود کوفه را زیر و زبر نمود و از ریشه که اثری از آن و اکنون است مگر مسجد
آن را که امیرالمؤمنین ع در آن نماز کرده که محل آن را نشان میدهند که نکو قیمتی درین کثیر بوده است

قالَ اللّهُ تَبارَکَ وَتَعالی فَکَذَّبُوهُ فَعَقَرُوها فَدَمْدَمَ عَلَیْهِمْ رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِمْ فَسَوّاها
وَلا یَخافُ عُقْباها پس آن کشورهای کوچک و بزرگ در اطراف عالم چندین هزار سال است که
معمور و برقرار است و تا سر شهر کوفه که با عظمت که در تواریخ نوشته اند و از آنجهت که ولی قتل امام حسین ع زوار آن
زمان بشهید کردند باندک وقتی چنان او را خراب کردند که در آن باقی نمانده مگر مسجدی و علامتی و اهل او را چنان
از صفحه روزگار گم کردند که از ایشان باقی نمانده مگر اسمی و رسمی یعنی که هیچ کوفی از برای درمان هیچ کس را هیچ جا
نشان نمیدهد مگر آنکه در این زمان در آن روز تا صبح قیامت ایشان را یاد کنند و لعنت کنند تا بر یزید پلید لعنة الله
علیه العذاب الشدید شب بیت خوابید و صبح آن نقطه زشت بود و دور او مرده چشمه مثل قیر سیاه شده بود تا بجهنم
زیاد و بدتر علیه اللعنة الی یوم الدین پس در آن ملعون محصوری پیدا شد که از آنکه آن خلایق نفرت می کردند و
بسیار با خود نگاه داشت و هر چند دوا کرد چاق نشد روز بروز کار وبالش گردید تا آنکه ابراهیم بن مالک اشتر او را از
زندگی فارغ ساخت و در ماه ... و مشهور است که ابراهیم از جانب مختار بن ابوعبیده ثقفی
لشکر کشیده بر سر عبیدالله زیاد و آن ملعون نیز با ... مقام مجادله با ابراهیم آمده و در موصل نزدیک نهر الصلوحی
ملاقی فریقین گردید و بعد از آنکه جنگ ... آراسته شده هر دو لشکر جنگ بکردند و مردانگیها نمودند پس ابراهیم
فریاد کرد و لشکر را ندا کرد که یا ناصر دین الله جر بشید بر جهاد و دشمنان خدا که تمام از ایشان غالب خواهید شد پس
انداز کشته و خود نیز ... لشکر ... کردند و اتباع او منهزم گشته و اکثر
از عقب آنها کسان ... کشته شده و ایشان را ... کشته ... چون ... شد
معلوم شد که عبیدالله زیاد بجهنم واصل شده و حصین ... شرحبیل ... الکلاع ... غالب
باهلی و ابو الاشرس والی خراسان و سایر اعیان لشکر آن ملعون همه کشته شدند ابراهیم الملعون اعنی ابن زیاد و
را سر بریدند و امر کرد که بدن خبیث او را در تمام شب ... و بدود الفردوس ... امید خود را روشنی
می کردند ... آن ملعون چراغ ... امید خود را افروخته و چون مهران غلام او دید که بر سر آقای او دو ...

چون غنای عرش خود را فرو جسته قسم یاد کرد که دیگر هرگز چوب پا گوشت را نخورد زیرا که آن ملعون را بسیار دوست میداشت
و چون صبح شد لشکر ظفر پیکر ابراهیم سر ابن زیاد را با سرهای سرداران لشکر او به نزد مختار فرستاد و چون سرها
را نزد مختار گذاشتند خدا را شکر کرد پس ناگاه ماری سفیدی پیدا شد و در میان آن سرها گردید تا سر نحس عبید الله ابن زیاد
رسید گرد پس در سوراخ گوش آن ملعون داخل شد و از سوراخ دیگر گوش او بیرون آمد و باز در گوش او داخل
و از سوراخ بینی او بیرون آمد پس مختار برخاست و کفش پوشید و مکرر به کفش بر روی سر نحس آن پلید میزد و بر
چنین خفتان پلید میمالید پس کفش خود را به نزد غلام خود انداخت و گفت این کفش را بشوی و طاهر کن که بر
روی کافر نحس نجسی مالیده شده است پس مختار سر ابن زیاد و حصین ابن نمیر و سایر اشقیا را به نزد محمد حنفیه و امام
و او نزد حضرت سید سجاد صلوات الله علیه فرستاد و چون سر آن ملعون را بخدمت آن حضرت آوردند حضرت
فرمود که ای اصحاب بدانید که در وقتی که سر مبارک پدر بزرگوارم را به مجلس ابن زیاد آوردند آن ملعون چاشت
نهار می کرد و سر انور در نزد آن ملعون گذاشته بود دعا کردم و در نزد آن ملعون داشته بودند و با دیده
اشکبار دعا کردم که ای پروردگار عالم مرا از دنیا بیرون مبر تا آنکه بچاشتی سر این ملعون چنانکه او در وقتی
که چاشت میخوردم پس شکر میکنم خدا را که دعای مرا مستجاب گردانید پس امر فرمود که سر نحس آن پلید را بیرون انداختند
و آن سر در کوچه های مکه افتاده بود مردم آن را پامال می کردند و اما عمر سعد حرامزاده از دعای آن حضرت گندم
ری را نخورد تا عاقبت او در دست مختار در اصل النار فی النار جهنم روانه کرد و قال لابن سعد عذب الله
نوحه ○ سنلقی عذاب الآیات اللعنات ○ یعنی عمر سعد حرامزاده که خدا عذاب او را زیاد
کند که زود باشد که ملاقات کنی عذاب جهنم را با لعنتهای بلا تمام و بدانکه مختار پس از کشتن ابن زیاد
و عمر سعد سلطنت و شجاعت او قوی شد و جمیع عرب مطیع و فرمان بردار او شدند و اما شمر ذی الجوشن
لعنة الله پس مختار او را طلب کرد ملعون به بادیه گریخت پس ابو عمره را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد
و با اصحاب او مقاتله بسیار کردند و آن ملعون نیز جنگ بسیار کرد تا آنکه بسیار زخم خورد و زخم بر داشته مانده شد

که با وجود حسین کرنه الم یکن قرط عرش الله فیتشرف ○ قد قصرت عن مرآیاه الاقاویل
یا گوشوارهٔ عرش الهی نبود که بتحقیق او در شرف و بزرگواری به مرتبه است که جمیع خلایق در فضایل و کمالات او همه
گویند او در زبان باز مانده است ای برادران خدا رحمت کند ترا دوباره رحمت کند شیخ عارف را که با دل پر درد
در شب محرم چگونه مرثیه کرده است در جایی که میگوید ○ فاطم لو خلته حین هوی ○ فی الثری ملقا
عفیر الخد ○ ناشف القلب تلظی ظماء ○ دامی الأهل مدیم المد ○ بلک یا رب وطودا
وجعا ○ قائلا یا ابتی یا جدی ○ ای فاطمه اگر بخیالت میرسید تو فکر حسینت را از ذو الجناح سرازیر شد در بر
زمین افتاد و صورت منورش و صورت مبارکش خاک آلود و خون آغشته شده بود و با دل سوخته و جگر از تشنگی کباب شده مدام
گریه الشم نظر ... بیکس غریب جفا میکرد و میگفت جدا از من ... در این اسیری و بیکسی دریغی و
امید من بوالحسن و کجاهی از روی درد و میگفت ای پدر بزرگوار و ای جد بزرگوار کجایی یا ذوالفقار که مرا از دست این
اشرار خلاص کنی وای جد بزرگوار کجایی که ببینی یار گشت بری داغ جگر از این کافران نجات دهی ○ وادنه
استسقی فلم یسق وقد قتلوه ظامیا فی جهد ○ والفرات البارد الماء به
نوقع الکلب وماوی الفهد ○ اگر بخاطرت میگذشت و فکر فرزندت را در آن طفلان آب
طلبیده و قطرهٔ آب ندادند و او را با لب تشنه بخواری و زاری کشتند و حال آنکه آب فرات در نهایت سردی
و گوارائی در نزدیک او بود و سگان و خوکها از آن میآشامیدند ○ و علی جثمانه خیلهم
طاردا تجری وطودا تردی ○ والثری من رکضها مازجه ○ فلذا ثوبتر کا
لبدی ○ تنسج الریح علیه حللا ○ بالعراء من بعد سلب البرد ○ و اگر میدیدی

و اگر میدیدی آن اسبهائی را که بر جسد مبارکش و بدن شریفش میجهند و آنها بر آن جسد میدویدند و باز برگشته
بر آن جولان مینمودند و آن را لگدکوب میکردند بحدیکه از دویدن آنها آن جسد شریف ریزه ریزه میشد و خاک بیابان
با او ممزوج شد و ازین جهت است که تربت مطهره آن حضرت مشک رنگ خوش بوست و آن جسد منور را در میانه در
آن بیابان افتاده نه کسی او را کفن کرده و نه کسی او را از میان خاک و خون برچیده است با دعوض جامه و کفن جهانها
خاک و خاشاک آن بیابان او را پوشانیدند ابن ابی الحدید معتزلی با وجود آنکه سنی است و از شیعه بیزار بوده
همین جا رو در مصیبت آن حضرت چگونه کباب شده و دل او چه قدر بدرد آمده و چه مرثیه های جانسوز گفته از آنجمله
این شعر که جگرها را از دل مجروح بیرون آورده بخصوص در جائیکه میگوید فَلَقَدْ بَکَیْتُ لِقَتْلِ آلِ مُحَمَّدٍ ؛ بِالطَّفِّ
حَتّٰی کُلُّ عُضْوٍ مُدْمَعٌ یعنی هر آینه بتحقیق که گریه کرده ام و گریه میکنم از برای کشته شدن آل محمد که در صحرای کربلا
واقع شد بمرتبه که همه عضوهای من گریه میکنند و از سرتاپای من چشم گریان شده فَاللهِ لَا اَنْسَی الْحُسَیْنَ وَ
شِلْوَهُ ؛ تَحْتَ السَّنَابِکِ بِالْعَرَاءِ مُوَزَّعٌ ؛ بخدا قسم فراموش نمیکنم حسین و جسد مجروح او را در آنوقتی
که در زیر سم اسبان چگونه پاره پاره میشد عَقَرَتْ بَنَاتُ الْاَعْوَجِیَّةِ هَلْ دَرَتْ ؛ مَا یُسْتَبَاحُ
بِهَا وَمَاذَا یَصْنَعُ ؛ تَحْتَ السَّنَابِکِ صَدْرُهُ وَجَبِیْنُهُ ؛ وَالْاَرْضُ تَرْجُفُ خِیْفَةً وَتَزَعْزَعُ
بریده باد پاهای آن اسبها که ندانسته چه کردند آه آه که کام زدند اسبهای خود را و سمهای اسبها سینه و پشت شاه شهید
مظلوم در آنوقت زمین از ترس مضطرب شد و بحرکت و اضطراب در آمد و اختلافست که آیا اسب بر بدن او
دوانیدند یا نه شیخ طبرسی روایت کرده که اراده کردند و لکن ندوانیدند و شیخ مفید و صاحب روضة الواعظین
قائلند که دوانیدند و شیخ احمد نیز قائل است که دوانیدند و منع نمودند این بوی خوشی که از خاک کربلا می آید و می جهید

این حا

این حالت است که چون اسبها را بر بدن مبارک او جهانیده و بدن مبارکش پاره پاره شده پس قدری از آن پاره
ها که بدن او و خون او و گوشت او و استخوان او ممزوج با خاک کربلا شد و با آن خاک آمیخته گردید که
خاک با گوشت و گوشت با خاک و خون مخلوط گردید از این جهت است که تربت او بوی عنبر از بوی مشک
میدهد و این بر آنکسی پوشیده نیست و بالجمله ابن ابی الحدید میگوید که فراموش نمیکنم بخدا قسم جسد پاره پاره
او را در زیر سم اسبان خورد کردند وَحَرِیْمُ آلِ مُحَمَّدٍ بَیْنَ الْعِدیٰ ؛ نَهْبٌ تَقَاسَمَهُمْ اللِّئَامُ الْوُضَّعُ ؛ یعنی
فراموش نمیکنم آن وقتی را که حرم محترم رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان دشمنان بودند و دشمنان لعنهم الله بعد از فراغ از کشتن
امام حسین ع مانند گرگ گرسنه میغریدند و مثل اژدهای دهن گشوده با شمشیرهای کشیده و خنجرهای از غلاف کشیده
و نیزه های در دست گرفته با این هیئت روی بایشان نهادند و بسراپرده های محترم چه قدر آنها را ترسانیدند
و چه مقدار آن بیکسها را لرزانیدند و در آنوقت هر یک از کودکان و دختران بنا بر نعره و افغان برداشتند
آه ای دوستان تصور نمائید که در آنوقت زینب خاتون را چه حالت بود که در دنیا بعد از مادرش فاطمه زهرا
کسی شدت و اهانت نکشیده و هر یک از عمو و پدران و برادران که از دنیا میرفتند عیال و اطفال خود را بر زینب خاتون
میسپردند و او را الحق جانشین مادر یتیمان میگفتند و از اول دنیا تا آخر دنیا مصیبت کشیده مانند زینب خاتون نشده
و نخواهد شد و حال اهم بر حالت زینب از آنست از زنان پیر زنان غم او بیشتر است و در هنگام برادری مثل امام حسین ع با هفتاد
نفر از برادران و برادرزادگان و باد او لاد خود را برای اعدای کشته و دریای خون را غرق شده و در میان سی هزار
ناکس افتاده میدید و سرهای ایشان را بر نیزه تماشا میکرد و دختران و کودکان و زنان را بجلاوه آنکه زنرا

جزئی نیست و باید که چه قدر مضطرب می‌شود چه جای این قسم بلاها که شیران بیشهٔ شجاعت و نهنگان دریای جلادت

را مبهوت می‌سازد ایشان را در نهایت ترس و اضطراب می‌دیدند هر یک خود را بر امان در میان دو لشکر و با و...

می‌بردند و با الجمله آن اشقیا چون خیمه‌ها را گشتند فراموش می‌کنیم که آن بدبختان چگونه ایشان را غارت کردند

سرهای برهنه از سراپرده‌ها بیابانها دوانیدند تِلْكَ الضَّعائِنُ كالإِماءِ مَتى تُسَقْ يُعْنَفْ

بِهِنَّ وبِالسِّياطِ تُقَنَّعُ و آل معصوم زده کان و آن زنهای بیچاره را مانند کنیزان و غلامان بعنف

و شدت با سیری می‌بردند و چون گریه می‌کردند یا در راه رفتن کندی می‌کردند تازیانه و کعب نیزه بر سر ایشان می‌

کوبیدند فَتُصَفَّقُ فِيهِ فَيُدَّعَى وَلا يُفْتَدَى وَكَرِهْنَ التَّشَنُّعَ وَفُرِّطَ يَنْزِعُ یعنی از آن

سلاله پیغمبران را غل کردند و بعضی را زنجیر کشیدند و از زنان بعضی را گوشواره ربودند و بعضی را خلخال و

گاه بود که گوش یکی از زنان بجهت گوشواره کشیدن مجروح می‌کردند و گوش ام کلثوم دختر امیر المؤمنین علیه السلام بنحوی کندند که

خون بر دوش و کتف او جاری شد و گوشواره‌های زر ربودند و گوش فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را مجروح کردند و زنی از

طایفهٔ بکر بن وائل که در میان لشکر عمر سعد بود آه چون این حالات را دید رو بآن اشقیا کرد و گفت ای بدبختان

بر جفاهای ناکسان ای وا دختران رسول الله را غارت می‌کنید پس شوهر ملعونش پیش آمد و او را برگردانید و در آن

حال ملعونی یکی از زنان اهل بیت را غارت می‌کرد و می‌گریست پرسید که چرا گریه می‌کنی گفت چگونه نگریم و حال آنکه

دختران پیغمبر را غارت می‌کنم گفت پس مکن گفت می‌ترسم من دختر امام حسین پیغمبرم چرا می‌کنی گفت اگر من نکنم دیگری خواهد کرد ق

الشَّمْسُ ناشِرَةُ الذَّوائِبِ ثاكِلٌ وَالدَّهْرُ مَشْقُوقُ الرِّداءِ مُقَنَّعُ و آفتاب در آن وقت مانند

مادری که

مادری که بچه‌اش مرده باشد موهای خود را پریشان کرد و در روزگار جامه بر تن خود درید الحال از آن روز ایشان سر بزیر

ابن قولویه در کتاب کامل الزیاره بسند معتبر از مسمع بن عبد الملک روایت کرده است که حضرت امام

جعفر صادق علیه السلام بمن فرمود که ای مسمع تو از عراقی و وطن تو بر بلادی که حسین علیه السلام نزدیک است أَما تَأْتي قَبْرَهُ فَقُلْتُ

آیا قبر وی را بو کی فرود و تا روز زیارت کنی من عرض کردم فدای تو شوم من از مشاهیر اهل بصره‌ام و نزد خلیفه مشهورم و بدوستی

شما معروفم می‌ترسم بزیارت آن حضرت روم از خلیفه بمن اذیتی برسد پس حضرت فرمود آیا یاد می‌کنی آنچه را با او کرده‌اند و

بر او گریه می‌کنی عرض کردم بلی فدای تو شوم بنحوی که مصائب حضرت امام حسین علیه السلام را یاد می‌کنم بجزع و گریه می‌کنم که اهل و عیالم

از حالت من متاثر می‌شوند و از اکل و شرب باز می‌ایستم تا اثر گریستن بر رخسارم ظاهر می‌شود حضرت فرمود یا مسمع

رَحِمَ اللهُ دَمْعَتَكَ خدا رحمت کند اشکهای چشم تو را بدرستیکه تو شمرده خواهی شد از آن جماعت که بجهت ما

بی‌تاب می‌شوند و با اندوه ما اندوهناک می‌شوند و در سرور ما مسرور می‌باشند و آگاه باش که در وقت وفات که البته تو از همه

کس و همه چیز قطع شود و بهر طرف که نگاه کنی فریادرسی نبینی پس پدران من حاضر شوند و بملک موت وصیت

کنند که با او نیکوئی کن که از شیعیان و دوستان ماست و بشارتها بتو دهند که دیده‌های تو روشن شود و ملک موت

بر تو مهربانتر باشد از مادر مهربان بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز گریستم تا اشک از دیده‌های من

جاری شد و در حدیث دیگر فرمود که رَحِمَ اللهُ شِيعَتَنا لَقَدْ شارَكُونا بِطُولِ الْحُزْنِ

خدا رحمت کند شیعیان ما را که در این غم با ما شریک شدند آری چنین است خدا شیعیان را بفدای

شما اهل بیت بگرداند فَيا سادَتي إِنّا بِفَيْئِكُمْ لِحُزْنِكُمْ إِلَى الْمَحْشَرِ في حُزْنٍ لَكُمْ مُتَناسِقٍ

ای آقایان ما بدرستیکه ما تا روز قیامت در غم شما محزونیم و پیوسته مصیبت شما را یاد می‌کنیم و گریه می‌کنیم و دند

کوری نوحه گر و نادبکیم فهذی نساءنا والرجال تجمعوا لمأتمکم یبکون فی کل غاسق انکرا
زنان ما و مردان ما در این مکان جمع شده‌اند از برای ماتمداری تا در شبهای تار نیز گریه کنند بر شما وننشد
بکیکم متفجعاً لکبد حری علی نطق صادق * خوانندهٔ ماتمی گریاند مردم را بر شما با مرد دردناک
و جگر سوخته و صدای رسای بلند پس ای برادران بسیار عجب است که کسی در این مجلس باشد و جگر او نسوزد و
چشمش گریان نگردد و دلش بدرد نیاید و لااقل آب نگشته یا قلب او ز رقت قلب سیاه شده باشد یا عقل او
از کثرت معاصی مغلوب نفس اماره او گردیده باشد هزار حیف که در کربلای عالم خاک نظم حیف عقل تو شد از زیر
نفس هلاک * وانشد تو بحیک از اینجاست ای برادر آیا حضرت سید الشهدا نزد تو کمتر از طفل شیرخواره است
که چون بمیرد برادر کیمیا و بابا بهجهان ما کی نشسته در حجره میروی و صدای گریه تو می‌آید و از حجره بیرون می‌آیی صدای
گریه تو می‌آید پس اگر خوشنودی حق تعالی میخواهی و مجاورت سید الانبیا و ائمه هدی طلب میکنی پس بر سید الشهدا گریه
کن نظم تا نگرید ابر کی خندد چمن * تا نگرید طفل کی نوشد لبن * تا نگرید طفلک حلوا فروش * دیگ بخشایش کجا آید بجوش *
چشمی که بر حسین نکند گریه کور باد * چشمی که بر حسین نگذارد بگور باد * نام حسین لب است برای گریستن * حاجت بذکر نیست که
اشک افکند کسی * ز جمع ماتمیان هر که از محبان است * همینکه نام حسین را شنید گریان است * پس ای دوستان گریه کنید
که چون هنگامهٔ صحرای کربلا بر پا شد صفوف قتال را آراسته کردید و عدد لشکر مخالف لعنهم الله بروایت معتبر سی هزار کس
بودند و بروایت محمد ابن اسمعیل کازرنی که امام اهل سنت است چهل هزار و بروایت سید ابن طاوس ره صد هزار و بر
وایت ابو مخنف لوط ابن یحیی الازدی صد و بیست و دو هزار کس بودند هشتاد و دو هزار سوار و چهل و دو هزار پیاده که
عقب یکدیگر نعل بندی میکردند و متعاقب هم می‌آمدند لعن الله امة اسرجت والجمت وتنقبت

وهیها

وهیهات لقتالک بابی انت وامی یا ابا عبدالله بدانکه از کردان ده هزار کس بودند واز خوارج هند
وال لعنهم الله هزار کس بود و هشت هزار و شش بردار و بازاری و معاون بودند واکثر ایشان نقد برای عدا
دی و نجاری و اصلاح خنجرها و شمشیرها و نیزه‌ها و نعل بندی اسبها آمده بودند و سپه سالار لشکر عمر سعد حرامزاده بود
و اسم ملعون ابا حفص و وزیر او شمر ملعون علیه لعاین الله و دو منصب داشت یکی سردار پیادگان و دیگر آنکه نقیب لشکر
بود و سنان ابن انس لشکر نویس بود و ای برادر عمر سعد و ذوالجوشن را خوب میشناسی که چه کاره بودند و اما هر گاه که خواهی
سنان ابن انس را بشناسی که او چه کاره بود و چه کار کرده است بدانکه این آن ملعون است که چون حضرت سید الشهدا از
ذوالجناح بر زمین افتاد او نیزه بر پهلوی سید الشهدا زد و در کتب مراثی مذکور است آه فوالهف نفسی
للحسین وما جری * علیه غداة الطف فی حر الشمر * آه آه سنان سنانی خارق
منه فی الحشا وصارم شمر فی الوریدین کرسیم * واویلاه و واحسیناه ای برادر چه گریه کاش نیزه سنان
ابن انس بر پهلوی ما می‌آمد و کاش که خنجر شمر ذوالجوشن بر گلوی ما واقع میشد واویلاه جگر ما سوخت و دلها پاره پاره شود
بر حسین و بر آنچه بر آنحضرت واقع میشد در صحرای کربلا که از صعوبت آن زمین و آسمان جابر ما سنگ شده و عالم
پیش چشم ما سیاه گردیده و عیش ما تلخ شده و قلب ما با اضطراب و طپش می‌آید چون هلال محرم در آسمان پیدا میشود ای
برادر راه نظم گریه کن بر الشهید الذی اکلت خیول ظهره * کاکل اوراق انبت نیزه ما از زحمتیه * این خبر برای کربلا چون در
رسید حضرت سجاد در زنجیر خاک بر سر ریخته * وابو ایوب غنوی لعنه الله سر کرده سپاهداران بود و این آنکافر است
که تیر بر حلقوم اصغر که طفل شیرخواره بود زد و منقد ابن مره عبدی لعنه الله صد تیغ بود و این است آنکافر که سر مبارک علی اکبر را
برید و بر نیزه کرد و خولی اصبحی و حرمله علمدار بودند و خولی آنحضرت ما فرات که سر مبارک آنحضرت امام را از کوفه تا شام

برنیزه داشت و وجه حال ملک الظالمات که تیر بر حلقوم علی اصغر زد و او را کشته آه ظلم هر دم افزاید غم بالای غم اکثر غم و بلا

خنده زنم یا ای برادر تجربه کردم که کشتن اطفال بیگناه و کودکان بالغ و نابالغ بیشتر بلا و دین را بسوزانند و بیشتر دل آدمی را

بسوزد میآورد راوی گوید که بعد از شهید شدن علی اکبر من در میان لشکر عمر سعد بودم ناگاه دیدم کودکی از لشکر امام حسین

بیرون آمد و دو گوشواره در گوش داشت و پیراهن در بر داشت و چپ و راست می نگریست آه و از دهشت و وحشت و اضطراب جان

میلرزید که گوشواره ها در گوشش می لرزید ناگاه ملعونی از لشکر عمر سعد جدا شد که او را هانی ابن بعیث میگفتند چنان عمود

بر فرق آن کودک زد که آن طفل غریب شهید گردید و نام آن بزرگوار [illegible] و [illegible] و عون بن [illegible]

ابن [illegible] با آب فرات بودند و محمد ابن اشعث ابن قیس که خواهرزاده ابوبکر است سردار تیراندازان بود

و عمرو ابن صبیح صیدائی سرکرده لشکر تیراندازان بود و چون آن اشقیا بعضی از شهیدان اهل بیت را کشتند هر یک

از برای تحریص و طمع دنیوی بر سر یکدیگر منازعه کردند و دعوی کرد که من کشتم و این یک گفت که من کشتم و داد ایشان

قبول نکردند تا سرها بیاوردند و هر کدام بیاوردند نام او را دادند دختر عبدالله ابن زیاد [illegible] کردند و عبیده [illegible]

قبول نکردند تا دو سر بیاوردند و از آنجمله منقذ ابن مره عبدی [illegible] را هلاک کردند جناب علی اکبر را و آخر [illegible]

[illegible] او را بریده و نام برادرش با او منازعه کرد که من کشتم فایده نکرد بنام منقذ نوشته و عبدالله ابن مسلم ابن عقیل

[illegible] را که مادر او رقیه صبیه امیرالمؤمنین است در آن روز در صحرای کربلا به درجه شهادت رسید [illegible] از آن

ملاعین زاید ابن [illegible] فرستاد در آن مظلوم [illegible] و دست او بر سر گذاشت که ناگاه ملعون چنان تیری

بر آن سینه مظلوم زد که دست [illegible] آه ملعون دیگر نیزه بر قلب مبارکش زد و آه اسد ابن صبیح

و ابن مالک علیهم اللعنه او را شهید کردند و بنام این دو ملعون نوشته و از سلسله علیه سادات هاشمیه

اول کسیکه

اول کسیکه بمیدان رفت و شهید شد آنجناب بود و اول شهیدان اهل بیت است فدا مادر و پدرم باد او و [illegible] و در کشتن عبدالله

ابن عقیل [illegible] عثمان ابن خالد و بشر ابن سوط هر دو ادعا کردند و بنام هر دو نوشته و جعفر ابن عقیل را [illegible] ابن

نمیر ضربتی زد و او را از اسب در غلطانید [illegible] ابن اسد و عبدالله ابن حرم ادعای قتل او نمودند نزد عمر سعد چون [illegible]

[illegible] بنام حصین ابن نمیر نوشته و چون بسیاری از اصحاب و بنی هاشم شهید شدند حضرت عباس رضوان الله علیه برادران

مادری خود را جعفر و عثمان و عبدالله باشد گفت یا بنی امی تقدموا حتی اری نصحتکم لله و لرسوله

[illegible] زندان [illegible] خالص [illegible] تا ما را از برای خدا و رسول [illegible] در جواب حضرت عباس سمعا و طاعة

گویان و بالرأس و العین [illegible] از حضرت امام حسین اذن خواسته [illegible] بمیدان گذاردند اما جعفر

ابن امیرالمؤمنین ع کوچکترین برادران بود کودک یازده ساله بود که خولی اصبحی [illegible] تیری بر شقیقه او

زد و او را از اسب در گردانید و آن طفل معصوم را کشت بنام ملعون نوشته و اما عثمان ابن امیرالمؤمنین ع برادر [illegible] که

در آن وقت از عمر شریفش بیست و یک سال گذشته بود باز خولی اصبحی تیری بر [illegible] زد که از اسب در گردید و

بر زمین افتاد و سر مبارکش را نامردی از [illegible] دارم جدا کرد و بنام او نوشته و اما عبدالله ابن امیرالمؤمنین ع که

متولد در آن وقت از عمر شریفش بیست و پنج سال گذشته بود به تیغ هانی ابن بعیث الحضرمی علیه اللعنه خلعت شهادت پوشید و لکن

بنام زهیر ابن بدر نوشته که او به نزد عمر سعد علیه اللعنه رفته [illegible] برادر [illegible] معصوم فرمود که مادر حضرت عباس

و جعفر و عثمان و عبدالله ام البنین دختر حزام کلابیه بود چون [illegible] خبر شهادت آن بزرگواران با او رسید هر روز به بقیع

[illegible] بقیع میرفت و بر فرزندان گریه و نوحه و زاری [illegible] نوحه او [illegible]

حتی مروان ملعون با آن شقاوت و عداوت از نوحه [illegible] گریه کردی [illegible]

عمر سعد حرامزاده بروایت ابو مخنف چون صفوف قتال در آراسته شد تیری در کمان گذاشت و بسوی لشکر امام حسین ع انداخت و گفت
همه شاهد باشید نزد عبید الله زیاد که اول کسیکه تیر بر لشکر امام حسین ع انداخت من بودم چون آن ملعون دستگیر شد [illegible] گفت او را
تیر باران کنند و خود بجای اول تیری در کمان گذارد و بر آن ملعون انداخت و گفت ایها الناس همه شاهد باشید نزد [illegible]
که اول کسیکه تیر بر او زد من بودم و او را کشت و بجهنم واصل کرد و لکن در بعضی اخبار دیگر اینست که ملعون را در میان
رحبه خواب ذبح کردند و بجهنم واصل شد الا لعنة الله علی قوم الظالمین مجلس روز عاشورا در بیان کیفیت شهادت جناب سید الشهدا روحی فداه

السَّلامُ عَلَیْکَ یا اَبا عَبْدِ اللهِ وَ عَلَی الْاَرْواحِ الَّتی حَلَّتْ بِفِنائِکَ وَ اَناخَتْ
بِرَحْلِکَ سَلامُ اللهِ عَلَیْکُمْ اَبَداً ما بَقیتُ وَ بَقِیَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ لا جَعَلَهُ
اللهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنّی لِزِیارَتِکُمْ اَلسَّلامُ عَلَی الْحُسَیْنِ وَ عَلی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ وَ
عَلی اَوْلادِ الْحُسَیْنِ وَ عَلی اَصْحابِ الْحُسَیْنِ وَ رَحْمَةُ اللهِ وَ بَرَکاتُهُ آه و واویلا [illegible]

و امصیبتاه از مصیبت کسیکه صاحب عزای او خداست و ماتم دار حضرت سید الانبیاست و نوحه خوان برادر علی مرتضی است
و عزادار او سیدة النساست و واحسرتا از مصیبت کسیکه گریان است برادر جبرئیل و بهم کشته شده است [illegible] زاری میکائیل و آه
کشیده برای او اسرافیل و واحسرتا از ماتم کسیکه چشم مؤمنان برای او پر آب است و جگر پیغمبران برای او کباب و جامه [illegible] جامه درید
ماتم [illegible] بلکه دخول در بهشت حجاب و واغوثاه ثم واغوثاه از ماتمی که اثر کرده در دریاها ماهیان و در صحراها وحشیان
و در هوا مرغان و در ملاء اعلا ملائکه [illegible] خدا لعنت کند بنی امیه را که در حق مبارک [illegible] حسین است آه در صحرای
کربلا بریدند آن سر انور [illegible] چراغ هدایت و مشکوة سعادت را که سید عالمیان است و اویلا در زمین غاضریه
و [illegible] کشته شد او را [illegible] ای برادران و ای شیعیان بگوئید که این چه مصیبت است و این چه [illegible] است و نام این روز چیست

و نام این روز

و نام این روز چه روز می باشد آه آه جگرم میسوزد و دلم اندوهگین است نمیدانم چه بگویم و بر کدام یک از مصائب بگریم دلسوزم آه زمین
با این وسعت جا بر ما تنگ شده و آفاق عالم پیش چشم ما سیاه گردیده خدا لعنت کند جماعت بنی امیه را که از جان ما چه میخواستند
واویلا چه بسیار خونها که در این روز ریخته شد و چه بسیار دلها که پاره شد ما از اسلام که در این روز پاره پاره گردید آه چه بسیار ریشها که در این
روز بخون خضاب شد چه بسیار زنان گریبه را که در این روز اسیر کردند آه آه و چه بسیار دختران فاطمه زهرا را در این روز
برهنه کردند و چه بسیار فرزندان سید انبیا را در این روز ترسانیدند و اطفال را بتحقیق که کشتند بزرگان ایشان را ملول و کوچکان ایشان
را و سر بریدند شیرخوارگان ایشان را و اسیر کردند زنان و دختران ایشان را وای بر آن اشقیا و صد وای بر آن ولد الزناهای
هیچ خداوندا این [illegible] شکوه بدرگاه تو میزنیم و حال خود را و حال آن اشقیا را ببارگاه تو عرض میکنیم که ایشان
با ما و آقای ما چه کردند الحمد [illegible] گونه نگرییم و چگونه ننالیم و چگونه فریاد بر نکشیم آه آه حسین ع را در کشتند و سر او را بر نیزه کردند
و چون سر او بر نیزه قرار گرفت جگرم [illegible] گشته و حال آنکه کشته شد بحد [illegible] قسم جگرم [illegible] و بر هم زده اند [illegible] و تنزیل و تاویل
وای بر ایشان کشتند او را و چگونه کشتند او را از آب فرات منع کردند و او را [illegible] و در [illegible] آه
و بدن او را از ضرب تیر و خنجر و نیزه و شمشیر پاره پاره کردند و بدن مجروح او را در زمین گرم در برابر آفتاب انداختند
و اسب بر جسد مبارک او تاختند و اویلا از مصیبت مظلوم که چه نیزه ها بر شانه و پهلوی او زدند و چه تیرها [illegible]
زدند و چه خنجرها که گلوی او را بریدند و چه ظلمها بر اسیران او کردند و چه زنجیرها که بر گردن و پای [illegible] و سینه [illegible]
و بعد از آن خواستند که خدا لعنت ایشان کند قبر مبارک او را خراب کنند و تمامی نور او [illegible] ایشان که قدر
ندانستند ولی خدا را حق قدر او نشناختند [illegible] خدا را حق شناختن قسم بخدا [illegible] قرآن ناطق و
روح کعبه [illegible] ای برادران خدا رحمت کند [illegible] تعجب [illegible] از این منافقان [illegible] قرآن [illegible] و بجای قرآن

مانع شده که حسین این عمارت خراب کشته و بعضی دور کعبه حج کردند و بعضی کعبهٔ باطنی را که حسین است خراب کنند و در عجبم چون سید و بکر
و عمر را امیدوار شدند که ایشان در حج بکه رسول الله آمدند و حضرت حسن و حسین را امید دارند که ایشان پاره‌های تن رسول الله‌اند و ترک کنند نصرت
ذریت پیغمبر را و لیکن از قتل ذریهٔ معصوم باک نداشتند ثم و العجب از خون پشه احتیاط می‌کنند و از کشتن امام معصوم پروا ندارند انا لله
آه آه در روز دهم محرم در زمین کاظمیه چه بسیار نعوش مطهره بر زمین افتادند و چه بسیار هجوم زاده‌گان مقدسه را بر نوک نیزه‌ها و
مضطرب نمودند و چه بسیار کبوتران حرم که خدا صاحب ایشان است پروبال کشته و در خاک و خون غلطیدند و چه بسیار
آهوان محترم را که بعضی از برای هریک از ایشان چندین چند عزادار و ماتم دار است شمشیر و خنجر و نیزه کشیدند ایشان را پاره پاره
نمودند بجهت اعتقاد و تکیه نمودن آن بدتران اهل فساد بر شخص چند مانند یزید و ابن زیاد و از خدا و رسول شرم نکرده ایشان را با تش
غضب بسوزاند و ابدالدهر عذاب آن اشقیا را در جهنم بتحقیق کرامت نمایند ایشان در شهرهای خدا فاخر شدند و بسیار
فساد کردند و خداوند جبار قهار بر سر آن اشرار عذاب را بر ایشان عذاب بالا زیاد کنند بر ایشان عذاب فوق عذاب ما دام
که گریه کنند از مردان ما و زنان ما و از زنان زنان ما و ما دام که عزا کنند بجهت آل زمرهٔ علما و اولاد و تابعان و دانند بجهت آن جماعت
عرفا و بدانکه در اثنا حق تعالی آل ابراهیم را توراتش فرموده است که رحمت الله و برکاته علیکم اهل البیت نظیر چنین
از زمان در این امت آل محمد را قرآنش فرموده که إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهر
کم تطهیرا که پنج آل عبا پیغمبر محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید دشت کربلا صلوات الله علیهم در
زیر آن عبا قرار گرفتند و حق تعالی در آن وقت فرموده که خلق نکردم آفتاب تابان و ماه درخشان و نه آسمان و نه زمین و نه
دریا و نه فلک را مگر که دور کنند در محبت آن پنج بزرگوار که در زیر عبایی ماندند جبرئیل عرض کرد که ای پروردگار
ایشان کیستند خطاب آمد در رسید که هم اهل بیت النبوة و معدن الرسالة هم فاطمة و ابوها و بعلها و بنوها
الحجر یعنی ایشان اهل بیت نبوت و معدن رسالت‌اند و فاطمه و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و دو فرزند فاطمه و در زمان ایشان را

ششم نمود

ششمی نمود حضرت جبرئیل امین از عرش رب العالمین آمده و ششم فرمان وارد شده و این آیه را بعضی را که ذکر شد
بر ایشان نازل کردید و این خلعت عرش را از برای ایشان آوردند و حضرت سید الشهدا با این معنی در درجهٔ خود شاد
فرمود و الحال می‌آید و از حضرت امام جعفر صادق منقول است که فرموده‌اند إذا كان يوم العاشر من المحرم
تنزل ملائكة من السماء ومع كل ملك منهم قارورة من البلور الأبيض يدو
رون في كل بيت ومجلس يبكون فيه على الحسين فيجمعون دموعهم في
تلك القوارير فإذا كان يوم القيامة تلتهب نار جهنم فيضربون من تلك الد
موع قطرة في النار فتهرب النار عن الباكي على الحسين مسيرة ستين ألف فرسخ
یعنی چون روز عاشورا شود نازل می‌شوند ملائکه بسیار و با هریک شیشه‌ایست از بلور سفید و می‌گردند در هر خانه و مجلسی که گریه کنند
در آن بر حسین ع پس جمع کنند آن اشکها را در آن شیشه‌ها و چون روز قیامت می‌آید آتش جهنم شعله کشد و شراره آن بلند گردد
پس قطرهٔ از آن اشکها بر آن بریزند پس بگریزد آتش از گریه کننده‌گان بر حسین ع مقدار شصت هزار فرسخ راه پس ای برادر
این روز را روز ماتم خود دانید و گریه بسیار کنید و قاتلان حضرت را لعنت کنید و بر روی خود ماتم داران و مصیبت زدگان گریبان
برای حضرت خود بکشید و سینه‌های خود را چاک کنید و اگر دشمن خدا این روز را روز مبارک خود میدانند شما روز را روز شوم و
منحوس بدانید و اگر اعادی این روز خنده‌ها می‌کنند شما در این روز گریه‌ها کنید و اگر ایشان این روز را عید می‌گیرند و مصافحه می‌نمایند و مبارک
باد می‌گویند که حسین ع را کشتند شما این روز را روز ماتم گردانید و بسیار واویلاه و واشوراه بگویید و اگر ایشان در این روز لباس نوی
پوشند شما لباس عزادار بپوشید و اگر ایشان خنده‌های صدادار کنند شما گریه‌های صدادار کنید و اگر ایشان در این روز دکان‌های
خود را می‌بندند که امروز روز عید است شما در دکان‌های خود را ببندید که روز ماتم است آه آه و اویلا یوم قتل الحسین

یَوْمٌ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِیادٍ وَآلُ مَرْوانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَیْنَ ع روز قتل حسین روزیست که آل زیاد و آل مروان
خوشحالی می‌کنند بآنکه حسین را کشتند وَیَوْمُ قَتْلِ الْحُسَیْنِ یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو اُمَیَّةَ وَابْنُ آکِلَةِ الْاَکْبادِ
اللَّعِینُ اللَّعِینُ عَلی لِسانِ نَبِیِّکَ فی کُلِّ مَوْطِنٍ وَمَوْقِفٍ وَقَفَ فیهِ نَبِیُّکَ و روز قتل حسین
روزیست که بنو امیه و پسر هند جگرخوار لعنهم الله بآن برکت می‌جستند و از برای برکت آذوقه در آن روز جمع می‌کردند و
ذخیره می‌نمودند و شیخ عارف بالله میفرمودند که الحال در حلب جماعتی هستند از سنیان که ایشان را مجالی می‌گویند و
فخر می‌کنند که سر مبارک امام حسین را تبرّک کردیم و ما حامد بهرام و یکی از علما می‌گفت که الحال در بغداد و در شام روز عاشورا
را مانند روز عید می‌گیرند و آذوقه در آن روز جمع می‌کنند و یکی از اهل حجاز می‌گفت که شب عاشورا در بلاد و نواصب بیوم
آن اشقیا تمام آن شب را لهو و لعب و زدن دف و نقاره می‌گذرانند لعنهم الله جمیعا فصل چون صبح شوم یوم عاشورا طلوع
کرد حضرت سید الشهدا ع در عقب نماز نشسته بود که عمر سعد ولد الزنا لشکر کوثر خود را صف آرائی کرده و میمنه
را بعمرو ابن حجاج داده و میسره را بشمر ذو الجوشن لعنه الله داده و سرداری سواران را بعروة ابن قیس احمسی
و سرکردگی پیاده گان را بشبث ابن ربعی داد و علم را بغلام خود زید داد و طبل حرب را کوفتند پس بعد از
مستعد شدن آن اشقیا و سوار شدن آنجماعت بیحیا از میان آسمان این صدا رسید که یا خیل الله
ارکبوا ای لشکر خدا سوار شوید که وقت شهادت و هنگام رو بدل کوی سعادت رسید پس آقای ما
و سید و مولای ما الشاه کم سپاه و آن پادشاه ملک سپاه مقرب درگاه اله بر خواستند و صف آرائی
لشکر کردند و مجموع لشکر قلیل و عسکر جلیل آنحضرت سی و دو سوار و چهل پیاده بودند میمنه را بزهیر ابن قین
بجلی دادند و میسره را بحبیب ابن مظاهر اسدی دادند و علم رایات حضرت عباس دادند و جای لشکر شجاع
در انجا خالی بود و لشکر کفار بقول ابی مخنف لوط ابن یحیی الازدی چنانکه شنیدی شصت دو هزار کس
بودند هشتاد هزار سواره و چهل دو هزار پیاده و بعد از ترتیب لشکر عمر مردود با آن جنود و لشکر با
نهایت بیحیائی و بیشرمی رو بسپاه آن برگزیده حضرت اله آوردند و آن بیشرمان بی انصاف

بالأرذل الأدنى وشرى الأوكس وتغطرس وتردى في هواه لي اسخطك
واسخط نبيك واطاع من عبادك اهل الشقاق والنفاق وحملة الأوزار
المستوجبين النار فجاهدهم في الله صابراً محتسباً حتى سفك في طاعته
دمه واستبيح حريمه اللهم فالعنهم لعناً وبيلاً وعذبهم عذاباً اليماً والعنهم
قبل كل ملعون ومردود وعذبهم قبل كل مطعون ومطرود والعن كل من
تأمل في لعنهم وتوقف في طعنهم والعنهم بعدد ما عندك من العدد في
كل لحظة ولمحة من الأزل الى الأبد وصل اللهم وسلم على عترة نبيك العتر
ة الضائعة الخائفة المستذلة بقية من الشجرة الطيبة الزاكية المبار
كة وثبت قلوب شيعتهم واهل مودتهم الذين هم حزبك وجندك وا
نصارك واوليائك اللهم فاكشف غمهم واظهر سيدهم وحجتهم يا من لا
يملك كشف الضر الا هو وفرج همهم واكشف غمتهم وعجل فرجهم فانك ضمنت
اعزازهم بعد الذلة وتكثيرهم بعد القلة واظهارهم بعد الخمول يا خير
مسئول ومأمول فانك اصدق الصادقين واحسن المجيبين ای برادران
و ای عزیزان سبحان الله چه قادر و مقتدری است خدا که چگونه از ریشه میکند بیخ ظالمان را و قطع می کند
اصل و فرع ستمکاران را پس بعد از این حمدی کنید ذات مقدس خود را حمد بی پایان که ام ظالمان الظالمانی که
کافر شدند بخدائی او و جرأت کردند بحرمت کبریائی او و هتک حرمت شکستند که انوار شعشعانیه او را خاموش
کردانند و ذکر او را بر طرف نموده کلمه توحید او را پست کردانند و در این خصوص سعیها کردند و مکر و حیله
ها انگیختند تا انکه بی حسیار کفر باطل ایشان از زبان ایشان بر افعال ایشان بروز کرد رسید بمرتبه که لعن کردند
امیر المؤمنین علی ولی خدا را و زهر دادند امام حسن مجتبی را و شهید کردند حسین ابن علی برگزیده او را و تیغ زخم کشیدند

علی ابن الحسین ع را ولی ... بدبختان که خدا عذاب ایشان را زیاد کند و آن ... پنهان که
بغضب خدا گرفتار شوند خراب کردند بر سر اهلبیت خانمان و ... گرسنه بر ایشان پایمال نمودند و بسته
بگردن آزاد و بنده ایشان زنجیرها را و آتش بر خانه رسول ص فروختند و در خانه فاطمه که جبرئیل دربان او
بود ... شیر خدا را در سجود شمشیر زدند بر او در حال تواضع او با معبود پیوسته از شمشیرهای ایشان
خون اهلبیت میچکد و هر لحظه از آن منافقان اذیتی نسبت بخانه دان عصمت میرسید و سیعلم الذین ظلموا
... آنچه خواستند کردند و آنچه توانستند بعمل آوردند و خدا ابا نمود مگر آنکه نور خود را روشن
گرداند و خود عزیز گرداند کلمه خود را رفیع نمود و خانه دان عصمت و تطهیر و خانواده مکرمت و تقدیر را
بلند آوازه تر فرمود و دماغ آن اشقیای بیچاره را بخاک مالید ایشان را ذلیل تر کرد و نام مبارک اهلبیت
را بلندتر گردانید و نسل های ایشان و علوم و احادیث و قرآن شریف و آوازه ذکر خیر و مانند این را باقی
... فرمود و نسل شوم و نام و نسب و قبر آن جماعت مشئوم را از روی زمین برکنده پاک نمود و ... کرد
را کی این جرات دارد که وند از ریشه در آورد و آن ملک و دولتی که در بقیه ... باقی مانده اند بتیغ
شمشیر دولت خود یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه خواهد بود و اینها قسم بخداوندی که شرافت رحمت است
محمد ص را به پیغمبری و آل اطهار او را به بزرگی و سروری که امثال این بدبختان از آن عاجزند که نتوانند
نور خدا را فرو نشانند و اینها چند روزی مهلت داده شده اند و منفعت استدراجی اند که خوش
کند ... پس بزودی لعنت خدا گرفتار گردند و ... عالی کنم ... از آنچه کرده اند و جبار که عذاب کنی
روح این جماعت کفار را که مخالفت نمودند و ... پیغمبر ترا و محاربه نمودند ... دوستان ترا و قهر
مرتد شدند ... خود برگشته و در خدمت ظالمان ... کردند و در آن دو جبر ...
بزرگ که قرآن و اهلبیت است که ما مور بودند ... اعراض نمودند و ضایع کردند حق ترا و گمراه
کردند خلق ترا و کشتند فرزند پیغمبر ترا و اسیر نمودند حرم محترم ترا خدایا لعنت کن بزرگان ایشان را و کوچک

ایشان را و امیر ایشان را و وزیر ایشان و سپاه ایشان و زنان ایشان و مردان ایشان و سیاه و سفید
ایشان را و لعنت کن مخالفان که در عصر ما بیند ... استهزاء و سخریه مینمایند ... مظلوم خود
خدایا بزن ایشان را بشمشیر برنده خود و بر فرقهای ایشان بزن از سنگ غضب خود ... دماغ ایشان را ... خدایا
برکن ایشان را از بنیاد بر کردن و ذلیل کن ایشان را العذاب ذلیل کردن خدایا عذاب کن ایشان را عذابی که فوق
آن نباشد و در عقوبت ایشان ... و ... که بالاتر از آن نباشد ... و زور ... حکیم ... ای
توانای پادشاه جبار ... که ... بالا ... کسی که ... کرد ... ضرت فرزند دختر پیغمبر ص ... را
مبارک ... و خنده های ... صدا کردند ... شیدند ... بودن ... شیدند خدایا ... آن
ایشان را هم چنانکه ... اول ایشان را ... باطن ایشان را هم چنانکه ... ظاهر ایشان را ...
عف کن بر ایشان عذاب و تنکیل را و ببار بر ایشان مانند اصحاب فیل سنگهای از سجیل ...
بعد ... و هلاک کن ... ایشان ... کسانی که ... ایشان را که ایشان ... اند ... و از جمیع ...
بدتر اند خصوصا ... دلت خود ... کردند و پا از اندازه خود بیرون ... دولت خود ... کرده ...
خود ... نهاده ... خود ... خود را ... قتل ولی خدا و پسر ولی خدا و برگزیده
ولی خدا پسر ولی برگزیده خدا یعنی حسین مظلوم شهید که خدا جان ما را فدای ذات مقدس او گرداند ...
حشم ... میان ما و ... در دنیا و آخرت ... خدایا لعنت کن قاتلان او را لعنتی که
... باشد و عذاب کن ایشان را عذابی که ... باشد خدایا لعنت کن ایشان را لعنتی ... و مردودی و
عذاب کن ایشان را ... مطرودی خدایا لعنت کن ایشان را بعدد آنچه ...
دارد ... ایشان خدایا لعنت کن ایشان را بعدد آنچه ... هر لحظه ... و دقیقه ...
تا ابد ... مجلس ... که ... ایشان ... فرمودند ...
... عبید زیاد و عمر سعد و شمر ... لعنهم الله ... که ...

مختار در طلب آنحضرت می بود و هر که را می یافت بقتل می رسانید و هر که میگریخت خانه او را خراب می کردند و ندا کرد که
هر غلامی که آقای خود را بکشد که از قاتلان آنحضرت باشد و سر او را به نزد من آورد من او را آزاد میکنم و جایزه
می بخشم پس بسیاری از غلامان آقایان خود را کشتند و سرهای ایشان را بخدمت مختار آوردند و جایزه گرفتند تا آنکه
قریب هجده هزار کس از بنی امیه و اشرار و اعوان ایشان را کشتند بعد از ایشان شدید و انواع سیاستها که
در آن بدتر نباشد بعضی را کردن و بعضی را بحلق بر کشید و بعضی را پوست و بعضی را پوست کندند و مانند
وحشت نداد این واقعه هم مختار این اشرار را باین سیاستها کشت و لکن ای برادر بدان که قلب مؤمنان از
کشتن این بدبنیان تسلی نمیشود و هم و غم بهلاکت این کافران بیرون نمیرود بلکه تا زنده اند بیرون نخواهد رفت
بلکه بعد از مرگ هم از قبرهای ایشان آه و خون و اندوه بلند است بلکه هنوز بدنیا نیامده در عالم ذر گریان بوده
اند و در دنیا پیدا ای گریه می کنند و شب که در خواب می شنند که معرکه داری میکنند و در خواب نیز گریه میکنند
و هم چنان در عالم برزخ نیز گریه میکنند چنانکه بلکه مردگان را در خواب دیده اند که بر آنحضرت گریه میکنند
و بدن ایشان از غم آنحضرت در هم می باشد چنانکه شیخ عارف ما رضوان الله علیه می فرماید که فوالله لا آ
شفیتُ القَلیلَ وَ اِنَّنی عَلی اَجَلٍ فی حُزنِهِم مُنصَرِمُ قسم بخدا که من از گریه کردن علاج نکرده ام
دل سوخته خود را و تسلی نداده ام سینه خود را و من سوخته از غم اهلبیت تم مرگ پاره پاره میشوم و در جای
دیگری گوید که حَرامٌ عَلی قَلبِ السُّلُوِّ فَکَیفَ لی بِذلِکَ وَالسُّلوانُ مَوعِدُهُ الحَشرُ
حرامست بر دل من تسلی شدن و از غم خالی شدن و چگونه حاصل میشود از برای من این امر و حال آنکه وعده خالی
شدن او روز حشر است آه سوز مجروح مغز استخوانم سوز مفروح عقل و نفس جانم محبت آن شاه برجانم
افروخت که تا روز قیامت باید سوخت و در میان شیعیان بسیار اتفاق افتاده که در روز مرده اند البته
شب بر آنحضرت گریسته اند و هرگاه در شب مرده اند البته در روز بر آنحضرت گریسته اند و بالجمله از شنیدن احا
دیث مختار نامه و کیفیت شنیدن بهلاکت قاتلان امام حسین ع قلب ایشان تسلی نمی یابد و از غم خالی نمیگردد

بلکه گاهی شیخ العکس می بود و غم بسیار رو میدهد و در شنیدن این احادیث متذکر میشود دو مظلوم و معصوم شده اند و غلبه سرور ایشان
بغم اسیدل میگردد و بجای کشنده صدای گریه ایشان بلند میشود مثلاً آنکه گفته میشود که یکی از آن اشقیا را چو
نزد مختار آوردند به نزد مختار که او را سیاست کند مختار چون او را میدید می شناخت پس با وی گفت ای ملعون تو همان
نبودی که تازیانه خنجر برکتف زینب خاتون زدی و یکی را می گفت تو همان نبودی آنکه سید الشهدا ع از مرکب
افتاده بود و شمشیر باران کردی او و آن کسیکه شمشیر بر آنحضرت زد تو بودی آه آه یکی را می گفت که تو همان نبودی که
سر بریده بر سر اهلبیت میزدی و یکی را می گفت که تو همان نبودی که چون نعش سید الشهدا ع را غارت کردند تو
همراه او بودی و یکی را میگفت که تو همان نبودی که بهوسته سنگ بسر نعش قاسم ابن الحسن ع میزدی و عقب کم
بکشید این خارجی را تا آنکه سکم آن امامزاده مظلوم را پاره پاره کردی و یکی را میگفت که تو همان نبودی که تازیانه
بر کتف ام کلثوم دختر امیر المؤمنین ع زدی و او واویلا و واعمتاه و یکی را میگفت که تو همان نبودی که تیر بر حلق
سید الشهدا ع زدی و یکی را میگفت که تو همان نبودی که سر جعفر ابن امیر المؤمنین ع را بر نیزه کردی و امثال
خود این زیاد بد نهاد شنیدی که اکنون چه قسم بدرکات واصل شده از شنیدن آن و بالجمله باعث تسلی سینه
مؤمنان میشود و لیکن چون گفته شود یا بخاطر آورده شود که آن حرامزاده و ولد الزنا در مجلس جشن حکم بقتل
حضرت عاقل نمود یا در مجلس خود با آن مخدره مطهره سخن گفت و درشتی نمود یا آنکه آه آن زاده زنا که دنه
آن نطفه زنا اندر حجاب ال نبی بجا است از غم آن خطا که سر عرش برین زد در
اضطراب شد ارکان کائنات تزلزل گرفته شاه کون مکان زهاد و نه بر انقلاب شد یا آنکه آن ملعون
امر کرد که سر مبارک امام حسین ع را بر نیزه کنند و او را در کوچه ها و بازارهای کوفه بگردانند که مردم ببینند یا
آنکه سر مبارک آنحضرت را گرفت و بر زانوی خود گذارد و خنده ها و قهقهه کرد و اظهار خوشحالی نمود تا آنکه سینها
ی مستمعان چنان مملو از غم و محنت میشود که هزار مرتبه کشتن آن ملعون را فراموش میکنند و در دو شده که چون
اهلبیت بغم اعنی افضحت که بغیر از شیعه کائنات نظر کسی بر قدر و قامت ایشان نیفتاده بود و ا

در مجلس ابن زیاد داخل شدند زینب خاتون سلام الله علیها در آن آتش گرفته از زخم شهیدان یعنی بنت امیر المؤمنین علیه السلام
و گریه آورنده ملائکه مقربان رضی الله عنها در میان ایشان می‌آمد و در وقت داخل شدن سلام نکرد و بالتفات
نکرد و با دل پر غم ناله و چشم گریان در گوشه‌ای نشست و کنیزان در گرد وی احاطه کردند آن ملعون از حرکت وی
غضبناک شده پرسید که این زن کیست گفتند زینب خاتون دختر فاطمه زهرا خواهر امام حسین است ابن زیاد گفت که حمد
مر خدا را که شما را رسوا کرد و دروغ شما را ظاهر گردانید زینب خاتون در جواب گفت که شکر و سپاس خدا را
که ما را گرامی داشت به پیغمبر خود و از رجس و نجس پاک گردانید رسوا فاسق و مکار فاجر است و دروغ نمی‌گوید مگر فاجر ابن
زیاد گفت که دیدی خدا با برادر تو و اهل بیت تو چه کرد زینب خاتون گفت ندیدیم مگر نیکی که بسعادت ابدیه
فایز گردیدند و جد و پدر ما را از آن خبر داده بود بدانی ای پسر مرجانه عنقریب است خدای تعالی تو را با ایشان جمع
خواهد نمود تا با تو مخاصمه نمایند در آن وقت بر تو معلوم خواهد شد که فتح و غلبه کرا باشد ای پسر مرجانه هیچ می‌دانی چه
کردی جگر و دختر خاندان نبوت را کشتی و اصل و فرع شجره بوستان ولایت را قطع کردی وای بر تو اگر شفاعت
شفیعان سبب دولت وای بر تو ام کلثوم گفت ای ابن زیاد ملعون اگر دیده تو روشن است بکشتن حسین علیه السلام شد دیده
جد او روشن می‌شد بدیدن او و بسیار می‌بوسید لبهای مبارک او را و می‌مکید و او را بر دوش خود سوار می‌کرد
ابن زیاد حرامزاده از سخنان زینب خاتون در خشم شده حکم بقتل وی کرده اهل بیت با اضطراب و لرزه در آمدند
عمرو بن حریث مخزومی برخاست و گفت ایها الامیر در گذر که زنان ماتم زده و مصیبت دیده ناقص عقل‌اند خصوص
بتخصیص زنی غریب که از وطن آواره و بی‌پدر و غریب و بی‌کس و ماتم مصیبت برادران و برادرزادگان مبتلا
و از فراق دوستان و خویشان مهجور و بر گریزی از زخم کودکان برادر و با وجود این همه اسباب و اموال او را بغارت
بردند و او را اسیر نموده شهر بشهر و دیار بدیار گردانیده متعرض شدن او به هیچ صورت نیست ابن زیاد ملعون از سر قتل وی
در گذشت و روی خود را گردانیده متوجه امام زین العابدین علیه السلام شده پرسید که این کیست گفتند که این علی بن الحسین است
ابن زیاد ملعون گفت که شنیده‌ام که علی بن الحسین علیه السلام در کربلا کشته شد امام زین العابدین علیه السلام گفت آن برادر من علی اکبر

بود که شهید شد والله ان مطالبنا یوم القیمة بجد الحسین در قیامت کسی است که مطالبه خون او کند
پسر زیاد در غضب شده گفت این پسر را ببرید در فتره و بیرون برید گردن او را بزنید و سرش را به نزد من آورید جلادان
و آن جوان چون آهنگ وی کردند زینب خاتون چون سینه از جا جست و بر روی حسین و گفت ای پسر مرجانه تو خود
از کشتن اهل بیت سیر نشده و خونهای که از رگهای حق ریختی تو را کفایت نکرد که حال میخواهی این طفل را بقتل رسانی
ای پسر زیاد و از اهل بیت همین طفل باقی مانده و از برای ما سکینه و در میان عیال و محرم بیت اگر او را خواهی کشت
اول ما را بقتل رسان بعد از آن هر چه خواهی کن و امام زین العابدین علیه السلام گفت ای پسر مرجانه مرا از قتل میترسانی مگر نمیدانی
که کشته شدن در راه خدا عادت ماست و شهادت آرزوی ما این بوده ابن زیاد گفت مرا از گفتگوی این قوم ملالتی
رسیده پس امر کرد که ایشان را بخانه‌ای بردند که در پهلوی مسجد بود و در آنجا حبس کردند و آن ملعون یزید بن ابو
سفیان بعث محمد خلاصه جهان برابو سفیان و آتش به زمان اگرچه آدمی باین خوشحال است که مجالسه
ان ولد الزنا از دنیا تمتعی نبرد و بزودی هلاک شد و داخل شد در حدیث آمده که ان قاتل
الحسین فی تابوت من نار وهو منکس علی ام رأسه فی قعر جهنم ولم یبرح
یتعوذ منها اهل النار من شدة نتنها وهو فیها خالد ذائق العذاب
الالیم لا یفتر عنها ساعة ویسقی من حمیم جهنم یعنی قاتل امام حسین علیه السلام در تابوتی
بود است از آتش و او سرنگون در قعر جهنم و در برابر او تنوری کندی است که اهل آتش پناه می‌جویند
می‌برند از آن و در آن مخلد خواهد بود و معذب دردناک و بسته بجهت آنکه همیشه از او گشت عذاب شود و از
آب جوشانیده جهنم می‌نوشد و امثال این روایات را که آدمی میشنود فی الجمله باعث تسلی شده او می‌شود
لکن جگر آدمی پاره پاره میشود وقتی که میشنود و بخاطر می‌آورد که آن کافر با جگر گوشه رسول آن بالسر مبارک سید الشهدا
چه کرد و در وقتی که در شام آن سر مبارک را نزد آن ملعون بردند کاسه‌ای امر کرد که آن را در طشت زرین گذارده
و نزد او حاضر کنند پس دست او بریده باد که بچوب خیزران اشاره می‌کرد بلب و دندان آن شهید مظلوم آه آه

می‌گفت زنید فاطمه چه خوش لب و دندان بوده است و گاهی انگشت چوب بر لب و دندان او میزد و می‌گفت کیف
رأیت یا حسین چگونه دیدی یا حسین و گاهی امر می‌کرد که آن سر مطهر مقدس را و اهل بیت را بر سر ستره کشند و در
برابر عشرت گاه او بدارند و گاهی بر تخت می‌نشست و آن سر را بر بالای آن تخت شراب میخورد و شطرنج بازی می‌کرد
و حکم می‌کرد که سر شاه شهیدان را و سر بریده را در طشتی گذارده در پای تخت و پای در زیر آن تخت و اهل بیت ملائکه ما شهدا
بسوزد و دلها پاره پاره بشود و تجدید می‌شد آن ملعون ذکر امام حسین ع و صبر بزرگوار و پدر بزرگوار آن حضرت صلوات
الله علیه می‌کرد و نسبت به ایشان استهزا و سخریه می‌نمود و گاهی انگشت به اطراف چوب قمار و شطرنج ... و چونکه
می‌برد پیاله شراب زهرمار می‌کرد و تا آن پیاله را به جانب آن طشت بر زمین می‌ریخت و می‌گفت یا جوانان
خود بخورید امروز که روز مبارکی است که سر دشمن ما پیش ما گذاشته شده اه | در هر قسم گرچه چرخ و زمین نگون
شد در ماتم حسین زمین و آسمان نگون شد چون آفتاب به مغرب بطحا غروب کرد رخش زمانه چرخ
قیرگون شد جان جهان ز جسم جهان رفت و ای عجب این جان سخت از تن یاران برون نشد
این تیره شب دریغ که در دشت کربلا بر رهنمای خلق کسی رهنمون نشد زهرا به ماتم شه دین گفت یا خدا
معدوم از برای چه این چرخ دون نشد حضرت امام رضا ع فرموده که کسی که شیعه ماست باید که از شراب
و قمار و شطرنج بازی اجتناب کند و کسی که فقاع و شطرنج ببیند باید که حضرت امام حسین ع را یاد کند
و بر یزید و آل زیاد لعنت کند که خدا محو میسازد با این گناهان او را اگرچه بعدد ستاره‌گان باشند و در
بعضی اخبار است که چون سر مبارک را در نزد آن ملعون گذارده بودند و چوب خیزران بر لب او میزد
ابو برزه اسلمی که از جمله صحابه حضرت رسول بود در مجلس آن سگ حاضر بود از جای جست و او را گفت
قطع الله یدیک ای یزید خدا دست تو را قطع کند ای ملعون حیا نداری بر تو چوب بر لب و دندان فر
زند فاطمه میزنی بخدا قسم که مکرر دیدیم که حضرت رسول لب و دندان او را و برادرش را می‌بوسید و می
فرمود شما بهترین جوانان اهل بهشتید و میفرمود که خدا بکشد کشنده‌گان شما را و لعنت کند ایشان را

و یزید ملعون از سخنان او در غضب شد گفت ای ابو برزه اگر حرمت مصاحبت تو را با حضرت رسول الله صلی الله علیه
گردنت را میزدم ابو برزه گفت سبحان الله این عجب حالتی است که ملاحظه مصاحبت مرا با حضرت رسول الله
می‌کنی و با فرزند ارجمند و نور دیده مسموم او چنین می‌کنی که با چوب خیزران بر لب او میزنی و ابو برزه گریان گریان
از مجلس آن شقی بیرون رفت ای برادران خدا رحمت کند شما را که گریه کنید و مظلومیت امام حسین ع را
مذکور نمائید و او را بگوئید که لازمه عشق و اخلاص چنین است که هرگاه مصیبتی بمعشوق رسد عاشق مانند دیگران
نیست که یکبار یا دوبار بگرید و برود و بلکه هزار بار از برای او بگرید علی الدوام مذکور شما باید علی الاتصال آن را به تفصیل
و اجمال ذکر و تکرار میکنند که بر عزیزی چنین قضیه واقع شده و بر معشوق چنین حادثه واقع گردیده و چونکه
برادر عظیم می‌نماید هر شب و هر روز و هر ماه و هر سال بوسیله از ظرفی کند و دیگر آنکه هر که مصیبت دیده کشته میشود
دو سه سال او را به یاد آورند که در آن روز و در آن ماه و دهه و سال می‌گریند و ما شیعیان از برای حضرت امام حسین ع
تمام عمر را ماه و دهه و سال گرفته‌ایم خدا رحمت کند شما را سنگ است هر دلی که از این غصه خون نشد کم عمر او
هر که ملالتی فزون نشد و علامه حلی که عاشق در کتاب روضه خود روایت کرده که در مجلس یزید پلید یکی از
علمای یهود حاضر بود و در وقتی که سر مبارک امام حسین ع را در نزد او گذارده بودند او پرسید که این سر کیست گفت
سر اشرف بنی هاشم است گفت نام وی چه بود گفت حسین ع گفت پدرش چه نام داشت گفت علی ابن ابی طالب
گفت مادرش که بود گفت فاطمه زهرا دختر محمد مصطفی ع یهودی گفت این پسر دختر پیغمبر شما است یزید گفت
آری یهودی گریبان دریده و فریاد برکشیده و گفت وای بر تو که فرزند پیغمبر خود را کشته‌ای ای یزید میان
من و داود پیغمبر هفتاد پشت فاصله است و یهودان از این سبب حرمت مرا نگاه میدارند و خاک قدم
مرا میبوسند و محمد عربی که پیغمبر شما است دیروز از میان شما رفته امروز فرزند او را کشته‌اید وای بر حال
شما باشد یزید از سخنان وی در غضب شد و گفت این یهودی سگ است بکشید اگر نه این بود که پیغمبر فرموده
که اهل جزیه را مرنجانید هر که ایشان را آزار کند من در روز قیامت با وی خصمی خواهم کرد هر آینه امر میکردم

که سر تو را بردارند یهودی گفت ای یزید چه بی بصیرت کسی که از برای یهودی خصمی کند از برای جگرگوشه خود چه خواهد کرد
وای بر تو که روزی که جدش محمد مصطفی صلعم در دمشق آید و علی مرتضی در عرصه محشر گریبان تو را بگیرد و داد
وی را از تو بستاند چون یهودی این سخنان را گفت یزید در غضب شد جلادان را گفت بگیرید این یهودی
را و سرش را از بدن جدا کنید یهودی گفت ای یزید اما من از امام حسین ع عزیزترم شیم فرزند رسول خدا کشته
بگو تا مرا بکشند و امید دارم که در روز قیامت مرا نیز در زمره شهیدان او محشور گردانند پس از آن
وسر امام حسین ع را برداشت و گفت یا اباعبدالله من از جمله دوستان شمایم و در روز قیامت در نزد
جدت گواه باش که بر سر کوی تو کشته شدم فردای قیامت مرا در میان شهیدان کوی خود طلب کن پس
جلادان آن نومسلمان را گرفته شهید کردند و دیگر آنکه چون یزید اهل عصمت و مفاتیح رحمت یعنی آن
معصوم زادهها را در مجلس خود حاضر کرده پاره کفریات و حرفهای خبیث از آن پلید خبیث ظاهر گردید
حضرت سیدالساجدین ع تاب نیاورده بعضی از انها را جواب فرمود یزید پلید از سخنان او در غضب شد
و جلاد را طلبید گفت این بیمار را به پدرش ملحق گردان اهل عصمت فریاد و خروش و فغان برداشتند و ماتم
ایشان تازه شد و چون جلاد بر روی سینه ام کلثوم رسید و پیر دو دست او را گرفت و رو به یزید کرد
و گفت ای لعین معاویه دست از این کودک بردار بخدا قسم که بغیر از این کودک کسی دیگر نمانده که محرم دختران
پیغمبران باشد ای یزید از خدا بترس و بر ضعیفی ما رحم کن ای یزید آنچه کرده بس نیست تو را و مانند
این سخنان بعجز و زاری و التماس می گفت ما هیچ با آن ملعون فی الجمله فایده نمیکرد و پیوسته اشاره بجلاد
مینمود که او را ببرد و بقتل رساند و هر یک از اهلبیت رسالت بعجز و زاری می کردند تا آنکه زینب خاتون
مادر یتیمان و داغ دیده از غم شهیدان رضی الله عنها از جای بر خواست و بر روی سینه و گفت که اگر
او را بقتل رسانید اول مرا بکشید اول مرا بکش اول مرا بکش و ام کلثوم نیز روی بجانب مدینه کرده و بصدای
بلند گفت اُنادیکَ یا جَدّاهُ یا خیرَ مُرسَلٍ حُسَینُکَ مَقتولٌ وَنَسلُکَ ضائعٌ

ای جد بزرگوار حسینت را کشتند و میخواهند که نسل او را از روی زمین بر اندازند چون یزید پلید این حرف را شنید لرزه
بر اعضایش افتاد و گفت دست از وی بردارید ای برادر هرگاه کم زبان گوینده لال باد و گوش شنونده کر هر کرا رحمت
کنند تماشا کر بر ای سینه و خدا رحمت کند یکی از علما را که چه نیکو گفته است در ان جا که می گوید یا لَیتَ صَمّا
صَمَّ قبلَ اَن قَرَعَت اُذُنی لِسَبیِ بَناتٍ هاشِمیّاتٍ یعنی ای کاش که سوراخ گوش من بهم
میامد و گوش من کر شده بود پیش از آنکه شنوانیده میشدم که دختران فاطمه زهرا را اسیر کردند ای بحر خوارزمی
اسیر کردند آه آه مُکَشَّفاتٍ عَلَی الأَقتابِ حاسِرَةً مَصفُودَةً بِجُسُومٍ عَمیمٍ ثابِتٍ
همه ایشان سر برهنه پا برهنه و بی چادر و مقنعه بر جهازهای شتر سوار شده اند و بدنهای نازنین ایشان را بر ریسمان
ها و زنجیرها بهم بسته بودند اول زینب خاتون و سکینه را بهم در یک ریسمان بسته بودند و ام کلثوم و حضرت سکینه را
چهار را به یک ریسمان بسته بودند و همگی انها را به ریسمانی بر یکدیگر بسته بودند و چون امام زین العابدین ع نزد یزید
را فرمود ای یزید تو را بخدا قسم میدهم که اگر حضرت رسول ما را باین حالت ببیند چه خواهد کرد و بتو چه خواهد گفت
حاضران از شنیدن این کلام و مشاهده این احوال بگریه در آمدند و صدای گریه آل ابوسفیان نیز از خانه یزید
بلند گردید ای برادر گریه کن مثل ثکلی یعنی زن بچه مرده قال الله تعالی یا داودُ نُح علی خَطیئَتِکَ
کالمَرأَةِ الثَّکلی علی وَلَدِها چون طاقت ایشان و صبر ایشان کم است لهذا بیخود میشوند و گریه
صدا دار از پرده جگر می کشند پس ای برادر چنان گریه کن و ناله و زاری عادارد شده که چون نزدیک به
روز عاشورا رسد آن شکنجه حرام زاده ولدالزنا امر کرد که پرده نشینان حجله عصمت و سلسله علیه حضرت رسالت
را حاضر گردانند که ایشان با هر یکی تماشا نمایند و اولاد و اعیان و اصحاب چون همه در پیش آن ملعون حاضر شدند آن شروع
کرد بنظر کردن بایشان و پرسیده می پرسید که این زن کیست و او را جواب میگفتند که هذِهِ اُمُّ کُلثومِ الصُّغری
وهذِهِ اُمُّ کُلثومِ الکُبری وهذِهِ رُقَیَّةُ وهذِهِ الصَّفیَّةُ وهذِهِ اُمُّ هانی بَناتُ
امیرالمؤمنین ع ایشان دختران امیرالمؤمنین اند که ام کلثوم کبری و ام کلثوم صغری را از فاطمه داشت

دل بر زمان را از و بگران پس آن ملعون دختر را دید که سر پدر او عم زمان است پرسید که مَن هذه این دختر کیست
گفتند هٰذه سکینة بنت الحسین پس آن ملعون ملتفت شد به سکینه خاتون گفت ای سکینه دختر حسین است
گفت آری سکینه دیگر نتوانست ضبط و خود داری نماید گریه گلوی او را گرفت و آنقدر گریست که نزدیک بود
هلاک شود یزید پلید گفت ای سکینه چرا این قدر گریه می کنی گفت چرا گریه نکنم و حال آنکه چادری و مقنعه ای
نیست ندارم که روی خود را از تو و از هم نشینان تو بپوشانم در آن وقت گریه بر یزید ملعون زور آورد و گفت
خدا لعنت کند ابن زیاد را که در کار پدر تو تعجیل کرد و دنیا و آخرت خود را بر باد داد پس یزید گفت ای
ای دختر حسین ع ابوک الذی کفر حقی و قطع رحمی و نازعنی فی ملکی پدر تو کفران حق
من نمود و قطع رحم کرد با من و در سلطنت با من منازعه کرد و خود را به کشتن داد سکینه خاتون گریست
و گریان گریان با نهایت فصاحت و بلاغت جواب آن ملعون را باز داد که یا یزید لا تفرح بقتل ابی
فانه کان مطیعا لله و لرسوله دعاه الیه فاجابه و سعد بذلک و ان لک
یا یزید بین یدی الله مقاما یسئلک عنه فاستعد للمسئلة جوابا و انّی لک
الجواب ای یزید خوشحالی مکن به کشتن پدر بزرگوار من به درستی که او مطیع خدا و رسول خدا بود و خدا او را خواند
و اجابت نمود و نورانی شد ای یزید پیش از این طولانی نزد خداوند قهار که از تو باز خواست خواهد نمود و مهیای
جواب باش و کجا است از برای تو جواب پس سیده زنان گریه آورد [illegible] و اهلبیت یعنی جناب زینب خاتون رضی الله
عنها رو به یزید کرد و گفت [illegible] زبان خود را [illegible] پرده نشینان و دختران رسول خدا را اسیر کرده
بجا و [illegible] شهر به شهر می گردانی و [illegible] روی [illegible] ایشان را نامحرمان دیدند [illegible] نظر
نمائی و [illegible] سر [illegible] چوب [illegible] سید جوانان اهل بهشت [illegible]
گاه [illegible] آرزو خواهی کرد که کاش دست [illegible] خشکیده بود و مرتکب جنایات [illegible] نشدی
بودی و آرزو خواهی کرد که کاش از مادر متولد نشده بودی و مرتکب استیصال ذریه احمدی و عترت محمدی نشدی

خاتون
ای دختر ~~[illegible]~~ را به جاریه بخش گفت ای یزید این دختر را به من کنیز بخش و اشاره به فاطمه دختر امام حسین کرد
کرد فاطمه از شنیدن این سخن بر خود بلرزید و به دامن عمه خود زینب خاتون چسبید عمه اش او را تسلی داد و به شامی گفت که
ای ملعون می خواهی دختر محمد مصطفی را به خدمت کاری بگیری تو و یزید هیچ یک اختیار چنین امری ندارید یزید گفت اگر خواهم
توانم کرد زینب خاتون گفت [illegible] مگر از دین رسول الله بدر روی [illegible] یزید در غضب شد
و گفت با من چنین سخن می گوئی پدر و برادر تو از دین بدر شدند زینب خاتون گفت به دین الله پدر و برادرم و جد
یافته و هدایت کننده گان بودند و تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید به برکت ایشان خواهد بود تو اکنون به سلطنت
مغرور شده ای هر چه می خواهی می کنی [illegible] دیگر باره آن شخص را اعاده کرد یزید گفت ساکت شو خدا تو را مرگ دهد و برود
دیگر ملعون از [illegible] چون [illegible] و فصاحت سکینه خاتون را شنید او را [illegible] و گفت یا امیر هب لی
من الغنیمة هذه الجاریة تکون خادمة عندی ای امیر این دختر را از غنیمت به من بخش
که کنیز و خدمتکار من باشد چون سکینه خاتون آه و واویلاه و والهفاه [illegible] آن زندیق شنید دوید دامن عمه را
گرفت و به دو دست چسبیده فریاد کرده که یا عمتاه أتری نسل رسول الله مما لیکا لاولاد الادعیاء
عباء العمة [illegible] ام کلثوم [illegible] ملعون کرد [illegible] اسکت یا لکع الرجال
قطع الله لسانک و اعمی عینیک و ایبس یدیک پس گفت ای مرد ملعون خدا زبانت را قطع کند
و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک نماید هرگز نمیشود که نسل پاک پیغمبر خدمتکار اولاد زنا باشند
جواب داد که دست [illegible] عترت رسول الله خدا کند که [illegible]
ورد کار کردی [illegible] راوی گوید [illegible] هنوز سخن [illegible] تمام نشده بود که [illegible] مبتلا شد
پس ام کلثوم گفت الحمد لله که خدا تو را در دنیا عقوبت کرده پیش از عقوبت آخرت و این جزای کسی است که متعرض حرم رسول الله شود

حجر گوید اری اری باید چنین باشد بجهة انکه این سادات عالی درجات و این مجموعهٔ خیرات و برکات
رضوان الله علیهم زنان و دختران عالی مقدارند که مجموع کمالات انبیا و مرسلین علیهم السلام نسبت بکمالات
ادم مانند نسبت ذره است بر کل عالم و اگر او از فرض در مقام شفاعت ابلیس بر آید حق تعالی شفاعت او را
در حق او قبول میکند چه جای عاصیان ذریهٔ ادم چنانکه حق تعالی حضرت فرمود که لو قمت فی المقام المحمود
لشفعت فی خادم حکم یعنی اگر باستیم در مقام محمود که مقام شفاعت است و شفاعت کنم نزد خدا
یهود و نصاری را او بر کافران را که از دین تمام خارج شدند البته خدا قبول میکند پس چگونه میشود که کافری
بر زبان او نظر کند و کور نگردد و با منافقی خواهش کنیزی ایشان نماید ملال نشود ملحدی بجهة او نباید با ایشان
سخن گوید نعوذ بالله از غضب خدا در حق ایشان چاره نماید و با جمله بسیاری از آن اشرار در دنیا نیز بعقوبتی
مبتلا شدند از انجمله در اخبار امده که هر یک از ان کافران نسناس و منافقان حق ناشناس بجا صدق عمر بکر عمر
در جهنم هر که در صحرای کربلا حضرت امام حسین علیه السلام دشنام داده بود لال شد و هر که بدن مبارک انحضرت را دیده
بود کور شد و هر که سنگی انداخته بود سنگ شد و در روز حرب کربلا قریب بصد نفر زهره ایشان ترکید و بجهنم
واصل شدند از جهة گرمی افتاب و امدن بادهای صعب و سایر امور عجیبه و هر که بحربگاه کربلا شد و خندیده
ببیماری گرفتار شدند که دو لنداشتند و بهمان حالت پیش عثمان برادرش محشور شدند و هر که کف زده بود و خنده کرده بود
مفلوج شد و هر که بعنوان لشکر و تماشا امده بود بیمار شدند و تمام چشمها بیرون امده و بعضی از ایشان
فجاء مردند و بدرک واصل شدند و هر که در کربلا شراب زهرمار کرده بود بعلت استسقا دوم مبتلا شدند
و حکایت ان از حد بیرون است غلامی از ابن زیاد فخر میکرد در مسجد الحرام بکشتن امام حسین علیه السلام چون بیرون
امد سنگی از آسمان بر سر او خورد و بجهنم واصل شد و غلامی دیگر از ان ملعون در اخر خندید و خوشحالی کرد دیوار

برسرکی

برسرکی فرو امد و بجهنم واصل شد و غلامی دیگر نیز خندید عقوبت فرح او را گزید در حال بو کردن مرد در جهان اوز
غلامی دیگر خندید بچاه افتاد و در درک در نزد اقای ابن زیاد رفت راوی گوید که از اهل اعیان قریب بچهار هزار
نفر بهمان حالات مختلفه بجهنم واصل شدند الحمد لله عبد الله ابن رباح قاضی گوید که از نابینائی سؤال کردم از علت
کوری او گفت من با نه نفر رفیق بودیم در کربلا شبی در خواب دیدم که حضرت رسول خدا صلعم در صحرا نشسته مغموم و مهموم
و غمگین و محزون و استین جامهٔ مبارک خود را بالا زده بود و حربه بدست مبارک خود داشت و نطعی در پیش روی
مبارک انحضرت افکنده بودند هر اکسان به نزد انحضرت بردند ملکی در بالای سر انجناب ایستاده بود و شمشیری
از اتش در دست داشت و ان نه نفر رفیق مرا نفس را بینید و انشمشیر را بهر یک از ان نه نفر میزدند اتش در او میافتاد
و میسوخت و باز زنده میشدند چون این حالت را دیدم بدو زانو امدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام مرا
نگفت ساعتی سر بزیر افکند پس گفت ای دشمن خدا حرمت من ضایع کردی و عترت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم
یا رسول الله من شمشیری نزدم و نیزه نزدم و تیری نینداختم حضرت فرمود که راست گفتی ولکن در میان ایشان
بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیاد کردی نزدیک من بیا چون نزدیک رفتم طشتی پر از خون نزد انحضرت گذاشته بود
پس فرمود که این خون فرزندم حسین است و از ان خون دو میل در چشم من کشید چون بیدار شدم نابینا بودم و بدانکه
در ان احتمالی بعضی از انکافران را از راه اب بالتمام قرینه مثل قوم نوح نظیر انکه در این امت ان کافر است که در این
حدیث مذکور است یعقوب ابن سلیمان گوید که در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی بما داخل شد و ما سخن حضرت
امام حسین را میگفتیم که مجلس در انجا بود که ببلائی مبتلا نشد الغرض گفت تمام شیعیان شما دروغ اند
از انجماعت بودم و ببلای مبتلا نشدم چون ما این سخن را از او شنیدیم از گفته خود پشیمان شدیم در انحال نور چراغ کم
و روغن ان نقط بود ان مرد بنور دست دراز کرد که فتیله را اصلاح کند اتش در دست او افتاد در جمیع
بدنش شعله کشید پس خود را در اب فرات انداخت چون سر در اب فرو میبرد اتش در بالای اب حرکت میکرد
و منتظر میبود که ان ملعون سر بیرون اورد چون سر بیرون میاورد اتش در بدنش میافتاد و بهمین حال بود تا بجهنم واصل

الا لعنة الله على الظالمين الذين يصدون عن سبيل الله ويبغونها عوجا وهم بالآخرة
هم كافرون فانا لله وانا اليه راجعون يا من يكفي من كل شيء ولا يكفي منه شيء صل على محمد
وآل محمد واكفنا ما اهمنا وما اغمنا من امر ديننا ودنيانا وآخرتنا انك على كل شيء
قدير مجلس یازدهم در بیان مرجعیت اهل‌البیت علیهم السلام از شیعه ... و در آن مجلس ... دو فصل است
اول الخطبة اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن العصابة
التي جاهدت الحسين وشايعت وتابعت وبايعت على قتله اللهم العنهم جميعا بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي شرح صدورنا بمحبة الحسين ونور قلوبنا بولاية الحسين وعجن موادنا بماء
مودته وخلق فؤادنا من فاضل طينته ثم جعلنا من انصاره والمقيمين عزاه والمحبين لاو
ليائه واللاعنين عداه الذي هو الرحمة الواسعة والكلمة الجامعة الذي هو الاسم الاعظم
وهو القطب لجميع العالم الذي قال في حقه النبي الكريم مرحبا بمن فديته بابراهيم الذي هو
المشهور في الخضراء والمشهور في الغبراء والمشهور في الدنيا والمشهور في العقبى جهدت
الجبابرة والملوك على اطفاء نوره واخماد ذكره فابى الله لذكره الا علوا ولنوره الا ضياء
وتماما ولو كره المشركون العجب ثم العجب من هؤلاء المنافقين الذين يشهرون بحضرة
الخالق يقرؤون كلام المجيد ويقتلون كلام الله الناطق يطوفون بالبيت الذي هو
كعبة الخلائق فيا اخواني المؤمنين اتعجبون من هؤلاء المجرمين انهم يظاهرون اعداء
الدين ويبادرون الى قتل امام المؤمنين ايستكثرون وابن الامية واسنا صلوا تسئل الا
من دم البعوضة يسئلون ويقتل الحسين وآله لا يبالون وصيد الحرم في الحرم يقتلون
واولاد النبي كالغنم يذبحون يتركون اذية اهل الذمة ويجترون على قتال اهل العصمة
يلاحظون حرمة الصحابة ولا يحافظون القرابة يحترمون اولاد الزنا ويقطعون نسل سيد الا
نبيا

نبياء يدعون انهم العرب العربي فكيف عموا وصموا عن المودة في القربى يقرؤن القرآن
والقرآن يلعنهم ويطوفون بالبيت والبيت يلعنهم فويل لهم ثم ويل لهم يجيئون الى البصرة
مع فلانة ويقاتلون عن جانب يزيد وابن مرجانة ولا يمشون خطوة لاهل العصمة والطا
هرة لا لفاطمة المظلومة ولا لاولاد فاطمة لا والله ورب الكعبة انهم ما قبلوا الاسلام
والنبوة ولا الوحي والرسالة وكان قلبهم عن ذلك عميانا وصما وليزيدن كثيرا منهم ما
انزل اليك من ربك طغيانا وكفرا عموا وصموا ثم تاب الله عليهم ثم عموا وصموا بل هم يا
نهم بعد كفرهم مسلمون كذبوا والله انهم بعد اسلامهم كافرون قاتلهم الله انى يؤفكون فتبا
لهم ثم تبا لهم وتعسا لهم ثم تعسا لهم ونسئل الله القهار الجبار ان يشفي قلوبنا بلعنهم لعنا
وعذابهم عذابا انهم كانوا لا يرجون حسابا وكذبوا بآياتنا كذابا وكل شيء احصيناه كتابا
فذوقوا فلن نزيدكم الا عذابا ونستدعي منك يا الله المحمود في كل فعاله ان تصلي على محمد
وآله وان تغضب على مبغض محمد وآله ما دام تكون العمريون من اهل السجين في اسفل
درك من الجحيم والعلويون من اهل العليين في اعلا روضات جنات النعيم سپاس وستایش
خداوندی را سزاست که روشن کردانیده سینه‌های ما را بمحبت امام حسین ع و منور کردانیده دلهای ما را بدوستی و ولایت
امام حسین ع و سپاس و ستایش معبودی را سزاست که خلق فرموده اصل وجود ما را از فاضل طینت او و خمیر کرده ماده ما را بنور
ولایت او پس کردانیده است ما را در دنیا از عزاداران او و دوستان او و دوستان دوستان او و از لعن کنندگان
کان بر دشمنان او ... الحسین که اوست رحمت واسعه و اوست کلمه جامعه الحسین که اسم اعظم و قطب جمیع عالم
است الحسین که مشهور است در آسمان و مشهور است در زمین و مشهور است در دنیا و مشهور است در آخرت و

و جباران و ظالمان کوشش کردند که نور او را خاموش کنند و ذکر او را برطرف نمایند و خداوند الحق دماغ
ایشان را بر خاک مالید و ذکر آن حضرت را بلندتر و نور او را روشن تر گردانید و بعضی از منافقان و دیگر
بر آن بد دینان که استهزا می کنند بخداوند عالمیان با آنکه قرآن میخوانند و قرآن ناطق را که حسین بن علی است
می کشند و در کعبه حج می کنند و کعبه حقیقی را که خداوند عالمیان آن را قبله اولین و آخرین کرده است
خراب می کنند و اعانت می کنند بکسانی را که ایشان دشمنان خدا دین و معارضه می کنند بقتل معصوم
که ایشان اند امام مؤمنین پس خشنودی بنی امیه را بسیار می کنند و نسل پاک بنی هاشم را در زنجیر و رشته
می کنند ای برادران تعجب نمیکنید از این بدبختان که نمیدانم چه قدر احمق و بی عقل اند یا آنکه چه قدر
کافر و منافق و بی دین ملعون اند یا آنکه چه قدر مکار و حیله و مزور که با ابلیس در تلبیس موافقند که از خون
پشه مسئله می پرسند و از کشتن حسین بن علی باک ندارند و صید حرم را صید در نمی حرم می کشند و اولاد
سید انبیا را مانند گوسفند سر می برند ترک می کنند از راه بد و بر اهانت اهل ذمه را و لکن بجرأت تمام
بر قتال ائمه علیهم السلام می کوشند حرمت ابوبکر و عمر را میدارند که ایشان روزی بخدمت پیغمبر رسیده اند
و حرمت حسن و حسین را نمیدارند که ایشان از پیغمبر بیرون آمده اند و احترام میدارند و اولاد زنا را اما
قطع می کنند نسل حضرت سید انبیا را ادعا می کنند که ما نیز عرب عربی و نمیدانم که چرا کور و کر شده اند
از آیه مودة فی القربی قرآن میخوانند و قرآن نعت میکنند ایشان و در کعبه طواف می کنند و کعبه
طعن میزنند ایشان را وای بحال ایشان و بد حال ایشان بهشت و جهنم جای ایشان قسم بخدا که ایشان نه امت
پیغمبر اند بلکه فی الواقع شیعه اند از برای ابوبکر و عمر برای آنکه همراه عایشه تا بصره بیایند و از برای یزید و معاویه
و یزید پلید قتال می کنند دیگر هم همراه خاتون قیامت و بضعه حضرت رسالت سیدة النساء فاطمه زهرا در

اعتقاد

اعتقاد حق حقوق ز ذکی و غیره می کنند و تحقیق کلام الله عثمان المغصوبة مظلومه می نمایند بلکه سر مبارک
حسین را دور می برند آه و در شهرها بر سر نیزه نام می کنند و مطلع منافقی تنگ شوند و کسی از ایشان بر شهید مظلوم
آه نمی کشد و کسی گریان نگردد و چگونه پیغمبر و در باب ایشان نظر می کند که از شمشیرهای ایشان خون اهلبیت او جگر پاره گشت
خدا و نفرین ملائکه بر ایشان باد به هر دو کار که به قسم که آن منافقان هرگز قبول نکردند اسلام را و ندای ایشان و نه
قرآن را و معارف ایشان در اسلام و ایمان خالص بلکه آیات قرآن باعث زیادتی کفر ایشان شده مخزی می کنند که ما بود از
کو مسلمان نشدیم دروغ می گویند والله بعد از اسلام ایشان دوباره کافر شدند و در ظاهر لباس اسلام پوشیدند تا انتر
نکار فرمایند اعدا و تا رأسه با جمادی الاول در بهر و ادعد و جای دیگر داشتند و از خدای جبار و قهار رسول اکرم علیه السلام آنکه
شفا دهد سینه ما را بعث کردن اکافران و کافر بعث کردنی بعد از لعنت کردن و بر پای کردن عذاب ایشان را
عذاب کردنی بعد از عذاب کردنی و بآنکه صلوات فرستد بر محمد و آل محمد باینکه غضب کند دشمنان محمد و آل محمد
مادام که را کسی میشوند در اسفل درکات جهیم و را کی می شوند اهل علیین در اعلا درجات جنات النعیم و از حدیث
نبوی منقول است که مَنْ قَتَلَ عُصْفُوراً عَبَثاً جَاءَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَهُ صُرَاخٌ عِنْدَ الْعَرْشِ یَقُولُ
یَا رَبِّ سَلْ هٰذَا فِیمَ قَتَلَنِی مِنْ غَیْرِ مَنْفَعَةٍ یعنی هر که گنجشک را عبث بکشد روز قیامت فریاد کنان نزد
عرش آمده گوید خداوندا بپرس از قاتل من که چرا عبث مرا کشته و از حضرت صادق آل محمد روایت شده که
مردی بود در میان بنی اسرائیل و عبادت می کرد روزی مشغول عبادت بود ناگاه دید که دو طفل خروسی را
گرفته اند و پرهای او را می کنند آن خروس صیحه میزد و فریاد می کرد لیکن آن عابد مشغول عبادت خود شد و ایشان را
نهی نکرد و بفریاد آن خروس نرسید پس خداوند تعالی زمین را امر کرد که آن عابد را از پای فرو برد و حال فرو خواهد رفت تا روز
قیامت و در حدیث دیگر فرموده که شکار ماهی در روز شنبه بر بنی اسرائیل حرام بود و فوجی باغی شدند و در روز
شنبه شکار کردند و حق تعالی ایشان را الصورت ممسوخ مسخ نمود بعضی را بوزینه وای برادران ظاهر است که

[illegible]

هرگاه قتل گنجشک بی باز خواست نباشد پس خون مؤمنان و مسلمانان که نزد خداوند عالمیان چون ملک مقرب بلکه
عزیزترند چگونه پامال کرده و بالاتر از آن هرگاه کسیکه شاه مرغان و امام مؤمنان و امیر مسلمانان یعنی حسین بن علی
و نور دیده پیغمبر و ما صلوات الله و سلامه علیه که یک پر و ارش جمیع آسمان های مخفی کاینات است و یک پرواز
ش همه زمین های مخفی کاینات است و اگر یک جانب بالا میل کند کام اولین روح ضریح هفتمین است و کام دومین
در عالم ملکوت و کام سیمین در عالم جبروت و پروازش عقل اول است چنین کسی را بکشند و پر و بالش را بکنند
آه آه و سر او را در پیش روی حضرتش از بدن جدا نمایند و در نزد حضرتش در خون محو پر و بال زنند نمیدانم حال
قاتلش روز چه خواهد بود و اگر آن شهید مظلوم در روز قیامت آه با سر بریده به نزد عرش اله آید و سر مبارک خود را
بدست گرفته بر قائمه عرش بچسبد و فریاد برکشد که الهنا رحیما روا میفرمائی بزرگوار پسری از زنان تنها چنین کرم
کردم که مرا کشتند و بچه جهت مرا زجرها نمودند آه و بچه گناه سرم را بریدند و به نیزه کردند و در شهرها گردانیدند
و بچه جهت سنگ بر جبینم زدند و نعش مرا سنگ باران کردند نمیدانم حال ظالمان در چه خواهد بود ای برادران
خدا رحمت شما را اگر برای مظلوم گریه کنید و خدا رحمت کند شیخ عارف ما را که با دل پر درد و سینه پر غم چه
نیکو گفته است در این جا که می گوید که آه فهی لم تحو السماء بنظره نعلم اخوك وانت اکبر فها
انا مفتقم منکسر لمن ترى يا من يرى ولا يُرى والهفاه بر مظلوم غریب در وقتیکه در میان
خاک و خون افتاده بود و بخون خود غوطه میخورد و روی بر خون داشت جانب آسمان کرده و با خداوند خود مناجات
می کرد و می گفت خداوندا میدانی احوال مرا و می بینی که این ظالمان چه میکنند با من و تو اجل و اکبری از این که
انتقام مرا از این ظالمان بکشی و البته وعده که با من کرده و فا خواهی کرد اینک من وفا بعهد و وعده خود
نمودم و در راه تو کشته و بخون خود آغشته شدم فواحزناه سیدی مجدا فرتبك فان السکینة
اما تری على ذا الحیاء عیانا ان الظما شوی فوادی وقد دلی آه بعد از آنکه آن شهسوار معرکه

سر آنحضرت را در ذوالجناح بر زین بلند کردند آن زبان بسته سراسیمه شیهه زنان بسوی خیمه های حرم روان شد زینب خاتون
سکینه خاتون را فرمود که نگاه کن ببین که شاید برادرم شربت آبی آورده باشد که دختران تشنه اش بر ایشان بخورد فاطلعت
فعاینته خالی صاحت وفاك واشقاء خالی فحتفها يعثون بالاذيال کل تشق جیبها
سکینه خاتون نگاه کرد دید که ذوالجناح خالی و بی صاحب بجوش آمده شیهه کنان مایه دی میجهید و فریاد زد که وا ویلاه
پدر بزرگوارم را شهید کردند و مرا یتیم نمودند زینب خاتون چون این سخن را شنید بیکمرتبه از خیمه بیرون دویدند و دامنهای
مهای ایشان پیشانهای ایشان می چسبیدند و دختران بر سر ذوالجناح دویدند و چون او را با آن حال دیدند همه
خاک زدند چه گویم که چه حال بر ایشان روی داد ثم قرون عن قلوب طائرة اذا العدى على الخيام
غابرة ثم سبونك لنساء الطاهرة مع حيا جمع سبيا ما جرى برادران آن ظالمان
رحمت نشد بر خیمه های اهل بیت بجهة غارت اموال و اسباب و اسیر نمودن زنان و حرم محترم سید مظهر در آن وقت
اهل بیت در روی خوف مانند بیدی می لرزیدند و مرغ دلهای ایشان از ترس و خوف پریده دل در بر ایشان می طپید
بر ایشان را اسیر نمودند آری که هرگز مثل آن کوار شده بود و اسباب و اموال و خیمه های ایشان را غارت نمودند
فلو ترى الاقناع تهب وحوه على التراب تنحب وتسلبون قرطها وتضرب حرب آرى
من عیزهم ما صدری ولو ترى الاسواد تقصم اوا ذنا بالقرط حفا تحرم لاکم فیمن
خلد بلغهم بادلهم وقبل ذاك لا يرى ای برادران بخدا قسم اگر حاضر بودید در آنجا میدیدید که مقنعها
از سر زنان حرم می کشیدند و معجرهای دختران رسول خدا را که چادر می کشیدند و لباسهای ایشان را می ربودند و ایشان را
با تازیانه و نیزه میزدند بنحویکه هیچ ظالم بر حیوان نمیزد و نمی دیدید مگر دستبندها که با گوشواره که از گوش اهلبیت با گوش
می کندند و می بردند آه چه بسیار صورت اطفال و زنان اهلبیت که سیلی بر آن میزدند و کبود بود و روی بدن ایشان

بود کرزنا محروم بوشد وقبل از آن احدی آن را نمیدید ثُمَّ سَخَرجن للحسین الطاهر وقلب كل في
جناح طائر بواد الوجوه للنواظر مكشفات فلذرن النعر پدر از آن زخمها رو
بقتلگاه رو ... بر نعش مظلوم پاره پاره آمدند در حالتی که دلهای مبارک ایشان می طپید و بر در زمین ... وارد دهشت
واضطراب وشدت مصیبت همه روهای کشاده پرده و موی پریشان حتی حسین ضارحات في الفلا
الفتنة جسما من الرؤس خلا صحق علية وقتيل كربلا ولهفنا حامي الحمى علي الثرى زیا
کنان آمدند بر سر بالین آن کشته و با سینه چاک چاک آمدند چون او را با آن حال دیدند صیحه زدند و خود را بر زمین انداختند
وصدای واحسینا و واقتیلا کربلا و واغوثاه بر آوردند و می گفتند ای پناه ما و ای حمایت کننده ما وای بزرگ
و سید ما شد حمایت و رعایت تو یا حبیب حیدر والمصطفى وال المتکلین الشرفا ویا
جریحا یا ذبیحا من قفا ویا طریحا في الفلا معفرا ای حبیب حیدر کرار و احمد مختار و اهلبیت
اطهار والمجروح مذبوح از قفا وای کشته و افتاده شده در بیابان کربلا ویا فریدا یا غسیلا
بالدماء ویا طریدا یا قتيلا بالظماء وهو يرى ماء الفرات فلا ظمى ويا شنيع
اللحم مكسور القرای وای غریب بیکس ما وای غسل داده شده بخونهای زخم خود و ای بیکس از وطن آواره
آه والیتاه تشنه که میدیدی آب فرات را که در زمانیکه بسیار روصافی بود و بتو شربتی ندادند وای کسیکه گوشت
بدن و استخوان اعضای تو را پایمال سم اسبان نموده و بر هم شکسته اند آه آه بقتل من آبان منك راسا
سكا ومن بجرد الصافنات داسكا من الذين احمد وانفاسكا ومن لقتلك المشوم
شمرا آه می گفتند کدام ظالم سر مبارک تو را از بدن جدا کرده و کی تو را بسم اسبان پایمال نموده و کدام ملعون مشوم
تو را با تشنگی شهید کرد و انفاس شریف تو را خاموش کرد ثم سقطن مؤثرا للثير حتى تخضبن بجاثي

مجلس سید الشهدا و شهادت او

دی دمير مخضبات فقا بجثير وكان من ثوب الفلا تكفر پس همه خود را بر آن
نعش شریف و بهر لطیف انداختند و او را می بوسیدند و بخون او روها و موهای خود را خضاب نمودند
آن بدن پاره پاره را در بر کشیده در حالتیکه گرد و خاک آن بیابان او را پوشانیده بود آه فصل و یا بجگر آی
ای مقدم بیکی ...
ملتهم اهل عالم ترسم جزای قاتل روحون رقم زنند کهاره بر جریده رحمت قلم زنند ترسم کز این گناه که شفیعان
روز حشر دارند شرم کز کنه حلقی دم زنند آه از دمی که با بدن چون چکان زخاک آل علي چه شعله در آتش
علم زنند فریاد از زمان که جوانان اهلبیت گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند جمعی که از دم صف ماه نو
کربلا در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند دست عتاب حق بدر آید ز آستین چون اهل بیت دست
بر اهل ستم زنند از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیغ بر صید حرم زنند پس بر سنان کنند
سری را که جبرئیل شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل خداوندا اهل لعنت را که شوا ایشان ایشان سبب
ماشوند که امام حسین ما را کشتند و النعوذ جهان راه میروند و بمرتبه سهل می گیرند که گویا هیچ کار نکرده و یکبار
آن را ذکر نمیا زند بلکه از آن جا طرفیا نمی آورند و یکبار بر آن متاثر نمیشوند خدا حکم کند میان ما و النعوذ بهای
ای برادران در حدیث است که هر گاه عابدی نانه خروس را بشنود و او را یاری نکند حق تعالی امر میفرماید که او را
زمانی فرو برد تا یکی در روز شنبه لکن رهایی نکند حق تعالی او را بصورت ملا میمون مسخ کند آه ای برادران
نمیدانم خدا چه خواهد کرد با آنها که صدای العطش کودکان رسول الله را در صحرای کربلا شنیدند که در کربلا
از تشنگی فریاد می کردند و عجز و زاری زنان حضرت رسالت پناه را دیدند که از دست کفار مینالیدند دل ایشان
نسوخت و چشم ایشان گریان نگردید و ایشان را از دست کفار رها ننمودند بلکه سید الشهدا و اهلبیت او را
که هر یک کبوتران حرمند بمکر و حیله از حرم خدا که موطن اصلی ایشان است بدار ظلم کوفه آوردند و در آنجا

شنبه مسلمانان است

در یوم الجمعه که روز عید مسلمانان است در وقت زوال که وقت آرام مرغان و قیلولهٔ ماهیان است دو را با
اضطراب و حرکت در آوردند تا آنکه او را شکار کردند کسی از معصوم پرسید که مردی برون برده است کبو
تری را از کبوتران حرم یعنی حرم کعبه بسوی کوفه یا غیر آن چون است فرمود واجب بر او که برگرداند کبو
تر را بسوی حرم پس اگر مرده است بر او که قیمت او را تصدق کند پس ای برادر جراحت بسوزد و دل اندوه
بگیرد حضرت سید الشهدا را در ظهر روز عاشورا که در زمین کربلا بدست آن کفار گرفتار بود آه آه بهرچه
صفر معه که ای اهل کوفه آیا شما نوشتید بمن که بیا و اکنون که آمده ام کراهت دارید از من پس بگذارید که
من بمدینه جدم برگردم اصلا علی قبول نکردند آه آه تا آنکه آن کبوتر حرم را خون [illegible] را ریختند و بر و بالش را
بخون او آمیختند و علی اکبر و علی اصغر او را که فرزند او بود آب و دانه ندادند ایشان را تشنه لب سر بریدند
و پاره پاره کردند ای برادران خدا رحمت کند شما را که گریه کنید و خدا رحمت کند شیخ عارف را که چه
نیکو بنظم آورده است مضمون کلام شریف آنحضرت را که در صحرای کربلا با آن اشقیا فرموده که یا قوم ان
تقتلوا مقالی فرایتوا الحباب ذی الحجال فقد هلکت من الظماء اطفالی لا تمنعوا
فی جاری الماء اخوتی الیوم ایکم [illegible] و دو نفر از برادران و برادرزادگان و فرزندان مرا
کشتید و حال اراده کشتن من دارید و اگر مقتول [illegible] کشید که شکوی مرا پس از خداوند قهار رحم بترسید
و بتحقیق که کودکان من از تشنگی هلاک شدند و مرا از این آب روان جاری منع میکنید و بگذارید که
این اطفال و زنان تشنه و گرسنه یکجرعه را که در نسل پیغمبر [illegible] مقدار آب بچشانم که جگر ایشان از
تشنگی کباب است وان ابیتم فاذیقا ادجع بالاهل نحو یثرب لا تمنعوا اخاف ان
فلیت ان یصنعوا وان یفاد کل اهل اسرائی و اگر اباء دارید پس بگذارید که من اهلبیت

جدم ابرادرم

جدم را بر دارم و بمدینه روم و منع مکنید مرا که میترسم که کشته شوم و این بیکسان بدست اسیری روند ای اهل
کوفه مروت شما چه شد و رسم اسلام شما بکجا رفت آه آه در این زمان بلا جمعی ظلم پیرا اند محذرات هم امروز تشنه اند
خیمه حضرت زین العابدین بیمار است برای چه آب اهانتش و آزارش با جدای که [illegible] روز بنام [illegible] ثقلین
الشفیع روز قیام که رحم بر من و اطفال بی‌گناه کنید بالکل آه آه این جان من نگاه کنید [illegible] مرا از این
دیار روم و از این دیار بلا بسوی زنگبار روم گر مرا هدف ناوک بلا مکنید ز حد گذشت جفا [illegible] جفا
مکنید آه آه الشقیان که ساقی کوثر جدم باشد برای آب خراب تشنه جگر باشد و در روایت دیگر
آنحضرت فرموده مرا بگذارید که این بقیه اطفال که مانده اند بردارم ببلاد روم یا هند روم و جزیره عرب روم
لا اقل جد بزرگوارم را [illegible] و [illegible] فردای قیامت با او [illegible] نکنم و فعل شما را بجد حواله نکنم از این کلمات
غلغله از سپاه ابن زیاد بر آمد که بعضی زار زار گریستند و بعضی [illegible] خوردند و جمعی خاموش شدند و قومی
دشنام دادند اما شمر ذی الجوشن و شبث ابن ربعی و حجر بن الابجر لعنهم الله [illegible] آمدند و گفتند که قالوا
لم تکف عن الکلام لتوردن موردا لحمام ولن تنل جرعة الاوام حتی تموت
ظامیا مختفرا ای برادران [illegible] این گفتگوها و قصه [illegible] دریای آب با [illegible] شرب
[illegible] که ترکی تا آنکه لب [illegible] تشنه و خواهر زاده [illegible] که بعضی علما
برآنند ملعون باید و جای ایشان در اسفل درکات جهنم که [illegible] معرف بار و دیگر [illegible] ای برادر
که فقهای ما رضوان الله علیهم این مسئله را در کتب خود نوشته اند که هرگاه کسی بجریده مثل کارد یا شمشیر یا خنجر یا [illegible]
یا چوب بر مؤمنی زخم زند اگر بقدر آن است که پوست بدن او خراشیده شده باید یک شتر برای آن خراش دیه
بدهد یعنی خون بها بدهد و اگر [illegible] باشد که بعلاوه خراشیدن خون آلود کرده باید دو شتر دیه او را بدهد و اگر

پوست روی استخوان را بشکافد باید چهار شتر دیه آن را بدهد و اگر آن پوست را از روی استخوان دور کرده اند و استخوان
نمایان است باید پنج شتر دیه بدهد و اگر استخوان را از جایش بجای دیگر نقل کنند باید پانزده شتر بدهد و اگر کسی ضر
بتی بر فرق کسی زند که بام الدماغ یعنی مغز سر او برسد و لکن مغز درست باشد سی و سه شتر و ثلث شتر بدهد و هر گاه کسی در
زخم بزرگی زند و تا نه آید و زخم دیگر در میان آن زخمها زنند و هر سه بهم نرسد سه دیه از برای آن سه زخم باید
بدهد و اگر کسی را بکشد باید صد شتر یا هزار گوسفند دیه آن را بدهد پس ای عزیزان و ای دوستان نمیدانم که بر آن
کافران بیحیا و منافقان پر جفا چه لازم میگردد در وقتی که در صحرای کربلا آن گوشواره عرش خدا و سید جوانان
اهل بهشت یعنی حضرت امام حسین ع را بآنطور که شنیده اید که از پا در آوردند و آن همه زخمها که بر وی زدند آه
مگر نشنیده که چون امام مظلوم را محاصره کردند آه و واویلا قریب بدو هزار زخم بوی زدند و همه آن زخمها پیش
روی سینه انورش بود زیرا که پشت باشقیا نکرده بود و از آن که مدبران بیحیا نشاید و زخمهای بزرگ آن چهار
دو تا بود ای برادر جگر ما بسوزد و دل ما اندوه بگیرد و سی و سه زخم نیزه و سی و سه زخم شمشیر و چهار هزار
زخم تیر داشت و تتمه زخمها زخم سنگ بود از آن جمله وقتی که امام مظلوم را تیرباران کردند عامر بن طفیل
حرامزاده آه سنگی بر صورت مبارکش زد آه ای برادر دستم بریده باد که این عبارت نویسم و بگویم و بخوانم و چون
آن شهید مظلوم را غارت کردند عبد الرحمن بن جعیلی لعنة الله پیراهن آنحضرت را برداشت که صد و چهار
سوراخ داشت و بروایت حضرت صادق ع بغیر از تیر زیاده از چهار زخم شمشیر و زیاده از چهار زخم نیزه
بر بدن مقدس کریم او یافت شد اما تیرها آنقدر بآنحضرت زده بودند که گویا از برای پرواز کردن اوج سعادت
پر و بال بیرون آورده بود ای برادر جگر ما بسوزد و دل ما اندوه بگیرد نیکو که جای این زخمها در بدن مبارک
دو جا بود معلوم ما نشود که زخم بالای زخم و شمشیر بالای شمشیر و نیزه بالای نیزه و تیر بالای تیر زده بودند و جمیع بدن
مبارک او گویا که یک زخم گردیده بود و از آنقدر زخم که بر آنحضرت زدند که ضعف بر آنحضرت مستولی شد و دیگر

طاقت

طاقت بر سواری نداشت و عقیق است که بر پشت ذو الجناح قرار گیرد و ذو الجناح دیگر از کار مانده بود
و دیگر یارای حرکت نداشت [illegible] آه آه یا از زین گسسته بر زمین کربلا افتاد بلند مرتبه ای که
نصیب زمین افتاد اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد شفیع روز قیامت بخاک مسکن کرد زمین کرب و بلا
را بهشت آئین کرد آه آه حضرت سید الشهدا و نور چشم سید انبیا حضرت امام حسین ع جگر پاره بود و دل
ما پاره پاره شود در دریای خون غوطه میخورد آنحضرت گاهی برمیخاست و گاهی از تشنگی عاجز شده بر
زمین میافتاد و گاهی از شدت درد بیهوش میشد آه گاهی بهوش میآمد و گاهی چشم بر [illegible] و گاه
چشم بر زمین گشود ای دوستان زمان [illegible] آه آه که آسمان جا [illegible] شمر لعین جا
شمر لعین با دشنه خنجر کشید یا رب چه [illegible] خواهر کشی [illegible]
بر جفا و کافران بیحیا شمشیرها و نیزه ها و خنجرها کشیده و [illegible] پاره پاره کردند و زخمهای او
گشته آه آه دست مبارک او را [illegible] از بدن جدا کردند و اسب بر بدن مبارکش دوانیدند و استخوا
نهای سینه اش را شکستند و [illegible] دور [illegible] دانیدند آه
چون شاه دین خاک شهید کربلا [illegible] کربلا از غم [illegible] و طراحی حسین ع
را [illegible] تا نجف [illegible] کربلا آه در [illegible] عالم
[illegible] حضرت [illegible]
و باطنان [illegible] ای دوستان از [illegible] چشم [illegible] زخمهای آن بدن
نازنین [illegible] الامان [illegible] روح [illegible] افتاد
آه [illegible] افتاد و [illegible]
کسی [illegible] صد [illegible] حضرت امام حسین ع [illegible]
صد هزار [illegible] دوستان [illegible]

کو اینکه در کتب قصه و صورت نوشته شده همه از اقوال و دم سازیهای اهل است که برای اظهار شده میشود و باطنی
الفاظ اظهار شده است و تاویل انها بالخصوص میگردد   یاران غرائب کتب که حکایت عجز اضداد است و براه
و دلم هست که در خیال افتاده است   بر گرد عرش معرکه خواست جبرئیل   در آسمان بجلم کرد و نیان عزا
ست که لشکر اندر اینکه شاه دین حسین ع   ریحان هشت جنت و فرزند مصطفی است   جسمی که عالم است
طفیل وجود شان   بنگر بجای شان ز جفا و ستم جفا است   چون خون بود دیده زهرا که کشته است
گر جنع را ز دیده رود خون دل روا است   روزی که شد به نیزه سر سرور هداة   زین غم دریده جامه بهی
فخر کاینات   الشنه که بحر پر امواج غم   از شکهای عادیات بهمان گشت جون وفات جو کاه
عرش اعظم کرسی شدی نگون   میشد نگون سرادق افلاک شش جهات   کاش ای زمان که عرش
کسی نبود جون زینب سکینه ازواج طاهرات   خالی شدی عناصر افلاک منکسف   عقد وجوه
هست و اباء و امهات   در عالم که گشت بیا قبیها بپا   تا این زمان زرفته خلائق ع ارکت ازکی
وار حضرت امام جعفر ع منقول است که آنحضرت فرمودند که لو یعلم زائری و آتانی علی
ماله من الاجر عند الله تعالی لکان فرحه اکثر من جزعه و ما یقوم
من مجلسه و علیه ذنب و صار کیوم ولدته امه اگر بداند زایر من و
کرم کننده من که چه اجر است او را نزد خدا هر آینه می باشد فرح او بیشتر از جزع او و گریه کننده بر من
از جای خود بر نمیخیزد که بر او گناهی مانده باشد و می گردد مانند روزی که از مادر متولد شده باشد
بدان ای برادر از جمله وقایعی که باعث اندوه غم شیعیان و موجب گریه و ماتم دوستان میگردد جهل
بیت رجوع اهل بیت از شام بمدینه طیبه سید انام و الحق این حکایت متضمن مصیبت است
که خامه از تحریر آن حیران و زبان از تقریر آن سرگردان است و کیفیت این واقعه جانسوز
بنا بر روایت شیخ فخر الدین طریحی و دیگران با این نحو است که بعد از آنکه اسرای کربلا آمدند

خواب دیدن هند زن یزید

در شام بر جفا ماندند و در انجام سید مصطفی بلشان که بعضی را مذکور نمودیم شبی هند زوجه یزید دختر عبد الله بن عامر
خواب دید که درهای آسمان گشوده است و فوج فوج ملائکه نازل میشوند و در بر امام حسین ع می ایستند و میگویند که
السلام علیک یا ابا عبد الله السلام علیک یا ابن رسول الله ناگاه ابری از آسمان فرود
آمد و در میان ایشان مردی بود در نهایت نور وصف و غایت صباحت و حیا و روی او مانند ماه شب چهارده بود
و چون بر زمین رسید ظاهر شد و دید و خود را بر روی آن سر مبارک افکند و لب و دندان او را بوسید و بر او زار زار می گریست
یا ولدی قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعوک یا ولدی فاجدک رسول الله و
هذا اخوک الحسن و هذا ابوک علی بن ابیطالب و هذا جعفر و هذا عقیل و هذا
ن الحمزه و العباس ای فرزند گرامی کشتند ترا و نشناختند ترا و از آب فرات منع کردند ترا ای نور دیده
منم جد تو رسول الله و این است پدر تو علی مرتضی و این است برادر تو علی حسن مجتبی و اینها اند عموهای تو جعفر و عقیل
و حمزه و عباس و یک یک اهل بیت خود را می شمرد هند گوید چون این حال را مشاهده کردم خائف و ترسان و هراسان
و لرزان از خواب بیدار شدم نور در حجره را بنا سیدم که سر امام حسین ع در آنجا بود و دیدم نوری بر آن سر مبارک احاطه کرده که
به آسمان بالا میرفت پس رفتم که یزید پلید را بیدار کنم آنکه ناخبر نیابم او را در جای خود و یافتم یعنی کرد ملعون
را در خانه تاریکی یافتم که روی به دیوار نشسته و با نهایت حزن و اندوه و ذلت و ملال شده است و میگفت مالی و
للحسین بن علی مرا با حسین بن علی چه کار بود پس بر او داخل شدم و حکایت خواب را بر او نقل کردم غم او زیاده
تر شد و غصه اش بیشتر شد و سر در زیر افکند و هیچ جواب نگفت و چون صبح شد اهلبیت را طلبید و ایشان را لازم
احترام نمود و مخیر نمود در ماندن شام با عزت و احترام و رفتن به مدینه سید انام بسلامتی و اکرام اهلبیت که این
را شنیدند گفتند که اول میخواهیم ما رخصت دهی که بر او مصیبت و تعزیه امام حسین ع قیام نمائیم و در بعضی اخبار است
که شنیده زنان و گریه او گرنده جن و ملائکه و دختران بعض جناب زینب خاتون رضی الله عنها از یزید ولد الزنا
خواهش نمود که سرهای شهیدان را بجای خود نوشته آنکه هم قبول نمود و گفت آنچه میخواهید بکنید و رفته

زن برای ایشان خالی نمود پس جمعی زنان بنی هاشم و قریش که در شام بودند لباسهای سیاه پوشیدند و باتفاق حضرت
زنان کربلا در تعزیه داری کوشیدند و یزید امر کرد که سرهای شهیدان را در طبقها گذارده بمجلس اهلبیت آوردند در
حینی که مجلس ماتم منعقد بود و همگی زنان اهلبیت و بنی هاشم و قریش سرگرم مصیبت بودند که سرهای مبارک شهیدان
را داخل مصیبت خانه ایشان نمودند غلغله و زلزله بر اهلبیت افتاد و فغان از ایشان زبانه با آسمان رسید آه از نهاد زینب
خاتون سینه دردمند از جای بر جست و سر مبارک امام حسین ع را برداشت و روی مبارک خود را بر روی او گذاشت
و فاطمه بر خواست و سر علی اکبر را برداشت و بر سینه خود نهاد و سکینه سر علی اصغر را برداشت و بر دامن گذاشت
و مادر قاسم سر قاسم را برداشت و همگی موها از سر ایشان نمودند و بعضی دیگر سایر سرها را و این قدر بر رو
فرق زدند که بیهوش شدند و ولوله ها در آمدند و تا هفت روز افغان از دشت بلا و ساکنان کربلا نوحه و زاری
نمودند گاهی از تصور شهادتها و گاهی از غریبی و بیکسی خود ناله می کردند ای یار ای وای عزاداران وای از این
حقیقت و صد وای از این مصیبت درد که نور چشم پیمبر شهید شد دوران چرخ سفله بکام یزید شد زینب بشکوه
گفت های یا محمدا که خورشید آل علی ناپدید شد از بخت خویش داشته خود و مصطفی امیدوار بد شد از
آن ناامید شد صبح سعید آل نبی تیره شد چو شام بر اهل شام آه که چون صبح عید شد از درد و آه گریه ماتم داری
عزا کردن سیاه و دیده انجم سفید شد حاصل مباد کام تو ای چرخ افلاکی حاصل هم از تو کام یزید پلید شد
خاقان بالش مژه نه کی که روز حشر درهای خلد را مژه کاتر کلید شد و چون روز هفتم شد یزید پلید از ایشان
عذر خواهی کرد و نوازشهای بسیار نمود و با ایشان تکلیف ماندن در شام نمود اهلبیت ابا کردند و گفتند که میخواهیم
بسوی مدینه و محل هجرت رسول الله برویم پس یزید امام زین العابدین ع را گفت که هر حاجت داری از من طلب
کن حضرت امام زین العابدین ع فرمود که سه حاجت دارم اول آنکه سر پدرم را بمن ده تا که بکربلا برده ببدن
مبارک او ملحق سازم و اگر مشیت باری او را بمن نما که تا رخسار مبارک او را نظر بعجایم و با او وداع باز
پسین کنم دوم آنکه از جمال او برداریم دوم آنکه از غارت کرده اند بما رد نمائید سیم آنکه اگر اراده گستاخی

داری کسی را همراه زنان کن که طفلان پیمبر را بمدینه صلعم رسول خدا رسانند ملعون گفت اما در خصوص سر پدرت
امری است محال که از تو دیدم و تو هرگز دیگر او را نخواهی دید و اما آنچه را از شما برده اند من از مال خود شما عوض
میدهم حضرت فرمود که مال تو را نمیخواهم مال خود را طلبیدم بجهت آن بود که در میان آنها جامه هست که رشته او را
حضرت فاطمه بدست مبارک خود رشته است و مقنعه و قلاده آنحضرت در میان آنهاست پس آن ولد الزنا امر کرد
که آنها را رد کردند و بعلاوه دویست اشرفی داد و آنحضرت دویست اشرفی را گرفت و بفقرا و مساکین قسمت
نمود و بعد از آن یزید گفت که از آنچه تو گذشتم زنان و اهلبیت را بمدینه خواهی برد پس یزید اسباب سفر اهلبیت را مهیا
کرد و از برای ایشان محملهای زرین ترتیب داد و جامه های نیکو از برای هر یک بنحوی که لایق ایشان و فراخور مرتبه
بود حاضر گردانید و اموالی چند از برای فرح ایشان تقاضی نمود و ام کلثوم گفت که این مال العوض را خسته نیا
واقع شده میدهی که از من راضی شوید ام کلثوم گفت ای یزید چه بی حیا و چه بی شرم بودی برادران مرا کشتی و نسل
پاک رسول الله را منقطع نمودی و دویست دینار فی قدر دنیا را با سینه بعوض آنها نزد بدین کیفیت کشته شده و از
جهت تشنیع مردم با امام زین العابدین ع گفت خدا لعنت کند پسر مرجانه را اگر من بجای او می بودم امام حسین ع را هر چه
از من طلب می کرد اجابت می کردم و اگر خواهش می کرد که فرزندان مرا بکشد قبول می کردم و هرگز بکشتن او
راضی نمیشدم یا علی پیوسته باید که نامه های تو بمن برسد و هر حاجتی و مطلبی که داشته باشی از من طلب نما که
باجابت مقرون است پس مقرر نمود که شخصی از اهل شام که بسلاح و سداد مشهور بود با چند سوار محملها در خدمت
ایشان بمدینه رسانند و سفارش بسیاری در باب رعایت ایشان نمود و در خصوص ملازمت و خدمت گذاری
ایشان مبالغه بسیار نمود و در بعضی از اخبار است که آن شخص نعمان ابن بشیر بود که از اصحاب حضرت رسول ص
بود پس باتفاق اهلبیت در خدمت امام زین العابدین ع روانه مدینه شد و او دقیقه از خدمت گذاری
ایشان فروگذاشت نمیکرد و غایت تعظیم و احترام بعمل می آورد و در بار کردن و فرود آمدن بهمه جا بموجب
دلخواه اهلبیت بود و در هنگام سوار شدن و فرود آمدن اهلبیت نعمان با ملازمان دور میشدند و دور وقت

راه رفتن در پیش روی ایشان راه می‌رفتند و بالجمله ملازمان نزد خدمتگذاری سلوک می‌کردند و در راه اهلبیت از او
خواهش کردند که ایشان را بکربلا برد و از آنجا بمدینه روند و در روز اربعین وارد کربلا شدند و در آنجا نزول نمودند
و در همان روز جابر بن عبدالله انصاری و جماعتی از بنی هاشم و گروهی از خویشان و دوستان آن امام مظلوم
بزیارت آمده بودند و چون نظر اهلبیت بقبور شهدا افتاد در زجاجه افتادند و خود را بر روی قبر امام حسین ع انداختند
و آغاز گریه و زاری نمودند و جمعی از زنان اهل عراق و بادیه جمع شدند و مراسم تعزیه و مصیبت داری قیام
نمودند و هر یک از اهلبیت خطاب بقبر امام حسین ع نمودند و نوحه و زاری می‌کردند و امام زین العابدین ع قبر
مقدس پدر را در بر گرفت و می‌گفت ای پدر ای پدر (?) ... که در مصیبت تو بر اهل‌بیت ما رسید و چه اشکها که از
محبت تو از دیده جاری شد ای پدر بزرگوار چگونه بی‌تو داخل مدینه شوم و چه گونه حکایت تو را با اهل مدینه
بیان نمایم و سکینه خاتون بر روی قبر پدر افتاده و زار زار می‌گریست و مضمون این کلمات از سوز جگر می‌گفت که ای
پدر مهربان داشتیم سینه‌ات (?) فدای تو بکردم چگونه مظلوم از دنیا رفتی و ما یتیمان یتیم شدیم و چه خاکها بر سر
شد و از این غم بکدام امر خود را تسلی دهیم و بالجمله هر یک از اهلبیت بطریقی بر آن مظلوم گریه می‌کردند و چند روز
در آنجا ماندند و بعد از آن متوجه مدینه شدند و با آه و اندوه آن صحرا را طی نمودند و چون نزدیک مدینه
رسیدند اهلبیت خواستند که بنعمان (?) بشیر که ... چیزی از برای او فرستادند او قبول نکرد و پیغام از برای ایشان
فرستاد که من خدمتگذاری شما را برای خوشنودی خدا و جد شما کردم و غرضی از اغراض دنیوی نداشتم و مرا همین
بس است که خدمتگاری من قبول ذریه رسول الله شده باشد و هرگز از عهده شکر بر نمی‌آیم و اهلبیت
او را دعا کردند پس چون سواد مدینه ظاهر شد حضرت امام زین العابدین ع با اهلبیت نزول اجلال فرمودند
و سراپرده‌ها را بر پا کردند و بشیر حذلم را طلبیده و با او فرمود که خدا رحمت کند پدرت را که او نیکو شاعری
بود آیا تو از شعر او هیچ بهره داری گفت بلی یابن رسول الله من نیز شعر را خوب می‌گویم حضرت فرمود
داخل مدینه شو و شعری چند در ماتم شاه شهیدان بخوان و اهل مدینه را از آمدن ما اعلام نما بشیر گفت
[illegible]

حضرت سوار شد و اسب تاخت تا داخل مدینه شد و رفت تا در مسجد پیغمبر ص و در آنجا ایستاد و گفت
اهل مدینه چه جای ماندن است و با اطمینان خاطر نشسته‌اید بلکه اقامت مکنید که حسین کشته شد و باین
سبب سیلاب اشک از دیده‌ها روان است و بدن مبارکش در کربلا در میان خاک و خون گردید و سر
مطهرش را بر نیزه کردند و شهر بشهر می‌گردانیدند ای اهل مدینه اینک علی بن الحسین ع با عمه‌ها و خواهران
و باقی ماندگان نزدیک مدینه رسیده اند در بیرون شما چون اهل مدینه این را شنیدند
افغان و خروش از ایشان بلند شد صغار و کبار اولاد مهاجر و انصار و زنان و کودکان از خانه‌ها
دویدند و روها را خراشیدند و موها را کندند پریشان کردند و به بیابان بیرون
آمدند و رفتند

در خبر است که چون در جنگ جمل که عایشه و طلحه و زبیر که با حضرت علی ابن عمران جنگ میکردند
کعب ابن سور ابن کربز که قاضی و امیر و امام شهر بصره بود در آن جنگ چون مغلوبه شد آن جنگ
و مهار شتر عایشه در دست آن ملعون بود عایشه مضطرب شد او بکعب بگو گفت مهار شتر رها کن
و برو بسپاه پسر ابو طالب و ایشان را بکتب خدا دعوت کن کعب احمق بحرف آن ناقص عقل
مهار شتر را رها کرده او بلشکر حضرت امیر کرد ناگاه چشم مالک اشتر نخعی بر وی افتاد شمشیر حواله
او کرد دست راست او را قطع نمود و شمشیر دیگر بر سر آنملعون زد بدرک اسفل رفت بجهنم
قرار گرفت در آن بین غراب البین از هوا رسید دست راست قطع شده او را
بمنقار گرفت آورد تا در مدینه که جمعی از اهالی و بزرگان بر در یکدیگر حلقه زده بودند
گرانند ستر در میان ایشان انداخته چون آنجماعت آن کف مقطوع را دیدند در انگشت
او انگشتری یافتند که بنام کعب ابن سور ابن قاضی بصره بود شناختند و از قتل او
آگاه شدند ای دوستان دو کلاغ خبر قتل آوردند در مدینه یکی همین بود که ذکر شد
و دیگر کلاغ خبر شهادت حسین ع بود که همه عزاداری او را میکنند در عزایش جن انس و وحش
و طیر جمله گریانند حیوانات و غیره در بحار از مجلسی ع از حضرت سجاد ع روایت میکنند که روز
عاشورا غرابی خود را در خون حسین غلطانید و پرواز نمود تا خود را بمدینه رسانید و
ببام یا دیوار که فاطمه علیلـه در آن خانه جون نشست و نعره ها از دل میکشید

حسن ابن علی علیهما السلام فرمود مردی عیالش گرسنه بودند پس از خانه در آمد
که چیزی بیابد و قوتی برای ایشان تواند خرید پس درهمی که تحصیل کرده بود نان خورشی
خرید و در اثنای راه که گذشت بمرد و زنی از خویشان محمد و علی علیهما السلام و یافت ایشان را
که گرسنه بودند پس گفت ایشان سزاوارترند باین درهم از خویشان من پس آن نان و خو
رش را بایشان داد و ندانست که چه عذری برای اهل عیال خود بیاورد پس آهسته راه میرفت
و فکر میکرد که ناگاه قاصدی از راه رسید در تفحص او است و او را میطلبید پس او را نشان
دادند نزد او آمد و نامه باو داد که از مصر آورده بود با پانصد اشرفی در کیسه و
گفت این بقیه مال پسر عم تو است که در مصر متوفی شد و از او صد هزار اشرفی ماند
که از تجار مکه و مدینه است و عقار بسیار و ضیاع این مال در مصر دارد پس آن پانصد
اشرفی را از او گرفت و بر عیال خود توسعه داد و همان شب که بخواب رفت رسول خدا
و امیر المؤمنین علیهما السلام را در خواب دید که باو گفتند چگونه دیدی توانگر ساختن
ما تورا چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود و بعد از آن نماند احدی در مکه و نه در
مدینه از آنها که پسر عم او از انها طلبی داشت از چند صد هزار اشرفی مگر آنکه محمد و
علی علیهما السلام بخواب او آمدند و باو گفتند که اگر صبح آوردی حق فلان را که از میراث
پسر عم او مانده باو میرسانی فبها و الا ما در همان وقت تو را هلاک میسازیم
و مستاصل کنیم و از اله نمائیم نعمتهائی را که خدا انعام بتو داده و ترا از حشمت
و بزرگی

و بزرگی بیندازیم پس آن قرض داران علی الصباح آنچه بر ذمه ایشان بود برداشته
بنزد او آوردند تا آنکه جمع شد در نزد او تمام آن صد هزار اشرفی و نماند در مصر احدی از
آنجماعت که در نزد او مالی بود از آن شخص مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام در خواب او آمدند
و تهدید او را امر نمودند که بهر نحو تعجیل که او را ممکن باشد مال او را
ادا نماید آنگاه محمد و علی علیهما السلام بنزد یکی از ایشان از قرابت رسول صلی الله علیه و آله
که در آمده بود پس باو فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را نسبت بخود
تحقیق که ما امر کردیم کسی را که در مصر میباشد که برود مال تو را که بود [illegible]
آیا میخواهی که بنویسیم حاکم آنشهر را که عقار و املاک تو را بفروشد و قیمتهای
آنها را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هرچه خواهی در آن موضع
خریداری نمائی گفت بلی میخواهم محمد و علی علیهما السلام بخواب حاکم مصر آمدند و امر نمودند
که عقار او را بقیمت بفروشد از ابریق سابق باو برسانند پس آوردند از
آن مال از برای او سیصد هزار اشرفی و چنان شد از مردم متمول که متمول تر از او
مدینه از او نبود پس بار دیگر رسول خدا در خواب دید که آمد باو فرمودند ای بنده
خدا آنچه شد جزای تو بود در دنیا بر برگزیدن تو قرابت مرا بر قرابت خود
و هر آینه عطا میکنیم بتو در آخرت بعوض هر حبه از اینمال هزار قصر در
بهشت که کوچکترین آن قصرها بزرگتر است از دنیا و ما فیها

علی ابن بابویه قمی در آخر اربعین و شیخ شاذان بن جبرئیل در کتاب فضائل
و دیگران باسانید معتبره و متعدده روایت کرده اند از ابراهیم ابن مهران
که گفت در همسایگی ما در کوفه مردی بقال بود کنیه او ابوجعفر و او خوش معامله
بود در سودا هر گاه شخصی علوی نزد او میرفت و چیزی میخواست منع نمیکرد اگر
قیمت آنرا داشت میگرفت و گرنه بغلام میگفت بنویس این مبلغ است
که گرفته آنرا علی ابن ابی طالب ع بروایت بنویس علی ع گرفته و باقی ماند آنمرد
بر این حال مدت مدیدی تا آنکه فقیر و معسر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر
میکرد پس اگر میدانست یکی از بدهکاران خود را که زنده است کسی نزد او میفرستاد
که اموال را از او بگیرد و اگر میدید که وفات کرده و چیزی ندارد خطی بر اسمش میکشید
پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر خود نظر میکرد که گذشت
بر او مردی از ناصبیان پس بطریق استهزاء و طعنه باو گفت چه کرد بدهکار بزرگ تو
علی ابن ابی طالب ع پس مرد بقال بجهت سخن او غمگین شد و برخواست و داخل
خانه خود شد چون شب شد در خواب دید حضرت رسول ص که با او بود حسن و حسین ع
که در پیش روی آنحضرت راه میرفتند پس حضرت بایشان فرمود کجا است

پدر

پدر شما پس علی ع جواب داد که حاضرم یا رسول الله و بعد پشت سر آنحضرت [illegible]
حضرت بود پس حضرت باو فرمود چه شد ترا که نمیدهی حق اینمرد را عرض کرد
یا رسول الله این حق اوست در دنیا که آورده ام فرمود بده باو پس داد بآنمرد
کیسه از صوف سفید و فرمود این حق تو است پس فرمود رسول خدا بگیر این را و رد
مکن هر کسیکه بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد چیزی را که نزد تو است برو که
نیست بر تو فقر بعد از امروز آنمرد گفت بیدار شدم و حال آنکه کیسه در
دستم بود و بیدار کردم زوجه خود را گفتم بیدارم یا در خوابم گفت بیدارم گفتم
چراغ را روشن کن پس روشن کرد چون نظر کردم هزار اشرفی در آن بود پس آن زن
گفت ایمرد از خدا بترس فقر ترا وا نداشته باشد که فریب داده باشی بعضی
تجار را و مال اورا گرفته باشی گفتم نه والله ولیکن قصه چنین است پس خواستم
دفتر را که حساب در آن بود پس دیدم که نیست در آنچه نوشته بود بر علی ابن ابیطالب
علیه السلام نه کم و نه زیاد از روایات اختلاف بود یکی از آنها اکتفا نمودیم
و در تذکرة الخواص سبط ابن الجوزی و در وسیلة المآل احمد ابن فضل و کشف الیقین علامه
حلی رحمه الله منقول است که عبد الله ابن مبارک یکسال حج میکرد در سالی و سال دیگر جهاد
و پنجاه سال بر این کار مواظبت داشت پس بیرون رفت در بعضی از روزها و سالها که نوبت
حج بود برای خریدن متاع که [illegible] حج با پانصد اشرفی متوجه بازار شتر فروشان
کوفه شد که شتری برای سفر حج بخرد پس در راه علویه را دید که در مزبله مشغول است بکندن

برنان مرغ آبی مرده وانرا پاک میکرد عبد الله گفت نزد او آمدم و پرسیدم چرا چنین
میکنی گفت ای مرد آیا نخوانده قول خدا را که میفرماید ولا تسئلوا عن اشیاء ان
تبد لکم تسؤکم بدرستیکه از پاره چیزها که اگر ظاهر شود بر شما اندوهگین
کند شما را ترا بخشا تو کنیده ام که بگذر از من و برو بسوی آنچه نفع میدهد ترا
و بگذار آنچه را که نفع نمیدهد ترا پس تعجب کردم از حسن استغفار و نیکی گفتارش
گفتم بحق خدا و جدت مرا مطلع گردان و حقیقت امر را بگو گفت مرا معاف دار
از فهم خود بجهت کشف کردن سترم برای تو زیرا که نمیدانند از اخبار ستار العیوب
پس گفتم ترا قسم دادم و از تو نمیگذارم مگر آنکه استتر خبر خود را بمن دهی گفت الحاح
کردانیدی مرا که ظاهر کنم حال پنهان خود را نزد تو بدانکه من زن سیده علویه ام
و چهار دختر کوچک سیده یتیم دارم و پدر ایشان در این نزدیکی وفات کرده
و امروز چهارم است که برایشان میگذرد که چیزی نخورده اند چون کار باضطرار
رسید خوردن میته برما حلال است و من بغیر از این مرده چیزی دیگر نیافتم
بجز آنکه این را پاک کنم برایشان برم که بخورند این او دفع گرسنگی ایشان بشود عبد الله
گفت پس با خود گفتم وای بر تو ای پسر مبارک کجایی است آنکه بیغمبه در دستمنی
چنین فرصت و فایده که برساند بشفاعت جد او محمد مصطفی ص

ای علویه بگیر این درم را آنچه خدا بتو داده است پس سر کیسه زر را گشودم جمیع آن زرها را در ردا
منش ریختم پس علویه سر در پیش افکنده بود ملتفت من نمیشد و من رفتم بمنزل خود و ندیدم
در خود هیچ حالتی و شوقی بسوی حج در این سال و مراجعت نمودم آمده بکار خود مشغول شدم و
نشستم در خانه خود تا اینکه مردم حج کردند و مراجعت نمودند پس بجهت استقبال حاجیان
و همسایگان و مصاحبان از شهر بیرون رفتم پس هر کس از ایشان ملاقات میکردم
و میگفتم خدای تعالی قبول کند حج شما را و پسندیده نماید سعی شما را او نیز بمن چنین
میگفت این حرف را بمن و این دعا را میکرد و میگفت ای عبد الله آیا خاطر نداری که
همراه ما بودی در فلان محل و فلان موضع هر کس رسید میگفت و بسیار شد گفتگوی
مردمان این را پس متفکر شدم در کار خود از سخن ایشان و حج نکردن خودم
و تمام شب در این فکر بودم پس حضرت رسالت را در خواب دیدم که بمن فرمود
ای عجب مدار که تو رسیدی بفریاد درماندگان و اصلاح آوردی حاجت
و سختی فرزندان مرا پس خواستم از خدای تعالی که خلق کند بصورت تو
فرشته را که حج کند از برای تو هر سال تا روز قیامت خواه حج کنی و
خواه نکنی که او حج خواهد کرد

حکایتی است که در آخر دار السلام نقل کردم خبر داد مرا بان سه نفر از اوثق ارباب فضل و
کمال و تقوای آقا علیرضای اصفهانی همشیره زاده فخر العلماء حاج محمد ابراهیم کلباسی
که یگانه عصر خود بود و جنابان عالمان کاملان میرزا محمد باقر و میرزا محمد اسمعیل که امام
جماعت است در مسجد بالاسر حرم کاظمین و خلف صدق
عالم جلیل و صاحب کرامات باهره

کرامات باهره و مقامات ظاهره آخوند ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامه در باب پنجم و در حق جوار
ذکر شد از ایشان هر سه از آن مرحوم که فرمود که چون از سفر زیارت جناب رضا علیه السلام مراجعت
کردیم عبور ما افتاد بکوه الوند که نزدیک همدان است پس فرود آمدیم در آنجا و موسم فصل ربیع
بود پس اهل کاروان مشغول زدن خیمه شدند و من نظر میکردم در دامنه کوه ناگاه چشمم افتاد بچیز
سفیدی چون تامل کردم دیدم مردی مجلل سفید ریش دیدم که عمامه کوچکی بر سر داشت بر سکوی
نشسته که قریب چهار ذرع از زمین ارتفاع داشت و بر دور آن سنگهای بزرگی که جز بسر جای
از او پیدا نبود پس نزدیک او رفتم و سلام کردم و مهربانی نمودم پس بمن انسی گرفت
و از جای خود فرود آمد و از حال خود خبر داد که از گروه ضاله نیست که بجهت بیرون
رفتن از عهدهٔ تکالیف نامهای مختلف بر خود گذاشته اند و باشکال عجیبه بیرون می آیند
بلکه برای او اهل و اولاد بوده پس از تمشیت امور ایشان عزلت اختیار کرده بجهت فراغت
در عبادت و در نزد او بود رسالههای علمیه از علمای آن عصر و بالجمله سال آنست که در آنجا
است و از جمله عجایبی که دیده بود پس از استفسار از او اینها اینکه گفت اول آمدن من بود در
اینجا ماه رجب بود چون پنج ماه دیگر گذشت شبی مشغول عبادت و نماز مغرب بودم
ناگاه صدا و ولوله عظیمی آمد و آوازهای عجیبی شنیدم پس بسیار ترسیدم و نماز را تخفیف دادم
و نظر کردم در آن دشت دیدم پر شده از حیوانات مختلف متضاده چون شیر و آهو
و گاو کوهی و پلنگ و گرگ با هم مختلط و همه سر بسوی آسمان غریبه و جمع شده
و در آن در این محل و بلند کرده بودند سرهای خود را بسوی آسمان و فریاد

و فریاد میکردند برادران من پس بخود گفتم چه حالتست که بسبب اجتماع اینها و خروش و درد زنندگان
که با هم جمع شده‌اند در پیرامن من باشند و حال آنکه یکدیگر را نمیشناسند نیست این مگر
بجهت امر بزرگی و حادثهٔ عظیم چون تامل کردم بخاطرم رسید که امشب شب
عاشورای حسین علیه السلام است و این فریاد و فغان و اجتماع و نوحه گری برای مصیبت ا
ابی عبد الله علیه السلام است چون مطلع شدم عمامه را بر زمین انداختم و بر سر خود
میزدم خود را در میان خاک انداختم میگفتم حسینی حسینی شهید حسینی و امثال
این کلمات پس برای من در وسط خود جای خالی کردند و دور مرا مانند حلقه گر
فتند پس بعضی سر بر زمین میزدند و بعضی خود را بجای میانداختند و به
همین نحو بودیم تا فجر طالع شد پس آنها که وحشی‌تر از همه بودند رفتند و همین
ترتیب میرفتند تا همه متفرق شدند و این عادت ایشان است از سال تا
حال که بعد شهادت حضرت آنکه گاهی روز عاشورا اینجا مجتمع میشدند پس ظاهر میشد
از اجتماع اینها در اینجا پس ببین حال وحشی با نوازندگی از دیده جاری

چون شد شهید آل نبی در زمانه طی | آمد بهار گلشن دین را زمانه دی
یثرب به بد رفت بتعمیر ملک شام | بطحا خراب شد بتعمیر ملک ری
سرگشته بانوان حرم گروه دین | چون دختران نعش بپیرامن جدی
نماند غیر او کس از یاوران قوم | نه زنده غیر او تن از همرهان حی
آمد بسوی معرکه و آنکه زبان گشود | گفت این حدیث خون شد دل آسمان چکید
مفروغ شد مگر بجهان ملت نبی | یا در جهان نماند کس از امت نبی

باز در انجا از کتاب مذکور نقل کرده که گفت علی ابن عیسی وزیر که من احسان میکردم
و اجر امید داشتم بعلویه برای هر یک در سالی در مدینه طیبه آنقدر که کفایت کند طعام و
لباس او را و کفایت کند عیالش را و این کار را در وقت آمدن ماه رمضان میکردم تا سلخ
او و از جملهٔ ایشان شیخی بود از اولاد موسی ابن جعفر و من مقرر داشته بودم برای او در سال
پنجهزار درهم و چنین اتفاق افتاد که من روزی در زمستان عبور میکردم پس دیدم
که مست افتاده و قی کرده و بگل آلوده شده و در بدترین حالی بود در شارع عام
پس در نفس خود گفتم من نمیدهم مثل این فاسق را در سالی پنجهزار درهم که از او صرف کند در
معصیت خداوند عالم را همانا منع میکنم مقرری امسال او را پس چون ماه مبارک داخل شد
حاضر شد آن شیخ در نزد من و ایستاد بر در خانه چون رسیدم باو سلام و گرفتن خود را
مطالبه نمود گفتم نه و نه کرامت نیست برای تو مال خود را بتو نمیدهم که صرف کنی در معصیت
خداوند آیا ندیدم ترا در زمستان که مست بودی و بر گرد منزلت و دیگر نزد من حاضر میا
چون شب شد پیغمبر را در خواب دیدم که مردم دور او جمع بودند پس بخدمتش رفتم اعراض
نمود از من پس بر من دشوار آمد و مرا بد گذشت پس گفتم یا رسول الله من چنین میکنم
با کثرت احسان بفرزندانت و دیگر من با ایشان و وفور انعام من برایشان پس
مکافات کردی مرا که اعراض نمودی از من فرمود بلی چنین است چرا فلان فرزند
مرا بر کردی از در خانه‌ات ببدترین حالی و نا امید کردی او را جائزهٔ هر ساله اش را
ابدا پس گفتم چون او را بر معصیت قبیح دیدم و قضیه را نقل کردم و گفتم جائزه خود را
منع کردم تا اعانت نکرده باشم او را در معصیت خدا تعالی پس فرمود اگر تو از ا

بجهت خاطر او هدیه دادی یا برای من کفتم بلکه برای آنکه فرمود پس میخواستی بپوشانی بر او
آنچه از او سرزد بجهت خاطر من و اینکه از اصعاد من بنت کفتم چنین خواهم کرد
با او باکرام و اعزاز پس از خواب بیدار شدم چون صبح شد فرستادم از پی الشیخ
چون از دیوان مراجعت کردم و داخل خانه شدم امر کردم که او را داخل
کردند و حکم کردم بغلام که بیاورد نزد او ده هزار درهم در دو کیسه و کفتم باو
اکر بجهت چیزی که آمده ام اجر داد [illegible] و او را خوش شود بر کردانم چنین [illegible] خانه رسید بر
کشت نزد من و کفت [illegible] او زیرچه بود [illegible] دیروز و مهربانی امروز تو
و مضاعف کردن عطیه من کفتم خیر خیر چیزی نبود برکرد بخوشی کفت والله
بر نمیکردم تا از قصه مطلع نشوم پس آنچه در خواب دیدم باو کفتم پس اشک
از چشمش ریخت و کفت نذر کردم نذر واجبی که دیکر عود نکنم بمثل آنچه دیده
و هرکز پیرامون معصیت نکردم و محتاج نکنم جد خود را که با تو محاجه کند
[illegible] توبه کرد توبه اش نیکو شد

آه از آن ساعت که شاه کربلا — شد ز زین غلطان در آن دشت بلا
شمر کافر بود آن سرور جدا — تا نماید آتشه دین را شهید

خواهری چنین [illegible] جدا از تن سر شو — داشت آن [illegible] ابدا [illegible] مادر [illegible]
کس جز آن لب تشنه ننشینه دکر — سر [illegible] در دامن مادر پسر

از صفات حمیده حضرت فاطمه صدیقه طاهره مطهره زهرا و بتول العذراء اولا

در رحم مادر با مادر خود چه قدر تکلم نمود و کرامات ظاهر فرمود شهرت یافته دارد
که محتاج بیان ندارد و ثانیاً در تولد آنجناب که آن ملیکه حوران و قابله مریم و آسیه
و ساره و کلثوم و حور و ملک در حجره بعث شد هفت ساله در مکه و ده سال در
در مدینه زیست بعد از تولد هر روزی بنحوی که هفته میمود [illegible] هفته او یکساله مینمود
حضرت رسول ص فرمود لیلة المعراج که از میوه طوبی بهشت که خوردم نطفه فاطمه بسته شد
از آن جهت بوی بهشت از او دائم بود [illegible] الحیوة [illegible] سیب از او بعد از او
از حسین ع یابد و بعد حسین از قبر آن [illegible] و خلقت نور او پیش از آدم بود
بحضرت [illegible] و ثالثاً در علم آن خاتون قیامت از عمار یاسر روایتست
که او از امیر مؤمنان [illegible] آسمان [illegible] خانه خود شد فاطمه زهرا عرض کرد
نزدیک من بیا تا خبر دهم از آنچه بوده و آنچه هست و خواهد شد حضرت تعجب کنان
برکشت خدمت رسول خدا ص پیغمبر اکرم فرمود یا علی خبر دهم واقعه را یا اینکه تو
میکوئی عرض کرد رسول خدا [illegible] پیغمبر خبر داد آنچه صحبت ایشان شده
شد بود امیر مؤمنان تصدیق کرد و فرمود که نور او از نور رسالت رسول خدا است [illegible]
یا علی [illegible] نور فاطمه از نور رسالت فاطمه از ما جدا نیست [illegible] امیر مؤمنان
بر میان [illegible] سجده شکر آن بجا آورد و [illegible] زهرا [illegible] مند

چند جهت بتول اند یکی آنکه حضرت صادق ع فرمودند هر روز سه مرتبه سه دفعه نور
از روی مبارکه فاطمه زهرا برای حیدر کرار ظهور میکرد یکی وقتیکه بنماز صبح میایستاد نور
سفیدی ظاهر میشد که بهمه خانهای مدینه داخل میشد در و دیوار را روشن میکرد مردم
متعجب گشته برای استفسار خدمت احمد مختار می آمدند حضرت میفرمود بروید بخانه فاطمه
وقتیکه میرفتند آن ضیاء نور از چهره مبارکه او درخشان میدیدند حین وقت نماز ظهر
بنماز میایستاد نوری زرد ظاهر میشد چنانچه مرحله میشد در و دیوار و لباسهای مردم زرد بود
و در هنگام نماز مغرب نور سرخی ظهور میکرد مردم میامدند میدیدند مشغول
ذکر الهی بود اما نور سرخ بعد از ولادت حسین ع در چهره او بود تا آخر
ائمه ۱۲ تا بقای آل محمد ع رسید جهت دیگر اینکه وقتیکه بمحراب عبادت
میایستاد نور مبارکش اهل آسمان را روشنی میداد چنانکه ستاره گان بزمین
روشنی میدهند از این جهت زهرا نامند جهت دیگر قبه در بهشت
از یاقوت سرخ که بلندی او یکساله راه است بر ستونها در هوا معلق است
آن قبه را هزار در است بر هر دری هزار ملک مقرب است اهل بهشت آن قبه
بفاطمه نسبت میدهند باین جهة زهرا نامند و زهرا تمام نورها را نامند جهت دیگر اینکه
پیغمبر خدا فرمود بعباس که بعد از خلقت من نور حسن و نور فاطمه را در عرش کرسی

و آسمان و زمین و آفتاب ماه و ملائکه ها میگفتند چه قدر نور روشن بخشد این
نورها خلاق عالم جهت امتحان ابر خلقت فرمود سیاه و تاریک باندازه که
جمیع عالم تاریک شد مخلوقات خدا یکدیگر را نمیدیدند ترسیدند خدا را بانوار
مبارکه قسم دادند که ظلمت و تاریکی بردارد خدا نور فاطمه برانگیخت و او را
مانند قندیل در کنار عرش آویخت و تمام عالم او روشن و آسمان و زمین ضیاء
میداد که از این جهت زهرا نام شد اما اینکه فاطمه باین شأن و جلالت
عزیزه هر دو دنیا و حبیبه خدا چگونه رواست که همگون گشته او را با لب تشنه
و شکم گرسنه شهید نمایند تا آن که نقل میکنند بعد از کشته شدن هر شب بر بدن نازنین
آن شهید زنان الخبر از اخبار میکنند عیان تخت آن ماتم شود بر جا بپا فاطمه در آن مکان
داد و جمهور میزند بر سینه و بر سر ز شور بکمر شامت زد از غمها بر ز الملول طاقت دیگر نشد آید بتول
در حجره ای روی فاطمه زهرا با جان ملول بجد بزرگوار خود آمد عرض کرد یا رسول الله حسین
پیدا نیست هر جا که گمان داشتم در عقب او شتافتم و نور دیده خود را نیافتم احمد مختار از خانه
با لشکر تمام بیرون آمد مطلب این نور دیده خود حسین ع ۴۰ مرد یهودی را ملاقات نمود چون
یهود از واقعه آن گزیده ذو الجلال با خبر شده بود سلام عرض نمود عرض کرد یا رسول الله
اکنون حسین را در فلان تل خوابیده یافتم و از آنجا باین مقام شتافتم که تا خبر دادم

حضرت رسول با خواص اصحاب بانجا توجه فرمود و لیبعهود ایم از همراهان ایشان بود چنین

انجناب بالای تل در آمد نور چشم خود را خواب دید یافت که آهوی دشتی از زبان دیو درد کان گرفته

متجلی از دن لب حسین چشم آهو بر آن سرور افتاد از جا بر خواسته سلام داد عرض کرد یا رسول

خدا مرا طفلی که سه سال بود مفقود شد بود در این مدت هر چه جستجو می کردم اثری از آن پیدا نمود

لیکن الکنون از قدوم میمنت لزوم خواجه کاینات اذیل ار اوکامیاب کردیدم مقارن این حال

بچه آهو پیش آمد عرض کرد که او از سیل این بیابانم اندر با انداخت و موج آبم یکبار

افکند در فلان جزیره کم فتار شغل در این مدت هر چه خواستم خود را از آن جزیره نجات

دهم امکان نداشت تا امروز بدی شد مرا از جا کند در این مکانم بر زمین

کذالک سید الاولین و آخرین فرمود از آن جزیره تا بانجا هزار فرسنگ راه

است و این آهو از برکت فرزند دلبندم حسین که خدمت کرد بغر زند خود رسید

و شکر کرد آن مرد یهودی که در سلک همراهان بود از شاهد این حال و این

اعجاز انتقال بدست یاری پیغمبر ابو سید ایمان بجد او رسول غش آورده اسلام را قبول نمود

اما بعد از حسین بچه آهو را با آهو رسانید و یهودی مسلمان نمود لیکن کمان جز این است

که گریه کند بر حسین ۴ فاید دارد بیشتر و اجرش بالا تر باشد

می کرد و حضرت قتیل العبرات که نام او نزد اسیح مومن ذکر شود مکر انکه گریان است هر کرا الکر در روز عید

نام مبارک او را بر زبان آرند حضرت دل ایشان البته گریه می کنند و ممکن نیست که بتوانند خود را از گریه باز دارند و مکر نشود

که بعضی عید ما در عاشورا اتفاق افتاده و شیعیان در روز عید دست از شادی و فرح خود برداشته اند و مجلس تعزیه

برپا کرده اند و گریه ماکرده اند و لباس که کتاب مختار نامه که جای خنده و سرور است خوانده اند که ناگاه بتقریب نام

مبارک حضرت امام حسین مذکور شده است حالت مجلس سرور بعزا مبدل گردیده و بجای خنده هلهای گریه

بلند شده است و نام حسین بحد رسیده است که هرگاه تعزیه معصوم باشد یا دیگر خوانده شود نام مبارک حضرت امام حسین

در میان او مذکور شود خوب گریه شود پس دانکه از علیین خلق شده و از طینت حسین ابن علی خلق شده بجمع المکرم

حسینی و نزد اوی مردم گریان است قال انا قتیل العبرة و اما دانکه از سجین خلق شده هرکاره شخص کند

آن دل سید و مانند والبلد الطیب یخرج نباته والذی خبث لا یخرج الا نکدا بدان که شما

شیعیان زنیب و انحضرت باینجا که برکت زنیب در جهات و درجه است برکت زنیب بود در داقلب حسین مسالم آن

متحرک نشود قلب مسالم و متحرک شود و فی الحدیث قال شجرة طیبة انا اصلها و علی فر

عها و فاطمة لقاحها و الحسن و الحسین ثمرها و شیعتنا اوراقها که بالای برکت

که شیعیان فلک بر شنیده که معاصر است پس درجات که حسین ابن علی است خود را حرکت مید هد که فلک از روی برکت ارزد

مصطفی

منزله نور الثقلین

الخلفا

بأذن ربه

بجفوة المختار

قل کل یعمل

امر جعفر

و اصل ذریتی

و نخبة حسنی و

پس گریه تو معدنش قلب حسین ابن علی است شِيعَتُنَا مَا قَدْ خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ
طِينَتِنَا وَعُجِنُوا بِنُورِ وِلَايَتِنَا و بدان تا دل آنحضرت به درد نیاید دل شیعه بدرد نیاید حکما گفته
اند که الْجِنْسِيَّةُ عِلَّةُ الْانْضِمَامِ می بینی که آهن ربا و آهن یکرنگ دارند و کهربا و کاه یکرنگ دارند
ملاحظه کن چگونه می کشد آهن ربا آهن را بسوی خود و کهربا کاه را بسوی خود پس هر دلی که امروز بدرد نیاید بدرد آنحضرت
آن دل از طینت آنحضرت نشده بلکه از سجین خلق شده و شیخ عارف ما این حدیث را منظوم نموده که یک نفر
معصوم عرض کرد که چرا بسیار مهموم و اندوهگین مغموم هستم سبب این از چه جهت است حضرت فرمود که در روز
هم و غم بر دل امام زمان داخل شده و چون شیعیان از دل آنحضرت شده اند از آنجهت آن غم بر دل شیعیان نیز
داخل میشود پس شیخ فرمود که اشتقاق شیعه از شعاع است و هر که در رشته آفتاب میرسد فالنور للنور
او نیز میرسد و منظوم نموده که فرق که شیعیان گریه می کنند بر سادات معصوم مظلوم و در حال گریه مطلقا و
اصلا ملاحظه نفع و منظور ثواب و عقاید و چیزهای دیگر نمی کنند بلکه گریه شان میاید بی اختیار و در آنوقت که
می گریند غافلند از ثواب و فراموش کرده اند نفع آن را قال الله تعالی وَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ
تَهْوِي إِلَيْهِمْ و پیوسته گریه می کنند لا ینتهم منه این گریه از جهت است که ایشان از آنحضرت شده
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وارد شده که معصوم بشیعیان فرمودند که بخدا قسم که خدا اعمال را
از شما قبول می کند و بس و شما را رحم میرزد و بس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد شاد و خوشحال میشود

و حاضر می کردند

و حاضر می کردند نزد او رسول صلعم و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک الموت را لهذا رحمش می کنند که برفق و مدارا
چون در دنیا چنگ زده است بعصمت کبری که ولایت علی مرتضی است پس با آسانی قبض روح او می کنند
و کفن و حنوط او را از بهشت می آورند و در قبر او دری از درهای بهشت بر روی او می گشایند تا وقتی که قائم ما
ظاهر و حق تعالی او را مبعوث گرداند با او کتاب گویان پس مؤمن در قبر انتظار ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه را می کشند و شیخ صدوق ره در کتاب فضایل الشیعه از جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده است که بشیعیان
خود فرمود که خانه های شما از برای شما بهشت است و از برای بهشت خلق شده اید و بازگشت شما بسوی بهشت است و راضی
فرمود که مردی شما را دوست میدارد و نمیداند که چه می گوئید و اعتقاد شما را نمیداند و خدا او را داخل بهشت
می کند و مردی از شما را دشمن میدارد که شما نمیداند چه می گوئید و چه اعتقاد دارید و خدا او را داخل جهنم می کند و بالجمله شیعیان
بر آنحضرت گریسته اند بلکه همه کس و همه چیز بر او گریسته اند حتی آنکه مرغی بر لب بام مسجد میزند از غم آنحضرت است
و طفل که در میان شب در گاهواره گریه می کند از غم آنحضرت است و گریه کنان وقتی که از رحم بیرون میاید از غم
آنحضرت است و این دیوارها که شکست میخورد از غم آنحضرت است و درخت که زرد میشود از غم آنحضرت است
و مؤمن که از ترس خدا می گرید از غم آنحضرت است و سرخی که در وقت مغرب در آسمان بهم میرسد از غم
آنحضرت است و هر سنگی که از کوه میافتد از غم آنحضرت است چنانکه شیخ عارف ما در مرثیه خوانی اشاره کرده
در اینکه می گوید كُلُّ انْكِسَارٍ وَخُضُوعٍ بِهِ وَكُلُّ صَوْتٍ فَهُوَ نَوْحُ الْهَوَى یعنی هر
دل شکسته و هر بدن خاضع خاشع شده و هر چوبه که شکسته پا می کنند همه از مصیبت آنحضرت است و هر صدائی که

ایمانند تا ابد ماتم تو نیز تو   که دیده زمانه عالمی را که شهید
دار رفته هزار غم زیاد از غم   هر ساله بدهر تا نه جز ماتم تو

که در هوا است هم [illegible] که در ماتم آنحضرت نوحه می‌کند وَطبقُ الدُّنیا مُصابُ حَوی
لِمُصابی اَبَداً آوآتی وصیت آنحضرت از اول دنیا تا آخر دنیا جمیع عالم را گرفته است و هیچ عالم
نیست که صیت آنحضرت بهر جا نرسیده باشد مافی الوجود مُعجَمٌ لم یکن اِلّا عَزَّهُ حُیِّه
فی اسْتواءٍ در مجلس از حیوانات و نباتات و جمادات از جانب استوا و کمال عجز برون نمی‌رود و
تحمل نمی‌کرد و مگر بجهة مصیبت او مانا که شیخ علاء الدین می‌گوید آه وَالسَّیْفُ یَفْرِی نَحْرَهُ باکِیاً وَالرُّ
مْحُ یَبْغِی قائماً واتّشی همه چیز بر او می‌گریند حتی خنجر شمر دو زکوش بر آنحضرت گریه می‌کند و گریه
کنان حلقوی او را پاره می‌کند و هم چنین نیزه سنان لب آن گریه می‌کند و بعد از آن بلند می‌شود و بر پهلوی
نازنین روحی [illegible] او و اولاد تَبْکیه حُرُوزٌ جاریاتٌ عَلی جُثْمانِهِ وَاِنْ نَذْوی
القُری و هم چنین آن اسبهائی که بر بدن شهید او دوانیده اند گریه می‌کردند و گریه کنان میدویدند و
استخوانهای پشت و پهلوی او را بهم می‌کوبیدند و نوحه می‌کردند وَاللهِ ما رَأَیْتُ شَیْئاً اَبَداً فی الْکَوْ
نِ اِلّا بُکاءٍ فلا بجا است هیچ چیز که در این عالم وجود بهم برساند مگر آنکه با گریه آنحضرت مقرون بوده است
یعنی گریه معنوی که عبارت از انفعالست و بالجمله کعبه معظمه از غم آنحضرت سیاه پوشیده است و از سال
از غم آنحضرت لباس سیاه در بر کرده است و بعضی آنکه هلال محرم نمایان می‌شود می‌بینی که حال خلق دگرگون می‌شود
و هم چنین که بعضی از آن از شجاع دو نید وَاِنَّ مِنْ شیعَتِهِ لَاِبْراهیمَ بر او گریسته اند حتی آنکه ابراهیم
خلیل الرحمن از این غم بیمار شد فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ فَقالَ اِنّی سَقیمٌ [illegible]

ازان غم

ازین غم دیوانه شوند عجب نیست دوزخ گرد بر آنحضرت که نام مبارک نوح شده و اسمعیل صادق الوعد بعد از آنکه
کافران پوست سر و روی او را کنده نزد او حاضر ملک عذاب باو گفت که هر عذابها که میخواهی بگو تا ایشان را عذاب
کنم قبول نکرد و فرمود که میخواهم در این مصیبت تأسی و اقتدا کنم بحسین بن علی فرزند پیغمبر آخر الزمان و در حدیث است
که اسمعیل ذبیح گوسفندان او را در کنار فرات میچرانیدند سبحان الله بحکمت آنحضرت عرض کرد یا نبی الله چند
روز است که گوسفندان را آب عرض میکنم آب نمی‌آشامند حق تعالی باو وحی فرمود که ای اسمعیل از خود گوسفندان
بپرس گوسفندان بقدرت خدا بزبان آمدند و عرض کردند که یا ذبیح الله خبر بما رسیده که حضرت امام حسین علیه السلام از
نسل پاک تو در این زمان تشنه لب کشته میشود ما از غصه آب نمی‌آشامیم و ذکریا چون شنید سه روز از مسجد
بیرون نیامد و نگذاشت که کسی بر او داخل شود و در این سه روز پیوسته گریه و ناله میکرد و بیقراری و نوحه
مینمود تا آنکه از خدا مسئول نمود که پسری باو عطا نماید و او را شهید کنند همچنانکه حضرت امام حسین علیه السلام شهید میکنند
و دل او بدرد آید همچنانکه دل پیغمبر ما بدرد می‌آید تا آنکه خداوند عالم یحیی را باو عطا فرمود کهیعص ذِکْرُ
رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَهُ زَکَرِیّا و او نیز مثل حضرت امام حسین علیه السلام شهید شد و اما حضرت عیسی علیه السلام یکباره
جامه در خم کرده و نیل بر زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید و اما آدم صفی الله در وقتی
که استار شریفه آل عبا را بر ساق عرش نوشته دید جبرئیل آن اسما را تعلیم او نمود و گفت ای آدم
اگر میخواهی که توبه تو قبول شود این پنج تن را شفیع خود گردان و باین پنج تن توسل جوی حضرت آدم عرض
کرد که یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن یا قدیم الاحسان بحق الحسین

أَسْئَلُكَ أَنْ تَغْفِرَ لِي وارد شده که چون که آدم اسم حضرت امام حسین بر زبان جاری کرد دلش
و خاطرش افسرده شد و اشک از دیده های او جاری شد و گفت الهی ما لی اذا ذکرت الحسین
ینکسر قلبی و تسیل عبرتی سبب چیست که هرگاه اسم حسین را یاد می کنم دلم شکسته و دیده ام گریان
می شود جبرئیل گفت یا صفی الله ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب
یعنی ای ابو البشر فرزند تو حسین بمصیبتی گرفتار شود که در نزد او هر مصیبتی اندک باشد یقتل عطشانا
غریبا وحیدا فریدا در صحرای کربلا کشته خواهد شد تشنه و غریب و تنها و فرید و از وطن دور و قافله او را
به کشند و به مجلس یزید او را بخواهند رسید و در برابر او فرزندان و برادران و یاوران او را شهید خواهند کرد
و سر او را مانند گوسفند خواهند برید و سراپرده های او را غارت خواهند کرد حضرت آدم از استماع این قصه
گریان شد و گریست مانند مادری که بر فرزند خود گریه کند و هم چنین حضرت خاتم الانبیاء ص بر او گریسته و فر
زند خود ابراهیم را فدای او کرده است و حضرت امیر المؤمنین ع بر او گریسته و بعد روها در خون را فدای او نموده
است و خاتون قیامت بر او گریسته است و جان خود را فدای او کرده است و امام حسن مجتبی برادر او بسیار گریسته
و اولاد و ازواج و خود را فدای او نموده است و حضرت سید الساجدین چهل سال بر او گریسته است و حضرت
صاحب الامر هزار سال بر او گریسته و سایر معصومان تمام عمر بر او گریسته اند و شیعیان آن شب و روز
بر او گریسته اند و هم چنین هفت آسمان و آفتاب و ماه و ثوابت و سیارات و عرش و کرسی و جبرئیل و میکائیل
و فلک البروج و فلک المنازل و جسم کل و مثال و ماده و طبیعت و روح و عقل اول همه بر او گریسته اند
و هم چنین هفت زمین و ساکنان او و ملک و سنگ و ریح العقیم و جهنم و ثری و تحت الثری همه بر او گریسته اند
و بهشت و جهنم و اهل بهشت و اهل جهنم همه بر او گریسته اند و شنیده ام که بعضی از هندی و مجوسی که از اهل جهنم

اندوهم

دند روضه خوانی بر او کردند و گریه ما کرده اند حتی الکفر نقل کنند که در بعضی از بلاد هند و ستان چون ایام عاشورا
شود و مردم آنجا از کافران دست بر سر زنان و چه مردان ایشان در صحرا روند و در میان خاکستر و
خاک نشسته و سرهای خود را برهنه نمایند و خاک بر سر ریزند و بر سر خود میریزند و ناله های زار زار از دل
فگار بر می کشند و به وضعی مشغول تعزیه اند که اگر مسلمانان به بینند از ایمان خود شرمنده می شوند چه اگر نان آب
میخورند و از زنان و با عیال خود مباشرت میکنند و بسیاری از ایشان بدن خود را به تیغ میزنند و پاره پاره
میکنند از این کفار گریسته و اما قاتلان اول و دوم و سیم لعنهم الله که طینت ایشان از ذات جهل
اول است و هم چنین منافقین یعنی دوستان شیاطین که طینت ایشان از شعاع اول است ایشان هرگز
نگریسته اند و از جمله منافقان که هرگز نگریسته اند بنی امیه اهل شام و اهل بصره اند لعنهم الله جمیعا
پس شیعه کسی است که در این ایام گریان و پیوسته نالان و محزون و هم غم و محنت بر قلب او هر روز وارد
شود چنان که روز ابر در او گرد و مضطرب گردانند و چنان غم که چهره سرورهای او را بپوشانند و از او دایر
گرداند ای برادر اگر عاشق مغموم شو و اگر عارف مهموم شو کربلا دریای پر خون از اولاد علی است که هر
غلطان اند دریا چه این عالمست ناله را هر چند می خواهیم نهان گرد شم سبب مکوید که عرش را اعظم فریاد کن
خدا بکشد و لد الزنای پسر معویه را از جان ما شیعیان چه میخواهد که چنین داغی بر جگر ما گذارده و تا صبح قیامت
ما را چنین کباب کرد و با الجمله همه کاینات بر او گریسته اند و مغموم شده اند و این از آن راه است که
صاحب عزا ستید کاینات است لقد اصبح کتاب الله فیه مهجورا و رسول الله فیه موتورا
این ماتم کیست که روز عزا و بار پروردگار بر عرش صاحب عزا کند سلمان فارسی گوید که هیچ ملکی نماند مگر آنکه همه
شعر به و پرسش رسول خدا ص آمدند و در مصیبت فرزندش حسین ع گریسته بلکه میتوان گفت ای برادر که صاحب عزای
حقیقی خداست بر فوق عرش نشسته بر سجده جای گیست صاحب عزا خداست خدایا عزای کیست و حشم علیه الرحمه

می گوید چون خون حلق تشنهٔ او بر زمین رسید جوشش از زمین بذروهٔ عرش برین رسید نزدیک شد که خانهٔ
ایمان شود خراب از بس شکستها که بارکان دین رسید نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند طوفان بر آسمان
ز غبار زمین رسید و آن غبار اول بنجف اشرف بامیر المومنین ع رسید و از آنجا بمدینه طیبه بپیغمبر ص رسید و پیغمبر محل
مشیت خداست و محل مشیت چون خبردار شد یعنی ذرات وجود از عقل اول تا هیولای اول فی الفور باخبر شدند
و جمیع عوالم از ملک و ملکوت و لاهوت و جبروت و عوالم غیوب و شهود و جهان رحمت بدون تاخیر مطلع گردیدند
چنانکه می گوید باد آن غبار چون بمزار نبی رساند گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید بلکه بر فلک هشتمین
بلکه بر فلک نهمین رسید و آشوب و انقلاب در جمیع ذرات وجود افتاد و از آنجمله یکباره جامه در خم گردون
بنیل زد چون این خبر بعیسی گردون نشین رسید نه آنحضرت تنها بلکه جمیع انبیا و مرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین بغم نشستند و تمام ملائکه مقربین بگریه و ناله در آمدند و همه علما و حکما در شدند و جمله ثقلین فریاد و واویلا برکشیدند
و از این عمل شنیع خدا رسان مضطرب و سراسیمه گشتند بر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش از انبیا بحضرت
روح الامین رسید پس در عالم امکان دیگر چیزی نماند که این غم باو نرسید کرد این خیال وهم غلط کار کان
غبار تا دامن جلال جهان آفرین رسید هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال او در دلست
هیچ دل نباشد ملال و اگر گریه بعضی از انبیا و خدمت ایشان معنوی است و تو نمیتوانی درک انبیا نمائی
پس ابنا که صوری و تو میتوانی درک ابنا کنی ملاحظه کن و ببین که شاه و گدا و سفید و سیاه ترک و تاجیک و غنی
و فقیر کوچک و بزرگ مرد و زن جن و انس شیعه و سنی کافر و مسلمان همه اظهار آن اخلاص و محبت نسبت بآن
جناب کرده اند و هر یک بقسمی خدمت می کنند یکجا می گریند و یکجا می گریانند و یکجا پا برهنه کرده و خدمت می کنند
و یکجا لباس سیاه می پوشند و یکجا مرثیه انشا می کنند و یکجا در مدح او شعر می گویند و یکجا تالیف کتاب می کنند و یکجا
تعزیه در خانه خود برپا می کنند یا بر شاه ما تعمیر قبر مبارک آن شه ملایک سپاه می نمایند اغنیا آب انبار

وکاروانسرا

وکاروانسرا در سر راهها از برای زوار آن آستانه جلیل القدر می سازند و علما و اعلام رحمهم الله وقایع آن امام
عالیمقدار تالیف می نمایند و علمای العارفین رضی الله عنهم اسرار آن بزرگوار را تصنیف میکنند و شعرا مرثیه نظم
می کنند و منشیان نوحه می سازند و عوام اشک و آب تقبیر میخورانند و بعضی تسبیح در دست گرفته ثواب و ورد و رقت ملازمان
او را لعن می کنند و بعضی بزیارت او می روند و بعضی زوار او را اعانت می کنند مثل خلق هر یک از کلی و جزئی
نظر خدمت این بزرگوار را می کنند حتی بره دال از صبح تا شام چند درهم تحصیل می کنند براه آنحضرت صرف می کنند
انه الله ما لم يوت احدا من العالمين طأطأ كل شريف لشرفه وبخع كل متكبر لطاعته
وخضع كل جبار لفضله وذل كل شيء له واشرقت الارض بنوره وفاز الفائزون بولا
يته فيه يسلك الى الرضوان وعلى من جحد ولايته غضب الرحمن خدا داده است بحسین ع
چیزی را که باحدی چیزی از عالمیان نداده است بهر شریف بشرف او سر بزیر و هر بزرگی نزد او کوچک است و هر عالمی نزد
او جاهل است و هر پادشاهی نزد او گدا است و خوبی آنحضرت و سایر اهل عصمت بر همه کس معلوم است حتی بر دواب و وحوش و سباع
بعضی مردان نامرد که دشمنان خدا بجهات آن قاتلین و اتباع آن نامردان اختیار کرده اند می گویند مشهور است که یکی از
بزرگان شاهان در وقتی که بنجف اشرف میرفت پیش پیش او شعری چند میخواندند که یک مصرع او این است ای بر شاهان
گدایت یا امیر المومنین شاه کوشت حتی منهم گوشت آری اگر قبول کنند و مخصوص شاه که از جمله شاهان جلیل الشان است
در مرثیه او چه می گوید خاقان بجاست مژه ترکی که روز حشر درهای خلد را مژه ترکلید شد و یکجا دیگر می گوید
منت خدا را که فلک است چاکرم شاهنشه جهانم و در دولت امیدوارم و یکجا دیگر میگوید خاکم بسر که از ستم روزگار
گشت غلطان بخاک معرکه کربلا حسین بنشر دهای دوره صبر و رضا حسین باحق نمود وعده خود را وفا حسین
و یکجا دیگر می گوید خاقان در این معامله خاکم بسر شود چون دادخواه روز جزا دادگر شود و حسنات چه قدر

وچه قدر مرثیه خوانده اند و در همان روز عاشورا که خبر با ایشان رسید از اطراف عالم شبانه بامداد آن اشرف
اولاد آدم صلوات الله علیه رفته اند و وارد شده که پنج نفر از اهل کوفه بقصد زیارت آنحضرت از کوفه بیرون
آمدند و شب در قریه فرود آمدند که او را شاهی می گفتند ناگاه دو مرد نزد ایشان پیدا شد یکی جوان و دیگری پیر
و بر ایشان سلام کردند پس آن مرد پیر گفت من مردی از جن و این جوان پسر برادر من است و میخواهیم که یاری آن
مظلوم برود پس آن جوان پیر گفت که شما در همین مکان باشید که من پرواز می کنم و از برای شما خبر میاورم پس یک
شبانه روز پیر غایب شد و در روز دیگر صدای او را شنیدند و او را ندیدند و شعری چند میخواند که مضمون
آنها این بود که خاک بر سر ما شده است و آنچه باید بشود واقع شده پس کوفیان دانستند که آنحضرت شهید شده است
برگشتند و مردی از قبیله بنی تمیم گوید که ما از مقاتله حضرت امام حسین علیه السلام خبر نداشتیم چون شب بعد از عاشورا شد
در راه بیابانی بودم با مردی از قبیله خود صدای هاتفی را شنیدیم که می گفت وَاللهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتّى
بَصُرْتُ بِهِ بِالطَّفِّ مُعَفَّرَ الْخَدَّيْنِ مَنْحُوراً قسم بخدا که من نیامدم بسوی شما تا آنکه بچشم خود دیدم
امام مظلوم را در صحرای کربلا نحر کردند و رخساره او را بخاک مالیده بودند آه وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تَدْمَى نُحُورُهُمْ
مِثْلُ الْمَصَابِيحِ يَغْشُونَ الدُّجَى نُوراً و بر دور او جوانانی دیدم که صورتهای ایشان مانند چراغها بود
که شب تار را روشن کرده بودند همه کشته و در خاک و خون آغشته و از حلقومهای ایشان خون جاری بود وَ
كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجاً نَسْتَضِيءُ بِهِ وَاللهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقُلْ زُوراً و حضرت امام حسین علیه السلام در میان
آن چراغها مانند مشعل پر نور بود و خدا میداند که دروغ نمی گویم وَقَدْ حَثَثْتُ قَلُوصِي كَي أُصَادِفَهُمْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَتَلَاقَى الْحُرَّ وَالْحَوْرَاءَ فَعَاقَنِي قَدَرٌ وَاللهُ بَالِغُهُ وَكَانَ أَمْراً قَضَاءُ
اللهِ مَقْدُوراً و شتران خود را دوانیدم که شاید دریابم ایشان را پیش از آنکه ایشان حور العین را در بر کشند
پس قضا و قدر مرا مانع شد و تقدیر خدا البته شدنی است باو گفتم مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللهُ تو کیستی خدا ترا

رحمت

رحمت کند گفت من عمر کرده از قبایل جنیم که در نصیبین می باشیم و بقصد یاری امام حسین علیه السلام رفته بودیم که جان خود را
فدای آنحضرت کنیم وقتی رسیدیم که آنحضرت را در خاک و خون هلاک کشته یافتیم و داغ آن حسرت و نا امیدی بقبیله خود برگردیم
و نوحه ملائکه که شنیده اند یکی از عارفان عجم چه نیکو گفته است جلال ماتم عظمی چه از افق سر زد بجای دست بسر
جبرئیل بر شهپر زد برآمد آه و فغان از صوامع ملکوت فتاد گریه بر اهل خطا و بر جبروت طپیده مرغ دل زهرا چو جبرئیل امین
رسید نوحه ذکر و بیان بگوش زمین غبار سرخ برآمد بعرصه عالم فتاد نیز بر افلاک خاک ازین ماتم زمین
بناله و دریا زغم بجوش آمد فلک ز نوحه ذرات در خروش آمد ای برادران پس شما باید در تعزیه آنحضرت کوتاهی نکنید
و از گریه و ماتم و اندوه و غم خود در هلاک غافل نشوید و بدانید که مصیبت کربلا اندکی مصیبت نیست و حادثه آن دشت
محنت و بلا کم حادثه نیست و واقعه کربلا غمها که بر سینه دوستان گذاشته و ماه محرم چه المها که بر خاطر محبان آنحضرت
آورده در این ماه وقت مصیبت دوستان و شیعیان است و هنگام جاری نمودن آب دیده کاست و نمیدانم کدام
دل است که در این مصیبت نسوزد و چه چشم است که در این محنت خونبار نشد اگر از مصیبت المظلوم پر از غم
فکر بیش در چراگاه شیطان باد دلی که از علیه آن اشرف اولاد آدم ببرد و نباید جای آن در سکان باد
سنگ است هر دلی که ازین غصه خون نشد کم عمر باد آنکه ملالش فزون نشد خداوند عالم فرموده اند که اِنَّ اللهَ
يُحِبُّ كُلَّ قَلْبٍ حَزِينٍ خدا دوست میدارد هر دلی را که غمناک است ای برادر خاک آدم را با آب
غم مخمر ساخته اند پس در آن در دلها اثر غم سرشته و در بعضی از کتب سماویه مسطور است که حق تعالی فرموده که ای
پسران آدم بدانید که آسمان خزینه فرشتگان است و بهشت خزینه حور و غلمان است و دریاها خزینه در ماهی
آبدار است و کوهها معدن گوهرهای با قیمت و غبار است و سینه های اخیار مخزن اسرار قدیم است و دلهای

دوستان من خزینهٔ رنج و غم است وَأَنَا عِنْدَ الْمُنْكَسِرَةِ قُلُوبُهُمْ وَالْمُنْدَرِسَةِ قُبُورُهُمْ
در نزد دلهای شکسته و قبرهای از هم ریخته ام و بالجمله اگر ذرهٔ آب خاک برهم زده اند بر طینت آدم
رقم غم زده اند بدانکه حضرت سید الشهدا علیه السلام چنانکه در اصل روز الست مادر الوجود است و تأثیرات
طینه و تجلیات غیبیه كَقَطْرِ الْمَاءِ فِي الْأَصْدَافِ دُرًّا وَفِي بَطْنِ الْأَفَاعِي صَارَ سُمًّا مانند قطرهٔ
آب که در صدف داخل شود مروارید گردد و در شکم افعی داخل گردد زهر مار شود و هم چنین است نام مبارک او
هم چنین تربت او و هم چنین خون مبارک او و هم چنین آب دیدهٔ گریه کننده گان او و بالجمله جمیع آنچه تعلق
بآنحضرت دارد همه این چنین است که نور است بر مؤمنین و نار است بر کافرین و شفا است بر مسلمین و عذا
ب است بر ظالمین و اما نام مبارک او که لفظ حسین است که از کمال به قلوب شما و سینه های پاک و پاکیزهٔ شما میاندازم
اشک میشود و از چشمهای شما بیرون میاید و اگر نام مبارک حسین هم که محبوب قلوب مؤمنان و مخدوم اهل زمین و آسمان
است در گلوهای اژدها و در فرعون نواصب خوارج لعنهم الله اندر زهر نحس میشود و از دهان ایشان بیرون میاید
و شیعیان او را رافضی میگویند و گاهی آن زبان بریده ها آنحضرت را سب می کنند و گاهی نعوذ بالله لعن می کنند
و اما تربت او چون شیعیان و مؤمنان میخورند شفا است از هر دردی و هر گاه دشمنان او بخورند باعث هر مرض
می گردد هم چنانکه موسی ابن عیسی که از خویشان هارون الرشید بود تربت مقدس را از روی استهزا استعمال کرد جمیع احشایش
از قلب و کبد و ریه و طحال همه در طشت ریخت و از میان جثهٔ نجس او جدا شد و اگر از راه دهان نیز میخورد شاید
الملعون را تا حال هلاکت روی میداد و اما خون مبارک آنحضرت بر قابلیات طینهٔ مستعده میریزد باعث شفا میشود
مانند اندجر یهودی که حدیث آن مشهور است و بر سر عبیدالله زیاد علیه اللعنه میریزد باعث مرض می گردد قال الله تعالی
وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا و نقل است که چون سر مبارک
جناب ابی عبدالله الحسین ع را بکوفه بردند ابن زیاد حرامزاده و ولدالزنای روسیاه اول امر کرد که آن سر مقدس را بر نیزه کنند

و دلو چه و بالا

چون خداوند کریم لایزال خواست ظاهر سازد آن ذوالجلال پس خطاب آمد بسوی حوریان

که بیارائید خود را در جنان خویش تن را جمله که زینت کنید در طرب آئید هم عشرت کنید

کز نزول آید هم بتول فاطمه

باشی بر مولود داشت خادمه ده چه مولودی که جان عالم است او زو شب جبرئیل او را خادم است

آمد و لعیا و خدمت کار شد تا که عالم روشن از انوار شد بعد لعیا در غرایش [illegible]

هر زمان گفتی که ای طفل عزیز گرچه پر نور است چشم روزگار از طفیلت گشته روشن شام تار

گو بیا مظلوم خواهی گشته شد هم بخون خویشتن آغشته شد

المُنکَرِ مَعَ مُوازِنَةِ الرّاءِ وَالمیمِ وَالعَینِ یَتَساوی وَاَصحابُ الشِّمالِ مَعَ اَصحابِ الیَمینِ یَتَلاقی حمد خداوندی را که گردانیده است دنیا را دشت و بستان خود و روز بلای از برای دوستان خود تا امتحان فرماید ایشان را به ترک معصیتها و مکافات دهد ایشان را بلطفها و بخششها و احسانها خصوصا از برای حسین مظلوم شهید که گردانیده است خدای تعالی او را کشتی نجات و پناه عالم و عام ممکنات و سبب پاک شدن عاصیان از گناهان و سیئات و شکر خداوندی را که گردانیده است شفا در تربت او و مستجاب شدن دعا در تحت قبه او و روضه شریف او را محل [illegible] کان و زیارت او را ذکر کثیر از برای ذکر کنندگان و صلوات بر او تسبیح [illegible] تسبیح کنندگان و همه بقعها قبر اوست و همه زمینها کربلاست و همه روزها روز اوست و همه ماهها ماه محرم و عاشوراست و هر چه گریه می‌کند پس او در جمیع می‌گرید و هر چه در با اضطراب و حرکت است پس آن که از برای حسین با حرکت آمده و او سید الشهداست و جمیع شهیدان از اول تا آخر همه در نسل او بیند و او امام السعداست و عالم [illegible] در [illegible] ها و برکهای او بیند و هر گریه که در عالم است از فاضل گریه اوست و هر [illegible] دوستی از دوستی فاضل [illegible] اوست و همه مکانها [illegible] اوست و همه [illegible] تربت اوست و بالجمله [illegible] برای هم چیز [illegible] و تاویل آن آنکه هر چیز [illegible] حق تعالی [illegible] ذات مقدس او [illegible] و بکل طریقة العالی [illegible] هر گز [illegible] که [illegible] کنند اشیائی را که [illegible] و موجوداتی را که [illegible] بجهت آنکه اشیا بعضی از ایشان شقی اند و بعضی سعید و بعضی از ایشان [illegible] اند و بعضی [illegible] و در جمیع ذرات و [illegible] مظاهر مجردات ایشان و هم مادیات [illegible] السعادت و [illegible] و جهت حق در زمان و مکان و [illegible] فرقی در میان [illegible] و [illegible] ان اما [illegible] از زمان [illegible] از جهت سال روز [illegible] عاشوراست و از جهت [illegible] یوم الاثنین و از [illegible] امام یوم الاثنین یعنی دوشنبه تعلق [illegible] وارد بجهت آنکه [illegible] و از راه معنی [illegible] کرده اند و [illegible]

است اند که امیر من را باز دادن و فلان و فلان را با امیر مؤمنان شریک کردند اما الاربعاء یعنی چهارشنبه
نحوستی بوده است خاص بنی عباس یعنی جماعت بنی عباس دارد و چهار ضعف دست دولت و بنی امیه از بنی عباس
عجائبات ایشان کمتر است و شده بنی عباس سببی است بجهة آنکه انقراض دولت بنی امیه را دارند و بعلاوه
قطع رحم با سید الانبیاء نمودند و نسل امام معصوم را کشتند و وی باطل سنتی را رواج دادند که لعنت خدا
بر این ها و بر آنها و بر آنانی که تقوی کرده اند اساس ما شد بنیاد ای برادر که چون حضرت امیر المؤمنین ع
شهید شد دولت و پادشاهی به بنی امیه رسید و ایشان کردند آنچه کردند تا آنکه حق تعالی ایشان
را منقرض گردانید و موافق بعضی از اخبار بسبب ابن قحطبه خزاعی لشکر کشید بر سر یزید و آن ملعون
پلید را بعجله مرگ کرد و سلیمان ابن صرد خزاعی نیز بسیاری از ایشان را کشت و مختار ابن ابو عبیده
ثقفی با عاشت ابراهیم ابن مالک اشتر بسی هشتاد و سه هزار کس از ایشان و از اتباع ایشان
بانواع سیاست هلاک کرد و بعضی را کشتند و با عاشت ابو مسلم مروزی هلاک ایشان کرد
و شیخ جعفر ابن نما در کتاب عمل الثار باین مضمون روایت کرده است که چون مختار در کار خود
مستقل گردید بتفحص قاتلان آن بزرگوار برآمد اول کسی را که طلب کرد جماعتی بودند که اراده کردند
اسب بر بدن نازنین آنحضرت بتازند فرمود که ایشان را بخوابانند بر روی و دستها و پاهای ایشان
را میخ آهنین بر زمین دوختند و اسب بر بدن نحس ایشان تاختند تا متفرق شدند پس دو کس
آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبد الرحمن عقیل ابن ابو طالب رضی الله عنهما فرمود که ایشان
را گردن زدند و ابو عمره را فرستاد که بخانه خولی ابن یزید اصبحی که قاتل او زنی کردند و زن او از
شیعیان اهل البیت بود از خانه بیرون آمد و بظاهر گفت نمیدانم و لیکن اشاره میکرد بسوی بیت الخلا
که در آنجا است پس آن ملعون نجس را در زیر سبدی پنهان کرده بیرون آوردند و با آتش سوختند و حکیم ابن
طفیل که تیر بسوی حضرت عباس افکنده بود و جامه های او را کنده بود او را گرفتند و تیر باران کردند

و مرة

و منقذ ابن مره عبدی قاتل علی اکبر را دولت بنا فتند و گریخت و سنان ابن انس را که در بصره گریخت مختار خانه
او را خراب کرد و بار دیگر از بصره بجانب قادسیه رفت جواسیس مختار او را گرفته و به نزد مختار آوردند فرمود که
اول انگشتهای او را بریدند و پاهای او را قطع کردند و روغن زیت را فرمود بجوش آوردند و آن لعین را در
میان روغن افکندند تا بجهنم واصل شد و عمر ابن صبیح را گرفته و سرهای او را به نیزه پاره پاره کردند که
این شقی مالک انگشت مبارک آنحضرت را قطع کرده است و انگشتر او را برداشته است مختار
فرمود که دستها و پاهای نحس او را بریدند تا بجهنم واصل شد و وارد شده که خبر مختار را دادند که شمر ذو الجوشن شتر
ی از شتران آنحضرت را بر داشته بود و چون بکوفه رسید آن شتر را نحر نموده گوشت او را قسمت نموده بود
فرمود که تفحص کنند که گوشت آن شتر بخانه کی داخل شده است و چون مطلع شد فرمود که آن خانه ها را خراب کرد
ند و هر که از آن گوشت خورده بود بقتل رسانیدند پس عبد الله ابن اسد جهنی و مالک ابن هشیم کندی و حمل
ابن مالک محاربی را به نزد مختار آوردند گفت ای دشمنان خدا کجاست حسین ابن علی گفتند ما را بجنگ او برده
بودند و اختیاری نداشتیم گفت آیا منت نهید که حسین را آب ندادید و شربت آبی باو نرسانیدید پس با مالک
گفت که ای روسیاه تو آن نبودی که کلاه آن مظلوم را برداشتی گفت نه گفت ای کذاب شقی تو بودی پس حکم
نمود که دستها و پاهای او را بریدند و آن ملعون بخون خود غلطید تا بجهنم واصل شد و آن دو ملعون دیگر را گفت
که گردن زدند و حرملة ابن کاهل اسدی لعنة الله قاتل علی اصغر را گرفته و به نزد مختار آوردند گفت الحمد لله
که تو بدست من آمدی پس جلادان را طلبیده حکم کرد که دستهای او و پاهای او را بریدند و فرمود که تیرهای نی
او کنند و آتش زدند و امر کرد که او را با نیخال در آتش انداختند و چون آتش در او گرفت مختار شنیده بود که حضرت
سید الساجدین ع او را نفرین کرده بود که حق تعالی حرارت آهن و حرارت آتش را باو بچشاند راوی را قسم داد
که خود شنیدی از آنحضرت گفت بلی در این وقت که اثر استجابت دعا برامد و جاری شده از اسب بزیر آمد
و دو رکعت نماز کرد و بعد از نماز بسجده رفت و سجده نماز را بسیار طول داد و چون دید که ملعون سوخته بود

پس از وزرا بشکرانهٔ این نعمت روزه گرفت و بالجمله چهار نعمت کرده هر روز تا آنکه آنحضرت را امیدی میگشت تا آنکه
سفیدی و هشتاد و سه هزار کس از ایشان را بجهنم واصل گردانید بدانکه دولت ملعونهٔ بنی امیه و استیلا و غلبهٔ
ایشان که عبارت از هزار ماه بود تا زمان حکومت مروان حمار رسید سلطنت و حکومت باعانت ابو مسلم مروزی از دست
بدست از بنی امیه به بنی العباس رسید و مدت ملک بنی عباس لعنهم الله پانصد سال مشترک بود تا آنکه
هلاکو خان ابن چنگیز خان ابن جوجی از سلاطین مغول باشارهٔ خواجه نصیر طوسی ره مستعصم که آخر ایشان بود کشت
و عباسیان را نیز برانداخت و اول ایشان ابو العباس سفاح بود و از برای استحکام امر سلطنتش با امر
دیگر موافق بعضی از روایات مشهوره اگرچه سندش بخاطر نرسیده تدبیر کرد با سدیف غلام خود و بقیة
السیف از بنی امیه که از زیر شمشیر نجات یافته گریخته بودند و از آل زیاد و آل مروان همه را بقتل رسانید و هیچکس
را از ایشان وانگذاشت و آن تدبیر این بود که خلیفه یعنی سفاح در شب چهار صد نفر از شجاعان
غلامان خود را طلبید و امر کرد که ایشان شمشیرها برداشته در خلوت منتظر باشند هر گاه خلیفه عمامهٔ
خود را از سر برداشت و بر زمین انداخت شما بیرون آئید و بر بنی امیه لعنهم الله حمله کنید و هر که باشد
بقتل آورید و چون روز شد از روز را روز نوروز نامیدند خلیفه امر کرد منادی را که ندا کنند که امروز
خلیفه در خزانهٔ خود را گشوده و امروز روز عطا و بخشش است و احسان است و طبل کوفته و علمها
بلند شد مردم از هر طرف با زینت تمام روی بدرگاه خلافت پناه نهادند و چون مجلس منعقد شد
و هر کس بجای خود نشست و آل زیاد و مروان از اعیان و بسیار بر کرسیهای زرین نشسته خلیفه بیا
لای منبر برآمد و شمشیر خود را حمایل نمود و خطبه ادا نمود پس ملتفت شد بجانب سلاطین بنی امیه و با ایشان
گفت که امروز روز عطا و بخشش است پس ابتدا نمائیم بکدام به بنی هاشم کنیم یا به بنی امیه ایشان گفتند
الخلیفه ابتدا به بنی هاشم نما که ایشان عشیرهٔ تو اند و افخر اند از دیگران در هر باب پس خلیفه صدا زد
غلامی از غلامان خود را که او را تعلیم داده بود که بچه نحو و طرز ترتیب بنی هاشم را ندا کند یکی بعد از

آن یکی دیگر را و سدیف جواب او را بگوید و آن غلام بسیار فصیح اللسان بود خلیفه گفت ای غلام بنی
هاشم را ندا کن بصدای بلند تا آنکه ابتدا کنم در بخشش با ایشان پس غلام ندا کرد که ای عبیدة ابن الحارث برخیز
و بگیر عطای خود را کسی جواب نداد بعد از زمانی سدیف گفت ای آقای من کجاست عبیده ابن حارث
ابن هاشم سفاح گفت کجا است سدیف گفت کشت او را شخصی از این جماعت که او را سعد می گفتند خلیفه
گفت مرعلی باین مقدمه پس ای غلام چون او غایب است اسم او را محو کن و دیگری را ندا کن پس غلام
ندا کرد که ای حمزة ابن عبد المطلب ابن هاشم برخیز و عطای خود را بگیر سدیف گفت ای آقای من کجاست
حمزه که او را صد ضربت زدند گفت کجاست گفت او را زنی از این قوم که او را هند دختر عتبه می گفتند در
روز جنگ احد شکم مبارکش را درید و جگر مبارکش را بیرون آورد و خورد است که بخورد و چون جگر
او را در دهان انداخت مثل سنگی گردانید پس او را هند جگر خوار نامیدند و انگشتان او را بند بند جدا
کرد و گوش و دماغ او را قطع نمود و قلاده کرده بگردن خود بست خلیفه گفت ای غلام اسم او را
محو کن و دیگری را آواز ده غلام گفت ای عقیل ابن ابی طالب ابن هاشم برخیز نزد ما بیا و جایزهٔ خود را بگیر از
خلیفه سدیف گفت ای آقای من عقیل در کجاست که عطای خود را اخذ نماید خلیفه گفت با او چه کردند
گفت ای امیر عقیل مرد شجاعی بود یکی از جماعتی که در نزد تو حاضرند یعنی بنی امیه او را کشت در وقتی که
در شام بیرون آمد بسوی مدینه خلیفه گفت نام او را محو کن و دیگری را ندا کن زیرا که او غایب است غلام گفت
ای مسلم ابن عقیل ابن ابی طالب برخیز و عطای خود را از خلیفه بگیر سدیف گفت ای آقای من مسلم ابن عقیل
در کجاست خلیفه گفت با او چه کردند سدیف گفت مردی از بنی امیه که عبید الله بن زیاد می گفتند او را کشت
و سر او را با شام نزد یزید فرستاد و جسد او را در میان بیابان انداختند و در کوچها کشیدند و کل بخوردی او را کشیدند
و سر او را بر دروازه آویختند خلیفه گفت نام او را محو کن و دیگری را صدا زن پس غلام یکی یک را از
بنی هاشم و بنی عقیل و بنی عبد المطلب را ندا کرد و سدیف جواب گفت که او را فلان پسر فلان از بنی امیه کشت

وناله

وسقا می‌گفت که او را بکشید و دیگری ندا کرد که ای غلام با گریه ندا داد که این زید بن علی بن الحسین بن علی بن
ابیطالب بن عبدالمطلب بن هاشم بر جزع و عطای خود زیاده کرد سقا گفت ای آقای من زید کجاست سقا
گفت با او چه کردند سقا گفت که گفت او را بکشی از این کرده که او را هشام بن عبدالملک مروان می‌کشند
او را بر شاخ درخت خرما او بکشید سرنگون و شکم او را دریدند و القصه بر سر دار ماند که فاخته در شکم او آشیانه
گرفت بعد از آن او را بزیر آوردند با آتش بسوختند و خاکستر او را بباد دادند و او را بعد از او کشتند سقا
گفت او را بکشید و دیگری ندا کرد که ای غلام ندا کرد که این عباس بن علی بن ابیطالب عبدالمطلب بن هاشم قم
ایضا و خذ عطائک سقا گفت ای آقای من کو یا داده فاخذه دادی از این جماعت بجهت انچه نسبت
به بنی اعمام تو بنی هاشم کردند همه را نابود است انچه شربت شهادت چشیدند و کشته شدند بدشت کربلا
با جمعی دیگر از اصحاب و اقارب تو تشنه و گرسنه ثُمَّ اُسِرُوا اَحْفَاءً عُرَاةً يُطَافُ بِهِمُ الْبِلَادَ
مَعَ جُمْلَةِ النِّسْوَانِ بِغَيْرِ سَتْرٍ وَلَا حِجَابٍ بعد از آن اسیر کرده شدند مستورات ایشان و زنان ایشان
سر برهنه و پای برهنه بی چادر و مقنعه و ایشان را با این هیئت در شهرها گردانیدند سقا گریان گریان گفت
مرا علم بحال اینها است ای غلام پس ای ایشان را بکشی و دیگری ندا زد که ای غلام با صدای بلند و گریه و زاری
و ناله و شیون و بیقراری ندا درداد که اَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللهِ وَحُجَّتُهُ فَلْيَرِدْ وَقُوَّتُهُ عَلَيْهِ
الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمٍ بیا و جایزه خود را از خلیفه بگیر
در این وقت سقا بحال خود در مجلس بگریه در آمدند و مردم صدا بگریه بلند کردند و خروش در میان ایشان
افتاد سقا گریان گریان گفت الحکیم کشت او را امر این جماعت که کمربندهای طلا و نقره بکمرهای خود
بسته اند و در جنب تو بر کرسیهای طلا نشسته اند و نزد تو حاضر گشته اند او را در صحرای کربلا با لب
تشنه غریب و تنها بیکس و مظلوم در حالتیکه آب فرات را حیوانات میخوردند بیاد او دادند و شمشیر
بر روی او کشیدند و دستها بروی زدند و سینه اش کعب نیزه و شمشیر زخم کردند و بر بوسه گاه حضرت رسول الله ص

خنجر زدند و دهان مبارک او را بضرب سنگ و خنجر و نیزه پاره پاره کردند و لب مبارک او را از قفا بریدند
و بر سر نیزه ها بلندی نصب کردند و زنان و دختران و خواهران او را اسیر کردند و ایشان را با سر مقدس آنحضرت
و سایر سرهای شهیدان بکوفه بردند نزد ابن زیاد لعنة الله علیه و از آنجا نزد ملعون ابن ملعون یزید ابن معویه
بردند و چوب و آتش بر لبهای آنحضرت وضع کردند و لبها و دندانهای آنحضرت را بر او کرد شیشه که ناگاه خلیفه نظر کرد و لبوی کرده
بنی نظر غضب و حال آنکه از خشم بر تعریض شده بود و چشم او از غضب در کاسه سر سرخ گردیده بود و مانند شیر هیبت
فریاد برآورد و گفت مدتی است ... عمامه را از سر بر داشت و بر زمین زد که یَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ ع
ای طالبین کشته کان خون حسین الحق آیا الحال بنی هاشم که ناگاه چهار صد غلام ترکی صدای سقا را بشنیدند
بسرعت با شمشیرهای برهنه بیرون دویدند و شمشیر در بنی امیه گذاشتند و به فرمان شیخ خود در ابرهه کرده
و خلیفه خود هم شمشیر کشیده حمله کردند بر لشکر وه از چپ و راست و از هر جانبی اهالی ایشان را کشتند و غلامان
مان بنی امیه در بیرون منتظر خروج بنی امیه بودند که ناگاه دیدند که خون از سوده ابواب دار الخلافه جاری
گردید مانند نهر آب پس نعشها را بر گشتها افکندند و سقا آنها را حسین بر بالای آن نعشها خوابیدند و
تشنه و خان کشیدند و طعام خوردند و بوی خوش استعمال کردند و نیم جان کشتگان در زیر ایشان می
نالیدند و در زیر نعشها بر گونه تا همه مردند و خلیفه جوایز و عطایا بار خود را بعساکر جمعی قسمت
نمود و هر یکی را ... روز بروز نامیدند و آنکه مستعجل این کافران هر تبه که
صدی از ایشان باقی نماند در ظهور حضرت صاحب الامر و رجعت امیر المؤمنین ع و اهلبیت علیهم السلام
خواهد بود ... فی المقوبیل کلاهم ... لا تملک یا علی یا علی
یا علی و در کتاب مستطاب عوالم العلوم باسانید معتبره مرویست که در هنگام ظهور حضرت صاحب الامر
ارواحنا فداه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه بقتل برسانند که مردم میگویند اگر این شخص از او
لاد حضرت فاطمه می‌بود بر این مردم رحم میکرد این قدر کشته ... این سخنان بگوش مبارک آنحضرت

تشریف بمنبر میبرد و خطبه میخواند و بعد از ادای حمد و ثنا و صلوات بندگان امام حسین ع را بدست میگیرد و
میفرماید که این قباکه شده خون بهای بندگان جدم امام حسین ع است و از منبر بزیر میآید و بقیه آن
ملاعین را بقتل میرساند و در بعضی اخبار باین مضمون وارد است که چون سید الشهدا ع در صحرای کربلا
از اسب بر زمین افتاد و در خون خود غلطید با تن مجروح هنوز از او رمقی باقی مانده بود که استغیث
فلا یغاث و استجیر فلا یجار و طلب فریاد رسی میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید و طلب یاری
مینمود و کسی او را یاری نمینمود ملائکه آسمانها بتنگ آمدند و آسمانها و زمینها و هرکه در آنها بود از ملائکه
فریاد بر آوردند که پروردگارا ما را رخصت ده که خلق را از روی زمین بر اندازیم و همه اهل آن را هلاک
گردانیم که هتک حرمت تو کردند و برگزیدگان ترا کشتند و این فرزند حجت پیغمبر تو است و تو نظر میکنی و
میبینی و توئی در کمین ستمکاران و توئی که انتقام بحق میکشی از ظالمان پس حق تعالی حجاب از جانب
برداشت و بایشان فرمود که ای ملائکه من و ای آسمانهای من و زمینهای من ساکن شوید و در آن وقت
حجاب قائم آل محمد را نشان ایشان داد و بروایت دیگر فرمود که یا ملائکتی انظروا من یمین
العرش فینظرون فیمثل الله لهم شخص القائم المهدی فیرونه وهو قائم یصلی
عن یمین العرش راکعا و ساجدا یعنی ای ملائکه من نظر کنید بطرف راست عرش پس نظر کردند
پس ممثل گردانید از برای ایشان حق تعالی شخص قائم مهدی ع را پس دیدند او را ایستاده در طرف
راست عرش نماز میکرد و گاهی در رکوع و گاهی در سجود است پس حق تعالی فرمود که باین قائم انتقام
خواهم کشید از برای حسین و ابن طاوس ره در کتاب ملهوف روایت کرده از حضرت صادق ع
که حضرت رسول ص فرمودند که چون روز قیامت شود نصب میکند حق تعالی از برای فاطمه قبه
از نور پس حسین ع میآید و سر بر کف دست گرفته پس فاطمه فریاد بر میکشد تا آنجا که فرمود که پس ممثل می
کند حق تعالی حسین ع را از برای فاطمه در نیکوترین صورتی و او مخاصمه میکند با قاتلان خود جمع

می کند

می کنند از برای او قاتلان او را و انها که شریک در قتل او شدند و انها که کارسازی کردند بمحاربه او
و ببرد پس امر بکشتن جمیع ایشان میکند و آن اشقیا را زنده میکنند و حضرت امیر میکشد پس ایشان را
زنده میکنند و احدی از ذریه ما باقی نمیماند مگر آنکه کافران را بر یک بکیرته میکشد پس حضرت فرمود
عند ذلک یکشف الله الغیظ و ینسی الحزن پس در آن وقت بر طرف میکند حق تعالی
خشم را از دلها و حزن و اندوه را از دلها بدانکه چون دولت بنی امیه بالمره بر طرف شد بنی عباس
و پلیدتر از ایشان دولت بنی عباس است بعضی امر قرار گرفت و ملاعین بنی مروان و امثال ملاعین بسیار
بدتر بودند از بنی امیه چنانکه آن بزرگوار میگوید که تالله ما فعلت بنو امیة فیهم معشار ما
فعلت بنو العباس قسم بخدا که نکردند بنی امیه در حق اهل بیت ده یک آنچه بنی عباس کردند یعنی اگر
بنی امیه چهار معصوم را کشتند بنی عباس شش معصوم کشتند و هرگاه بنی امیه سید الشهدا را شهید کردند بنی
عباس بخراب قبر مقدس پرداختند و هرگاه بنی امیه دین سنی را رواج دادند بنی عباس رواج تر دادند و اکثر
ایشان سنی و ملکی مذهب شدند و شیخ عارف سلمه الله میفرمود که این آیه کریمه انه لیس من اهلک
انه عمل غیر صالح بنی عباس را از سادات بودن و از هاشمی بودن بیرون کرده پس الحق بنی عباس
خود را جنبه و آل عبد مناف خارج شدند و باین آیه کریمه اشکال سادات سید و هاشمی نشیند بلکه ملکان شده
بلکه رفتارهای ایشان که عمل ایشان است فعل خصوصی است دلالت میکند بر اینکه ایشان افراد و والده
نامیده و بر اینکه ایشان دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا نیند خصوص چهار نفر از ایشان که از همه شقی تر
و خبیث تر بودند منصور دوانقی و هارون الرشید و مامون الرشید و متوکل که غضب خدا بر ایشان باد
و حق تعالی ایشان را از روز عرصات نا امید کرداند چنانکه مرده کان کفار را در قبرها نا امید کرداند از آخرت
و خدا اشکر نا امید کرد که از بنی عباس و بنی امیه و اولاد و عمر و یزید و مانند ایشان علیهم اللعنة احدی باقی
نماند و حق تعالی نسل ایشان را در صفحه روزگار گم گرداند و بیخ و ریشه ایشان را از زمین بر کنند

جانکه سفر باید فَقُطِعَ دابِرُ القَومِ الَّذینَ ظَلَموا وَالحَمدُ لِلّٰهِ رَبِّ العالَمینَ اما منصور دوانقی
لعنه الله خباثت اعمال او بسیار است از انجمله اولاد اهلبیت را میکشت ببهانهای خوردی و زرری
و بامر ان ملعون معصوم و جوانان هاشمیه را میگرفتند و در میان ستون ایشان را زنده میگذاردند پس
بجهت و آن ستون را بالای او گرداندند و ایشان در انجا بانجاری میماندند تا شهید میشدند و دیگر آنکه
مقرر کرده بود که هر که بدر دولت سرای امام جعفر صادق علیه السلام برود یک اشرفی از او بگیرند و هر که بدر خانه
ابو حنیفه برود یک اشرفی باو بدهند   و اما هارون الرشید و مامون الرشید لعنهما الله تعالی
در شان این دو ملعون احتیاج بذکر ندارد و بدانکه ملعون اول یعنی هارون الرشید امام هفتم را شهید
کرده است و ملعون دوم یعنی مامون الرشید امام هشتم را شهید کرده است ای برادران خدا رحمت
کند شما را اگر بگریید یا بگریانید یا خود را بگریه بدارید در مصیبت اولاد رسول الله خصوصاً در مصیبت
امام مظلوم شهید و غریب معصوم شهید محزون که آواره دیار و اوطان و غریب زمین خراسان
انیس نفوس مدفون در جنب طوس ضامن غریبان و پناه درماندگان و شفیع گناهکاران یعنی
جگر گوشه مصطفی و مرتضی حضرت علی بن موسی الرضا علیه التحیه والثنا چون ان مظلوم در غربت
شهید شده و از همه اباء و اجداد خود دور افتاده و مدفن او از حرم رسول الله که موطن اصلی است
ان است در نهایت شجاعت باید حزن و رقت و شیون در مصیبت انحضرت بسیار باشد و سعی
ایشان در زیارت انحضرت در نهایت کمال و از اخبار معلوم میشود که زیارت انحضرت افضل از
زیارت سید الشهدا است و ما قبل از بیان شهادت او احادیث چند که مشتمل است بر فضیلت
زیارت او و خبر دادن اباء و اجداد او از شهادت او و در زمین طوس قبل از وقوع آن ذکر میکنیم
و بعد از آن در کیفیت قضیه هایله شهادت او و اندکی از معجزاتی که بعد از شهادت او در زمین معنی
هاشمی خبر داده اند و این از جمله اخبار غیبی است که قبل از وقوع آن ذکر فرموده اند و بر طبق خبر واقع

و ثواب زیارت او را پیش خبر داده اند تا مومنان احصار را بفوز زیارت رسانند بتوفیق زیارت انحضرت
بثواب عظیم رسانیده باشند مروی است از حضرت رسول که فرمود سَتُدفَنُ بَضعَةٌ مِنّی
بِأَرضِ خُراسانَ لا یَزُورُها مُؤمِنٌ إلّا أَوجَبَ اللهُ لَهُ الجَنَّةَ وَحَرَّمَ
جَسَدَهُ عَلَی النّارِ زود باشد که پاره از تن من در زمین خراسان دفن شود و هیچ مومنی
او را زیارت نمیکند مگر آنکه حق تعالی بهشت را برای او لازم گرداند و حرام کند جسد او را بر آتش جهنم
و در حدیث دیگر فرمودند که بَینَ جَبَلَی طُوسَ رَوضَةٌ مِن رِیاضِ الجَنَّةِ یعنی مابین
دو کوه طوس روضه ایست از روضهای بهشت و مروی است از حضرت امیر المومنین علیه السلام که فرمود
سَیُقتَلُ رَجُلٌ مِن وُلدی بِأَرضِ خُراسانَ بِالسَّمِّ ظُلماً اِسمُهُ اِسمی وَ
اِسمُ أَبیهِ اِسمُ مُوسَی أَلا وَمَن زارَهُ فی غُربَتِهِ غَفَرَ اللهُ لَهُ ذُنُوبَهُ ما تَقَدَّمَ
مِنها وَما تَأَخَّرَ وَلَو کانَ مِثلَ عَدَدِ النُّجُومِ وَقَطرِ الأَمطارِ وَوَرَقِ
الأَشجارِ زود باشد که کشته شود مردی از فرزندان من در زمین خراسان بزهر و شهید
و مظلوم باشد و اسم او اسم من است یعنی اسم مبارک او علی است و اسم پدر او اسم پسر عمران است
یعنی موسی آگاه باشید که هر که او را در غربتش زیارت کند حق تعالی جمیع گناهان گذشته و آینده او
را بیامرزد اگر چه مثل عدد ستارهای آسمان و قطرات باران و برگ درختان باشد و مروی است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که انحضرت فرمود که کشته میشود پاره از تن من در زمین خراسان
در شهری که او را طوس میگویند و غریب در آن زمین دفن میشود و اسم او مانند اسم مبارک امیر المومنین
است هر کس او را زیارت کند و عارف بحق او باشد عطا کند حق تعالی باو اجر کسی را که شهید کرده در
برابر رسول خدا شهید شده باشد و مروی است از حضرت علی بن جعفر علیه السلام که انحضرت فرمود ... فی
قبر و لکنی علی کاه لک عفا الله عنه و جل سبعون حجة مبرورة هر که

زیارت کند قبر فرزندم علی را بطوس پس باشد از برای او نزد خداوند عزیز جلیل ثواب هفتاد حج مقبول کسی عرض کرد
که هفتاد حج مقبول فرمودند بلی هفتاد هزار حج مقبول و بدانکه بسا حجها قبول نگردد و مَن زارَهُ اَو باتَ
عِندَهُ لَیلَةً کَمَن زارَ اللهَ فی عَرشِه و کسی که زیارت کند او را یک شب نزد او بخوابد مثل کسی
است که خدا را در عرشش زیارت کرده و فرمودند که چون روز قیامت شود باطلی در پهلوی عرش بکبریا
الله و بر نشینند زوار ائمه با ما اَلا وَاِنَّ اَعلاهُم دَرَجَةً وَاَقرَبَهُم حَبوَةً زُوّارُ وَلَدی عَلی آگاه
باشید که از همه بالاتر نشینند زوار قبر فرزندم علی است و مرویست که مردی از اهل
خراسان پیغمبر را در خواب دید که با او فرمود کَیفَ اَنتُم اِذا دُفِنَ فی اَرضِکُم بَضعَتی وَ
استُحفِظتُم وَدیعَتی وَغُیِّبَ فی ثَراکُم نَجمی چگونه اید ای اهل خراسان در روزی که
دفن شود در زمین شما پاره از تن من و طلب حفظ کرده شوید امانت مرا و غایب شود در خاک شما
ستاره من و حضرت رضا فرمود اَنَا المَدفونُ فی اَرضِکُم وَاَنا بَضعَةٌ مِن نَبِیِّکُم وَاَنا الوَدیعَةُ
وَالنَّجمُ منم مدفون در زمین شما و منم پاره از تن پیغمبر شما و منم آن امانت و منم آن ستاره
آگاه باشید که هر کس مرا زیارت کند و عارف باشد بحق من و اطاعت من پس من و پدران بزرگوارم
شفیعان او هستیم در روز قیامت و او رستگار خواهد بود اگر چه گناه او مثل گناه جن و انس بوده
باشد و در حدیث دیگر فرمودند که زیارت کند مرا امین گردانم او را در روز قیامت یا خلاص
گردانم او را از هولهای اماکن در وقت پریدن نامهای اعمال و یکی از آنها نزد صراط
و یکی نزد میزان و ایضا فرمود که زود باشد که من بزهر ستم کشته شوم و در جنب قبر هارون
دفن کردم و قبر من محل آمد و شد شیعیان و دوستان من گردد هر که مرا در آن زمین غربت زیارت
کند من او را در روز قیامت زیارت کنم قسم به پروردگاری که جدم محمد را بر خلایق مبعوث گردانیده
که هیچکس نزد قبر من دو رکعت نماز نگذارد مگر آنکه آمرزیده شود قسم بخدائی که جدم را به پیغمبری

گزیده و ما را با امامت مخصوص گردانیده که زیارت کنندگان من در روز قیامت عزیز و محترم است
در جمیع خلایق که پروردگار جهان در دنیا و الصحیح فرمود که در خراسان بقعه ایست که روزگاری
که محل نزول و صعود ملائکه باشد و همیشه فوجی از ملائکه نازل شوند و فوجی بالا روند تا نفخ
صور بعضی عرض کردند یا بن رسول الله صلعم کدام بقعه است فرمودند که در زمین طوس است بخدا
قسم که مدفن من خواهد بود کسیکه در آن بقعه مرا زیارت کند گویا که رسول الله صلعم را زیارت کرده است
و در روز قیامت من و پدرانم شفیع او خواهیم بود آگاه باشید که هر که مرا در آن زمین غربت زیارت
کند از برای او خواهد بود ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج و صد هزار عمره و صد
هزار مجاهد کشته شده در راه خدا و در روز قیامت در درجات عالیه بهشت خواهد بود و علی
ابن مهزیار بحضرت امام محمد تقی علیه السلام عرض کرد که فدای تو شوم زیارت حضرت امام حسین ع افضل است
یا زیارت پدر بزرگوار تو حضرت فرمود زِیارَةُ اَبی اَفضَلُ لِاَنَّ الحُسَینَ یَزورُهُ
کُلُّ النّاسِ وَاَبی لا یَزورُهُ اِلَّا الخَواصُّ مِنَ الشّیعَةِ یعنی زیارت پدر بزرگوارم
افضل است زیرا که زیارت جدم حسین علیه السلام همه کس میکنند و پدرم را زیارت نمیکنند مگر خواص
شیعیان ما و کیفیت شهادت آنحضرت بنابر روایت علامه مجلسی و صاحب روضه و بعضی
دیگران بدین طریق است که چون مامون ملعون بر سریر ولایت متمکن شد و ملکش در عالم
نافذ گشت حسن بن سهل را والی عراق گردانید و خود در مرو اقامت نمود و در اطراف جهان
بعضی از سادات بطلب خلافت از بیت خلافت سر بر افراشته و در مقام نزاع و جدال بر آمدند و
چون این خبر بسمع مامون نامیمون رسید با وزیر خود فضل بن سهل مشورت نمود و بعد از تامل
و اندیشه رای آن دو ملعون بران قرار گرفت که مامون ملعون حضرت امام رضا علیه السلام را از
مدینه طلبیده و او را ولیعهد خود کند تا شاید سادات دست از نزاع و جدال بر دارند

در مطمع شوند لهذا جمعی از خواص خود را بمدینه فرستاد و طلب نمود حضرت امام رضا ع را و حضرت امام رضا ع از بیرون آمدن
از مدینه ابا و امتناع داشت و فرستاده های مامون مبالغه و اصرار نمودند و چون حضرت دید که فایده
ندارد قرار بر رفتن داد و عیال و اطفال خود را جمع نمود و خبر مسافرت خود را بایشان رسانید و فرمود
از این سفر من معاودت نخواهم نمود و سنی برسن زاری کشید و به تعزیه من قیام نمائید پس ایشان را
وداع کرده و بر روضه جد بزرگوار رفت و اهلبیت حضرت از دیده باریدید و صدا بگریه و زاری بلند کرد
و از مفارقت او زار زار گریست پس باز بقبر بزرگوارش وداع بازپسین کرده و چون بیرون رفت
باز بیتاب شده معاودت نمود چند دفعه چنین کرد آخر از روضه مقدسه با دیده گریان و دل بریان
بیرون رفت و در راه شخصی از موالیان بآنحضرت رسید و بآنحضرت تهنیت و مبارکباد نمود حضرت
فرمود چه تهنیت میگوئی مرا از سفری که از جوار جد بزرگوار خود دور میشوم پس حضرت با جمعی از خواص
شیعه متوجه خراسان شد و در هر منزل معجزات و کرامات بسیار از آن برگزیده پروردگار بظهور
میرسید که شیخ صدوق ره بعضی از آنها را در کتاب عیون نقل کرده است اگر کسی خواهد بآن رجوع نماید
و بالجمله چون بمنزل سناباد طوس رسید داخل قبه شد که هارون ملعون در آنجا مدفون بود و در کنار
آن قبر خطی کشید و فرمود که این موضع مدفن من است و حق تعالی این مکان را محل شیعیان و دو
ستان من گردانیده و بخدا قسم که هرکه از ایشان مرا در این مکان زیارت کند حق تعالی رحمت و
مغفرت خود را بشفاعت ما اهلبیت برای او واجب گرداند پس دو رکعت نماز بجای آورد و دو
عای بسیار خواندند و بعد از آن بسجده رفت و سجود را طول داد و پانصد تسبیح در آن سجود از آن
برگزیده معبود شنیده شد و چون فارغ شد متوجه مرو شد و در آنجا با مامون خائن ملعون ملاقات
نمود و چون آن منافق مامون آنجناب را دید بسیار تعظیم و تکریم نمود و گفت یابن رسول الله من چون
فضیلت و علم و ورع و تقوای ترا دانستم بنا برین ترا طلبیدم که خود را از خلافت خلع و عزل نمایم و آن

را بتو واگذارم و پادشاهی خلافت را قبول نمائید حضرت چون غرض آن ملعون را میدانست قبول نفرمود مامون گفت
پس باید ولیعهد من شوی که بعد از من خلافت با تو باشد حضرت فرمود ای ملعون چرا میگوئی والله لقد
حدثنی ابی عن آبائه عن امیر المؤمنین عن رسول الله ص انی اخرج من الدنیا قبلک مقتولا
بالسم مظلوما یبکی علی ملائکة السماء و ملائکة الارض و ادفن فی ارض
غربة الی جنب هارون الرشید لعنه الله قسم بخدا که من زودتر از تو از
دنیا خواهم رفت و مرا بزهر ستم شهید خواهند کرد و در زمین غربت بتنهائی مدفون خواهم شد و بر من ملائکه آسمان
و زمین خواهند گریست مامون ملعون از این سخنان گریان شد و گفت یابن رسول الله کرا قدرت است که ترا
در حیات من ترا شهید گرداند حضرت فرمود که اگر خواهم میتوانم گفت که کی مرا شهید خواهد کرد مامون ملعون گفت
البته ولایت عهد مرا قبول کن و حضرت باز ابا و امتناع نمود پس سخنان درشت با او گفت تا آخر مامون در غضب شد
و گفت بهر حال ولایت عهد مرا قبول نکنی ترا بقتل میرسانم حضرت چون این سخنان را شنید دعا نمود و چون ناچار
امر جبر ملکی مرا حرجی گشت ولایت عهد او را قبول نمود و سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا مرا باین امر
کراهت ناخته مثل یحیی که ناخته نمودی دو پیغمبر خود یوسف و دانیال را در حالی که بجبر قبول کردند ولایت را
از پادشاه زمان خود پس مامون روز دیگر مجلس عظیم ترتیب داد و کرسی از برای آنحضرت در پهلوی کرسی خود
گذاشت و جمیع اکابر و اشراف و علما و سادات جمع نمود و اول پسر خود عباس را امر کرد که با آنحضرت بیعت نمود
و بعد از آن سایر مردم بیعت نمودند و جوایز بسیار بمردم بخشید و امر نمود که وجوه دراهم و دنانیر را بنام نامی آنحضرت
مزین نمایند و مقرر فرمود که سیاه پوشی که بدعت بنی عباس بود ترک کنند و یک دختر خود ام حبیبه را بآنحضرت عقد
کرد و دختر دیگر خود ام الفضل را بنام زد امام محمد تقی ع کرد و غرض آن ملعون از این اعمال این بود که مردم آنحضرت را
راغب بدنیا دانسته و پای محبت او از دلها زایل گردد و فضیلت و ورع او پوشیده شود ولیکن بعد میسر او
خلاف مقصودش نتیجه داد و روز بروز انوار علم و آثار رفعت و جلال او بر مردم زیاده ظاهر شده بود

نایرهٔ حسد در سینهٔ کینهٔ مأمون ملعون مشتعل بود و در مقام هلاکت آنحضرت برآمد و ابتدا علمای جمیع فرق از ملاحده و یهود
و هربد و مجوس و نصاری و فضلای اسلام همگی را جمع کرد که با آنحضرت مناظره و مباحثه نمایند شاید بر او غالب شوند
و باین جهت در اعتقاد مردم نسبت باو فتوری بهم رسد و این عمل نیز باعث زیادتی رفعت و جلالت او شد
زیرا که آنحضرت همگی را مغلوب گردانید بنحوی که همگی اقرار و اعتراف بجلالت و فضیلت او نمودند و آتش
حسد آن ملعون زیادتر شد چون ولی عهد بودن برای آن امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام قرار گرفت مأمون خائن
کسی را بخدمت آنحضرت فرستاد که امروز عید است شما نماز عید را بکنید و خطبه بخوانید حضرت در جواب فرمود
که مأمون بگو که میان من و تو شرط شده که من بهیچ امور دخل نداشته باشم پس مرا از نماز کردن معاف بدار
آن ملعون پیغام داد که من میخواهم از این نماز کردن دل مردم آرام بگیرد و فضیلت تو را بشناسند و پیوسته رسائل
در آن لعین بان برگزیدهٔ رب العالمین میرسید پس چون مأمون ملعون بسیار الحاح کرد حضرت پیغام
دادند که هرگاه معاف داری دوست تر میدارم و اگر معاف نداری پس بیرون میروم [illegible] قسمی
که جدم پیغمبر و امیرالمؤمنین ع بیرون رفته اند مأمون پیغام داد که بیرون روید بان نحو که خواهید و امر کرد
لشکر خود را که زود بر در دولت سرای آنحضرت بروند پس مردم جمعیت کردند بمرتبه که در کوچها و بامها را
گرفته شد و کودکان و زنان نیز حاضر شدند و انتظار قدوم مسرت لزوم آنحضرت را میکشیدند و جمیع امرا
و وزرا و لشکر بر در دولت سرای حضرت ایستاده سوار بودند پس چون آفتاب طلوع کرد جناب معصوم غسل
کردند و جامهای مبارک خود را پوشیدند و عمامهٔ سفیدی از پنبه بر سر گذاردند و یکطرف عمامه را بر سینهٔ
مبارک خود انداخته و یکطرف را در میان دو کتف خود و اندکی بوی خوش بر خود مالیدند و بدست مبارک
عصائی از چوب [illegible] گرفته و پاهای مبارک را برهنه کردند و زیر جامه را تا نصف ساق بالا زدند
و اصحاب خود را فرمودند که شما نیز چنین کنید پس بنوعی که آنجناب چنین کردند بعد از آن با این هیئت از خانه
بیرون آمدند پس راه رفته اند کمی و سر مبارک را بسوی آسمان بلند کردند و گفتند الله اکبر پس اصحاب آنحضرت

نیز گفتند

نیز گفتند الله اکبر پس چون امرا و وزرا آنحضرت را باین هیئت دیدند بیکمرتبه خود را از اسب بزیر انداختند
و نیکوترین حال ایشان کسی بود که با او کاردی باشد که بند نعلین خود را زودتر قطع نماید و نعلین را از پای
خود دور نماید و پا برهنه راه رود و حضرت تکبیر میگفتند و مردم با آنحضرت موافقت میکردند و میگریستند
و ناله میکردند بمرتبه که آسمان و زمین و در و دیوار بناله و تزلزل در آمدند صد جان ما شیعیان را فدای آنحضرت
بگردانند پس نامهای بمأمون بیچاره رسانیدند که اگر علی رضا ع باین طور بمصلی برسد مردم فریفتهٔ او میشوند و ما بیم
که خونهای ما ریخته شود پس کسی را بفرست که حضرت مراجعت کنند پس آن خائن بیچاره کسی را فرستاد به نزد آنحضرت
که ما تکلیف شاق بشما کردیم و شما را بتعب انداختیم و روا نمیداریم که شما را تعب برسد هرگاه صلاح دانید مراجعت
فرمائید و آنکس که همیشه نماز میکرده حال نماز کند پس جناب معصوم روحی فداه کفش مبارک خود را طلبیده پوشیدند
و سوار شدند و مراجعت فرمودند و از آن روز امر نماز مختل شد و انتظام نگرفت پس شبی از شبها [illegible] را نزد خود
طلبید و گفت [illegible] برهنه کرده برویت بحجرهٔ امام رضا و در هر جائی که او بینید این شمشیرها را
بر بدن او فرود آورید و او را ریزه ریزه نمائید و به نزد من آئید و با کسی این راز را مگوئید و چون [illegible]
هر یک را ده هزار بدره زر بدهم و در نزد من با کمال قرب باشید [illegible] شمشیرها را [illegible]
بحجرهٔ شریف آنحضرت رفتند و چون داخل شدند دیدند که آنحضرت در پهلوی [illegible] خوابیده و دستهای مبارک
خود را حرکت میدهد [illegible] شمشیرها را بیکدفعه بر آن جسد مطهر فرود آوردند و
دیگر باره باز نمودند [illegible] و به نزد مأمون معاودت نمودند و گفتند [illegible]
[illegible] و چون صبح شد مأمون [illegible] خود را برهنه کرده و بندهای جامه خود را گشوده بطریق
مصیبت زدگان گریان و نالان بیرون آمد متوجه خانهٔ آنحضرت شد و چون نزدیک حجرهٔ مطهر
آنحضرت رسید آواز [illegible] شنید خوف نمود و [illegible] گفت داخل این حجره شو [illegible]
چون داخل حجره شد دید که حضرت در محراب نشسته و بعبادت پروردگار مشغول است و [illegible]

و جواهر بداد و بدن مبارک آنحضرت صحیح است انتهی معاودت نمود و مامون را از حقیقت حال خبر نمود آن ملک
در استماع این سخن متغیر و مضطرب گردید و امر کرد امرا و ارکان و اعیان را که جامه تعزیه پوشیده بود
بگویید که آنحضرت را غشی عارض شده بود و الحمد لله که از آن باز آمده و مامون نیز بخانه معاودت نموده
و آن حضرت مشغول شد و در صدد زهر دادن آنحضرت در آمد و حضرت روزی ابا الصلت هروی
را طلبید و فرمود داخل قبه هارون شو و از چهار اطراف آن یک کف خاک بیاور ابو الصلت چون
آن خاکها را آورد حضرت آن کف خاکی که از پس قبر هارون ملعون برداشته بود بوئید و انداخت و فر
مود که مامون خواهد خواست که قبر پدر خود را قبله قبر من کند و لیکن سنگی در آنجا ظاهر خواهد شد که
هرگاه جمیع کلنگ داران خراسان جمع شوند و خواهند که او را حرکت دهند نتوانند آنگاه بالای سر و پا
یکی را بو کشید فرمودند که این خاک طرف قبله را بو کشید و فرمود که زود باشد که قبر مرا در این موضع حفر نمایند
پس فرمود ای ابو الصلت چون قبر مرا بکنند در آنجا رطوبتی ظاهر شود پس بنده دعایی که تو را تعلیم میکنم بخوان
که بقدرت خدای تعالی آب جاری شود و قبر من مملو از آب شود و ماهی ریزه چند در آن آب ظاهر شوند
و نانی که بتو میدهم ریزه کن تا آن ماهیها بخورند آنگاه ماهی بزرگی ظاهر شود و آن ماهیها را بر
چند در آن آب بودنست در آن آب بگذار و دعایی که بتو تعلیم میکنم بخوان تا آن آب بزمین فرو رود
و خشک شود و باید این اعمال را در حضور مامون بعمل آوری پس فرمود که ای ابو الصلت غدا
ادخل الی هذا الفاجر فان انا خرجت و انا مکشوف الرأس فتکلم و
کلمک و الا فلا ای ابو صلت فردا و در میشوم برای این فاجر ملعون پس اگر دیدی که سر
در مجلس او بیرون میایم و عبا بسر نکشیده ام با من تکلم بکن و اگر دیدی عبا بسر کشیده ام بدانکه
کار مرا ساخته اند زنهار که با من تکلم ننمایی و چون روز دیگر شد مامون ملعون آنحضرت را
طلبید چون آنحضرت بمجلس آن کافر رفت و در آن وقت طبقی چند از انواع میوه ها بنزد وی نهاده

به عنوان از قبیل انگور و انار چون مامون ملعون نظرش بآن حضرت افتاد مشتاقانه از جا برخواسته
دست بگردن حضرت رضا میان دو دیده او را بوسید و او را در جای خود نشانید

مجلس در بیان فریادرسیدن چهارده معصوم صلوات الله وسلامه علیهم شیعیان خود را وقت جان دادن و در برزخ

خطبه عربی نحمدك يا من هو رب السموات المرتفعة ورب الأرضين الممهدة
ورب محمد والثلثة المحامدة ورب العليين الأربعة ورب الحسن والحسين النجيبين
البررة ورب موسى وجعفر التبعة ورب فاطمة البضعة بعدد سنة الأناجيل ومحاط الأ
باطيل وعدد النقباء من بني إسرائيل صلى الله عليهم أجمعين ولعن ظالمي قتولا
للظالمين ونسئلك أن يزيد عذاب الظالمين لهم والمؤذين إياهم ما ضج أهل الحج
بين الحرمين وما نحب في عوالم العقول والنفوس والأجسام ذكر مصيبة الحسين

ای برادران ملاحظه کنید که ما صدق کلکم نور حسین شیعیان و دوستان خود را بنور احادیث خود از ظلمات
شکوک و شبهات ضلالت در عقاید و اخلاق و اعمال نجات بخشیده اند خصوص در اعتقاد که آن را بهر اثر فرات که
اکثر اعتقادات مخالفان را از اصول فروع سنی وغیره بشنوی هر آینه این سخن را تصدیق میکنی و حمد میکنی که خدا ما را به برکت
این بزرگواران از گمراهی و ضلالت نجات داده است پس چند حدیث در خبر معصوم اکنون بنظر رسیده و صرف اعادیثی
است و فها را از گریه شیعیان برای شوق و محبت و آن در ثواب کمتر از گریه مصیبت و حزن نیست و بدانکه گریه بر چند قسم است
دیده مرغوب و مطلوبه و محبوب است گریه شوق و محبت و گریه حزن و مصیبت و گریه خوف و خشیت و گریه وصال از جمله
آن احادیث یک حدیث است که شیخ فخر الدین طریحی از زید نساج روایت کرده است و مضمون آن این است که زید نساج
گفت که در همسایه ما مردی بود که آثار صلاح و سداد از او پیدا بود و از مردم عزلت گرفته و از خانه بیرون نمیآمد مگر روز جمعه
زید نساج گوید که من در روز جمعه رفتم بزیارت حضرت سید الشهدا صلوات الله علیه و چون داخل شدم مشهد را گردش دیدم
همه مردی از همسایه خود که آب از جا گرفته و میخواهد که غسل کند یعنی غسل جمعه و زیارت پس جامه های خود را کند دیدم در پشت

دو ضربت عظیم را که اگر بدست می‌آمد آن را رد زکی شبر سخت تر بود و هر یک از آن روان بود فاشمأزت قلبی

منهما پس من از آن چیزی ناشد پس او گفته که من یافتم از فرج حالت کشیده گفتم [illegible] گفت یا بنی عما

وجب علی غسل الجنابة پس معاودت کن مرا از غسل گفتم والله لا اعاودك حتی تخبرنی بقصة الضربة

التی بین کتفیك یعنی قسم بخدا معاودت نکنم تو را بر غسل تا آنکه خبر دهی مرا بقصه آن ضربت که در میان دو کتف است

و از دولت کی بیرون آمده و چه خبر است آن بوده گفت ای زید خبر دهم تو را بشرطی که حدیث نکنی آن را با مردم مگر بعد از

مردن من گفتم چنین باشد گفت یاری کن مرا بر غسل مرا پس چون جامه‌های خود را پوشید و نشست در آفتاب منهم نشستم در

پهلوی او گفتم حدثنی یرحمك الله حدیث کن مرا خدا تو را رحمت کند پس گفت ای زید بدان که ما ده نفر بودیم که اتفاق

کرده بودیم بر باطل و راه زدن و ارتکاب گناهان و در میان خود نوبتی نهاده بودیم که هر شب مهمان یکی باشیم تا آنکه

طعام نفیس طبخ کند و شراب بکند مهیا سازد و مانند این ما چون شب نهم شد ما عشی در نزد یکی از رفیقان ده گونه طعام

و شراب خورده بودیم و هر یک بمنزلهای خود متفرق شدیم و من آمدم بمنزل خود آرام گرفتم و بخواب رفتم و زوجه من مرا از خواب

بیدار کرد و گفت امر و شب آینده نوبت تو است و ما در خانه نداریم گندم و غیره [illegible] از خواب بیدار شدم و [illegible] پس گفتم

ایزن کیف اعمل وما الحیلة والحانوت او خبر ایزن چه کنم و چیست حیله و [illegible] متوجه شوم زن گفت

اللیلة لیلة الجمعة ولا تخلوا مشهد امیر المؤمنین من زوار یأتون الیه ویزورونه

امشب شب جمعه است والبته زائران امیر المؤمنین بزیارت قبر منور او میروند که [illegible] زیارت کنند برخیز و برو

و [illegible] در راه البته کسی را خواهی دید پس جامه‌های او را بگیر و بفروش طعام از برای رفیقان خود مهیا کن تا در نزد رفیق

خود خجالت نکشی پس من برخواستم و شمشیر و کلاه خود را برداشتم و در خندقی که در پشت کوفه است کمین کردم وکانت

لیلة

لیلة مظلمة یعنی شبی بود بسیار تاریک فأبرقت برقة فاذا انا بشخصین مقبلین من ناحیة الكوفة

پس برقی زد و بسیاهی دو نفر را دیدم که از سمت کوفه می‌آیند پس چون نزدیک من رسیدند برقی دیگر زد و دیدم که دو زن

می‌باشند خوشحال شدم و بر جستم بر ایشان نعره زدم که اطرحا ثیابکما سریعا جامه‌های خود را بکنید زود آن دو زن

ما ترسیدند و زود جامه‌های خود را کندند و من اثری چند از ایشان احساس کردم و گفتم انزعا حلیتکما سریعا زیورهای

خود را بکنید زود پس برقی دیگر جست دیدیم یکی را که پیره زال است و دیگری را که دختر جوانیست که در همه دختران خوشتر و تر

و از همه در نسوان مقبول تر است که گویا مرواریدی ناسفته است یا آهوی ختا و ختن است پس شیطان مرا بفریب و وسوسه کرد که با او عمل

قبیح بعمل آید در حینی بشب تاری با جیل کرد و [illegible] فراودتها عن نفسها پس طرح این عمل شنیع را

پیره زال

انداختم [illegible] پیره زال چون دید که این معنی را [illegible] مضطرب شد و گفت ای [illegible] تو بالله [illegible] از ما گرفته

از جامه‌ها و زیورها بگذار که با اهل خود بر گردیم قسم بخدا که این دختر یتیم است نه پدر دارد و نه مادر و من خاله اویم در این

شب آینده باید زفاف ولی بشود بسوی شوهر خود که این عم او است و بمن گفت که اکر خاله در شب آینده مرا زفاف کنند و

بخانه این عم [illegible] والله آرزو دارم که بزیارت آقای خود امیر المؤمنین مشرف شوم و چون نزد شوهر رفتم دیگر

الحال

مرا نمی‌گذارد که بزیارت قبر امیر المؤمنین بروم پس خواهم امشب که شب جمعه است برویم و آقای خود را زیارت

کنم فبالله علیك لا تهتك سترها ولا تنقص ختمها ولا تفضحها بین قومها امروز

[illegible] قسم میدهم که پرده او را پاره مکن و مهر او را بر مدار و در میان خویشان او را رسوا مکن گفتم ای لکع

حتی [illegible] سخنان او را گوش نکردم [illegible] کشیدم وهی تلوذ بالعجوز و آن دختر بیچاره

پناه می‌برد [illegible] خود و برهنه بود و [illegible] غیر از [illegible] الحال کرده [illegible]

خواستم آن پیره زال را از زنان دختر دور کردم و دختر را بر زمین انداختم و بر سینه او نشستم و خواستم دستش را بهلاکت
کوفتم و هلاکت دیگر کرمهای بند زیر جامه او را می گشودم که ناگاه دیدم آن بیچاره مضطرب شد و در زیر پای من بجز کشته اند
مانند ماهی در دست صیاد و بصدای بلند گفت المستغاث بك يا الله المستغاث يا علي يا ابن ابي طالب
خلصني من يد هذا الظالم الجبار تو بفریاد من برس ای علی تو بفریاد من برس یا علی که در مانده بزیارت رسم (ومرا از دست این ظالم خلاص کن)
یا علی درمانده ام تو بفریادم برس ای زید بخدا قسم که هنوز کلام او تمام نشده بود که صدای سم اسپی در اطراف سر خود احساس کردم
با خود گفتم که این یک سوار است و من از او قوی ترم و من در این وقت ثبات بسیار داشتم و از مردان چه کم و چه بسیار پروا نداشتم
پس چون نزدیک من رسید دیدم آن سوار که جامه‌های سفید در بر داشت و بر اسب اشهب سوار بود و بوی مشک از او می‌آمد
پس گفت که ويلك خل المرأة وای بر تو ضعیفه را رها کن گفتم اذهب لشأنك فانك تخوفني
بنفسك وتوعدني بغيرك برو پی کار خود تو اکنون چنین که جان خود را بسلامت از دست من بیرون می توانی
برد که میخواهی دیگری نجات دهی که ناگاه آن سوار از این سخن در غضب شد و دست بقائمه شمشیر کرد و سر شمشیر اندکی بمن
اشاره نمود پس من افتادم بیهوش و بیخود شدم و ندانستم که من در زمینم یا جای دیگر و زبانم بند شد و قوتم تمام شد
ولکن صدا را خوب می شنیدم و کلام ایشان می فهمیدم پس آن سوار با آن دو زن گفت قوما البسا ثيابكما جامه های خود را
بپوشید ایشان جامه‌های خود را پوشیدند و باز فرمود خذا حليكما زیورهای خود را در کیسه کردند گفت
انصرفا الى شأنكما اکنون بخانه خود (و اهل خود) بر گردید پس آن زال گفت ای مرد خدا حمد تو را رحمت کند که حق تعالی بتو رحمت کناد
که در چنین حالت تو را از برای ما فرستاد که ما را از دست چنین ظالم نجات بخشی یک التماس دیگر بتو داریم که شاید
تو همراه ما بیائی که ما را برسانی بزیارت مشهد امیر المؤمنین ع که مبادا در این حالت ظالم دیگر گرفتار شویم آن سوار بر روی ایشان تبسم

کرد

کرد و فرمود انا علي بن ابي طالب قد قبلت زيارتكما ارجعا الى اهلكما یعنی منم علی ابن ابیطالب
زیارت شما را قبول کردم باهل خود برگردید پس چون آن پیره زال و آن دختر این را شنیدند بر جستند و خود را بقدمهای
آن بزرگوار انداختند و دست و پای مبارکش را بوسیدند و با نهایت سرور و عافیت برگشتند آنگاه مرد گوید که من
اندکی بهوش آمدم و زبانم گویا شد گفتم یا سیدی اني تائب الى الله عز و جل على يديك ای آقای
من توبه کردم بر دست تو که دیگر هیچ معصیت نخواهم کرد حضرت فرمود که ان تبت تاب الله عليك اگر توبه
تو واقعی است خدا توبه تو را قبول می فرماید گفتم یا سیدی توبه کردم و خدا را شاهد میگیرم و اگر تو مرا این ضرب بلدار زی
هرگز هلاک می شدم پس حضرت بر گشتند بسوی من و قبضه از خاک گرفتند و بر آن ضرب کشیدند و دست مبارک را مالیدند
رد الغور بقدرت الله تعالی صاف شد زیرا تاج گوید گفتم چگونه چاق گردیده و این است حال آن گفت ای زید
بخدا قسم که ضربت آن حضرت بسیار شدیدتر و عظیم تر و هولناک تر از آنکه دیدی بود و لكنها باقية موعظة
لمن يسمع ويرى ولکن اثر در آن باقی مانده که موعظه باشد از برای کسی که می شنود و می بیند و لا
شك ان عليا والائمة احياء عند ربهم يرزقون و بی شک که علی و سایر ائمه عليهم السلام اند
اند نزد پروردگار خود روزی داده میشوند و از انجمله عبور نمودن حضرت سید الساجدین و زین
العابدين یعنی یعقوب آل عبا و نوح طوفان کربلا خلیل آتش تشنگی و کلیم طور حسرت الخ مسیح دار الشقاء علیلا
و ایوب دیار غریب عدیلی یوسف زندان اسیری ولی تن خسته و دستگیر روبه ربیع ناامید و سر شکیان بزرگوار که
یازده سال بوضوی مغرب نماز صبح را ادا کرد در شب و روز هزار رکعت نماز بجا می آورد و قبله العارفین
امام زین العابدین صلوات الله علیه است بمحاله که شیخ فخر الدین طریحی ره روایت کرده که یکی از بزرگان بلخ مرد مؤمنی

حکایت مرد مؤمن از بلخ

بود و در اکثر سالها حج خانه خدا را می‌نمود و در مدینه طیبه بزیارت حضرت پیغمبر ﷺ مشرف می‌شد و بخدمت حضرت سید الساجدین
میرسید و هدایا و تحف بسیار بر کار آن بزرگوار میرسانید و مسائل دین خود را اخذ می‌نمود و بشهر خود مراجعت می‌نمود پس
روزی زوجه‌اش گفت که ای مرد می‌بینم تو را که تحفه بسیار هر ساله از برای امام خود می‌بری و ندیدم که یکبار او با تو تلافی
کند گفت ای زن چه گفتی اِنَّ هٰذَا الرَّجُلَ الَّذِیْ نُهْدِیْ اِلَیْهِ هَدَایَا هُوَ مَالِكُ الدُّنْیَا وَالْآ
خِرَةِ وَجَمِیْعِ مَا فِیْ اَیْدِی النَّاسِ تَحْتَ مُلْکِهِ این مردی که ما هدیه از برای او می‌بریم او پادشاه دنیا
و آخرت است و جمیع آنچه در دست مردمان است همه در تحت ملک او است بدرستیکه او خلیفه خدا است در زمین
و حجت خدا است بر همه بندگان و آن از فرزندان رسول است و او امام ما و مولای ما و مقتدای ما است پس چون آن
زن این سخنان را از شوهر خود شنید باز ایستاد از ملامت کردن او و راوی گوید که آن مرد در سال آینده مهیای حج شد و
چون آمد بمدینه طیبه بدر دولت سرای علی ابن الحسین ع رفته اذن دخول گرفته داخل شد و سلام کرد و دستهای
آنحضرت را بوسید و در پیش روی آنحضرت طعامی دید حضرت او را امر نمودند بخوردن طعام و چون فارغ شد حضرت
طشتی و ابریقی طلبید آن مرد برخواست و ابریق را گرفت که آب بر دست مبارک آنحضرت بریزد امام فرمود که یا شیخ
اَنْتَ ضَیْفُنَا تو مهمان مائی پس چگونه دست ما را میشوئی گفت اِنِّیْ اُحِبُّ ذٰلِكَ من دوست میدارم
این را حضرت فرمود حَیْثُ اَحْبَبْتَ ذٰلِكَ فَوَاللّٰهِ لَاُرِیَنَّكَ مَا تُحِبُّ یعنی از جهت که تو دوست
داشتی این را این قسم بخدا که می‌نمایم بچیزی که تو نیز دوست بداری و خوشحال شوی و چشمهای تو روشن شود پس آن مرد
آب را بر دست مبارک آنحضرت ریخت تا آنکه ثلث آن طشت پر شد امام با او فرمود که چیست این گفت آب است حضرت
فرمود بلکه یاقوت سرخ است آن مرد نظر کرد دید هر قطره که از انگشتان مبارک آنحضرت ریخته بود دانه یاقوت سرخ شده حضرت
فرمود

فرمود که ای مرد دیگر آب بریز مرتبه دیگر ریخت تا آنکه ثلث طشت پر شد حضرت فرمود چیست گفت آب حضرت
فرمود بلکه این زمرد است چون نظر کرد دید که همه زمرد است امام ع فرمود که مرتبه دیگر آب بریز پس او آب بر
دست شریف آنحضرت ریخت تا آنکه طشت پر شد فرمود که چیست گفت آب است فرمود بلکه آن در سفید است آن مرد
دید که آنها همه بقدرت خداوند عالم و بمعجزه آنحضرت سه قسم از جواهر شده یعنی در و یاقوت و زمرد و طشت
از آنها مملو گردیده است آن مرد تعجب کرد تعجب بسیار و خود را بر روی دست آنحضرت انداخت و بوسه می
داد و بوسید آن امام عالیمقدار را و فرمود یا شیخ لَمْ یَکُنْ عِنْدَنَا شَیْءٌ نُکَافِیْكَ فَخُذْ هٰذِهِ فَاِنَّهُ عِوَضُ
هَدِیَّتِكَ وَاعْتَذِرْ لَنَا عِنْدَ زَوْجَتِكَ یا شیخ نبود پیش ما چیزی که تلافی کنیم پس این جواهر را بگیر که
اینها عوض هدیه تو است که تو برای ما آوردی و عذر ما را از زوجه خود بخواه که او بر ما عتاب کرده است آن مرد از
خجالت سر بزیر انداخت و گفت یا سیدی مَنْ اَنْبَأَكَ بِكَلَامِ زَوْجَتِیْ ای آقای من که خبر داد تو را از
کلام زوجه من و شک نیست که آن از خانه دل ان نبوت و معدن عصمت و طهارت رسید پس آن مرد امام را وداع کرد و آن جواهر را گرفت
و بشهر خود معاودت نمود و آمد نزد زوجه خود و قصه را از برای او نقل کرد و گفت مَنْ اَعْلَمَهُمْ بِمَا قُلْتِ که او را
اعلام کرد با آنچه گفتم مرد گفت ای زن من نگفتم او از اهل علم و آیات باهرات است پس آن زن سجده کرد و شو
هر خود را قسمهای عظیم داد که مرا ببر همراه خود به نزد آنحضرت شوهر قبول کرد و او را همراه خود آورد از قضا آن زن
در عرض راه بیمار شد و در نزدیکی مدینه فوت شد پس آن مرد آمد نزد آنحضرت گریان و محزون قصه زوجه خود را مجمو
عرض رسانید که او بزیارت شما و بزیارت قبر مطهر پیغمبر ﷺ آمد اکنون فوت شده است جناب امام برخواست و دو
رکعت نماز کرد و خدا را بدعائی چند خواند و بعد از فراغ التفات نمود بسوی آن مرد و فرمود برخیز و برو بسوی زوجه خود

که خدا او را بقدرت کامله خود زنده گردانیده آن مرد بسرعت روانه شد و هو مفرح مصدق
مکذب در حالتیکه بنهایت فرح و شادی بود ولکن نفس او تردد داشت که آیا [illegible] واقع او زنده
شده است یا نه تا آنکه او را در خیمه خود زنده و صحیح دید گفت ای زن کیف احیاک الله چگونه خدا تو را
زنده گردانید گفت بخدا قسم که ملک موت آمد و قبض روح من نمود چون خواست که روح مرا باسمان بالا برد
که ناگاه مردی پیدا شد که اوصاف و علامات او چنین و چنان و اوصاف شریف آنحضرت را بیان کرد
شوهر گفت آری این اوصاف را که می‌گوئی اوصاف آقا و مولای من علی بن الحسین است و چون ملک
موت او را دید رفت و خود را بر قدمهای آنحضرت انداخت و بوسه می‌بوسید و می‌گفت السلام
علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین وانحضرت جواب سلام او را داد و گفت
یا ملک الموت روح این ضعیفه زن را بجسد او برگردان که او بزیارت ما آمد و هر زائری را زیارت
کرده شد خود حقی واجب و من از خدا سؤال کردم که سی سال دیگر عمر باو ببخشد که با شوهر بگذراند ملک موت گفت
سمعا و طاعة لک یا ولی الله و روح مرا بجسد من برگردانید و من دیدم که دستهای شریف او را بوسید و بال
عروج گشود [illegible] زوجه خود را گرفت و او را بمجلس آنحضرت آورد در حالتیکه آنحضرت در میان اصحاب مانند ماه
در میان ستارگان نشسته بود پس آنزن بر جمال جهان آرای آن صاحب عز و جلال افتاد [illegible] حضرت
[illegible] خود را بزانوی مبارک آن بزرگوار انداخت و بوسه او را می‌بوسید و می‌گفت که هذا والله سیدی
و مولای هذا الذی احیانی الله ببرکة دعائه این است قسم بخدا آقای من و سید من و این است همان
بزرگواری که خدا مرا زنده گردانید ببرکت دعای او و آن زن و شوهر در مدینه مشرفه در خدمت امام سجاد [illegible]

عمر را بجوانی گذرانیدند تا هر دو برحمت الهی واصل شدند آه آه واویلاه واحسرتاه وا حزناه ای برادران
تامل کنید خدا شما را رحمت کند که هرگاه رتبه امام زین العابدین چنان باشد نزد خدا این چگونه سزاوار است که
او را مانند اسیران در شهرها بگردانند و غل در دستهای مبارک او [illegible] و تمام آن پاهای مبارک که بوسه گاه ملائکه
مقربین است زنجیر کنند و تازیانه بر بدن شریفش زنند و جسد نازنین او را مجروح گردانند که خون از آن روان گردد
در زمانیکه اهلبیت خدا و اهلبیت پیغمبر [illegible] در دو مقنعه بر شتران برهنه سوار کرده در برابر او در شهرها بگردانند
و سر مبارک پدر بزرگوارش را از کربلا تا کوفه و از کوفه تا شام بر سر نیزه کنند و [illegible] ببرند و در شام
خراب شده او را [illegible] دهند و [illegible] کنند خدا لعنت کند ظالمان اهلبیت را از جمله [illegible] در شام [illegible]
روی داد بنا بر روایت شیخ فخر الدین طریحی و علامه مجلسی و دیگران این است که روز جمعه یزید ملعون امام زین العا
بدین را همراه خود بمسجد برده در آنوقت خطیبی [illegible] بر منبر بالا رفت آل ابوسفیان را مدح و ثنا نمود
[illegible] در کتاب [illegible]
خوبست که مجلس شیعیان [illegible] و مکتوب نموده در رساله [illegible]
[illegible] از [illegible] رنج و بیماری بار [illegible] و هر روز و هر شب [illegible]
کربلا [illegible] ناخوش [illegible] در هر دقیقه و هر ساعت [illegible]
بلاها و گرامی داشته اولاد معصومین [illegible]
و دوستان و دوستان ایشان [illegible]
و مکرر فرموده که هر که درگاه ما [illegible] محبت [illegible]

وباز فرموده‌اند بلا را بکسی عطا نکنیم تا که امتحانش نکنیم این جمله گوهر خزانه ماست ما بد کسی گوهر عطا نکنیم بی خبر داده ماه و ابر
زبان ولی خود علیه السلام اینکه مؤمن خالی نیست از یکی از این سه چیز یا از فقر و کم مالی و یا از ذلیل و خوار بودن یا علیل
و بیمار بودن و بالجمله هر که درین بزم مقرب‌تر است جام بلا بیشترش میدهند و اگر این حرف را تصدیق و تحقیق مطلع
در احوال انبیاء و اولیاء نظر کن تا حسرت حضرت آدم بهبوط و فریاد نوح شنو و اره بر فرق ذکریا و سر بریده یحیی و در طشت
چاه و بزندان نشستن یوسف و در شکم ماهی حبس کردیدن یونس و هم و غم یعقوب و کرم بدن ایوب و مردن مختار پیغمبر از کرسنگی
و پریشانی و بدحالی دیر مینا ملاحظه کن و دولت کشیدن کافران سروری السعید صادق الوعد را و در آتش انداختن نمرود
یان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن را و اوحش اصحاب اخدود و کردن زدن برگزیدگان معبود را ملاحظه کن و بنیر شدن بدن کلیم الله
از علف صحرا خوردن و نابینا شدن چشم مبارک شعیب از بسیاری گریستن و کشتن حضرت جرجیس و کردن زدن و پاره پاره
کردن جسم شریف او را و در دیگ کردن و جوشانیدن و لوحش و خاکستر بباد دادن او را حساب کن و کشتن اهل صفوره حضرت
حنظله را و خوردن گوشت مبارک او را و آه دمکیدن هند زانیه ملعونه جگر حمزه سید الشهداء را و جگر پرخون و دل کباب حضرت
محمد مصطفی را و تیغ بر فرق علی مرتضی و جگر پاره پاره امام حسن مجتبی و حلق بریده و سینه شکسته و فرزندان بغارت رفته امام حسین ع
را ببین که البلاء موکل بالانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل آه بر خوان غم چو عالمیان
را صلا زدند اول صلا بسلسله انبیا زدند نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها افروختند و بر حسن مجتبی زدند پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
و انگه سرادقی که ملک محرمش نبود کندند از مدینه و در کربلا زدند اهل حرم دریده گریبان گشاده مو فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب تاریک شد ز دیدن او چشم آفتاب آه یا لهفی نفسی لمولای الحسین ع

وقدا

وقداً اضحی فریداً وحیداً بین عادینا یدعوا اما من نصیر جاء ینصرنا الا رحیم محام
جاء یؤوی اسیرنا بحسرت و اندوه میگفت در کربلا و سید حسین در حالتیکه یکه و تنها مانده بود و دشمنان او را احاطه کرده
بودند و در لشکر میگفت که آیا هیچ یاوری هست که ما را یاری کند آیا هیچ رحم کننده هست که بر ما رحم کند و با ما مواسات نماید
الا عطوف لوجه الله یرحمنا الا رئوف بنا راج یراعینا الا سخی یبیع الله مهجته
فی نصرنا بجنان الخلد یاتینا آیا هیچ مهربانی هست که از برای خاطر خدا بر ما رحم کند و آیا هیچ امیدواری هست
با امید شفاعت روز قیامت رعایت ما کند آیا سخاوتمندی هست که جان خود را بفروشد بخدا در یاری ما و در عوض
بهشت خلد بگیرد نحن ودایع جدی عندکم فاذا خنتم اما انتم ماذا تقولونا ای قوم اگر ما را
نقضا علی ما ودیعه جدم رسول خدائیم هرگاه امانات او را خیانت کنید چه خواهید گفت در جواب
عطش وماء ابی وماء جدی وانتم لمن تسقونا ای قوم آیا رواست که در تشنگی هلاک
شویم و دشمنان شربت آب بنوشند و حال آنکه آب تمام عالم از پدر و جد ما است از تشنگی فتاده بخاک سراسر القوم
فحل فیهم کنانة حل ذو لعبا فیها کذالک هم عنه یفرونا او انه ملک ینقض من فلک
فی کفه کوکب یرمی الشیاطینا حتی قضی بالطاهری عطشانا فی ناصرینا
بجنب النهر ظامینا پس آنگه اسد الله در میان آن قوم افتاد مانند شیری که در میان رمه افتد
و ایشان را از روی گرسنگی بامثل ملکی که فرود آید از آسمان و بر دستش ستاره باشد و بآن شیاطین را رجم
کند چنین با ظالمان کوشید تا آنکه با لب تشنه و جگر پرخون با یاوران در کنار نهر فرات همه شهید شدند

فلیبک إذ اخبطته الخیل واکتفت حتی غدا جسمه بالرکض مطحونا عفرت کیف
حبطت قلب فاطمة وحیدرة وحشا خیر النبیینا فدای آن مظلوم شوم در حالتیکه اسبان اهل
ظلم بر بدن نازنین او جستند و آن بدن مطهر و جسد منور را لگدکوب می کردند تا آنکه بدن شریفش از ضرب
سم اسبان پامال و چون آرد خورد خورد و ریزه ریزه کردند ای اسبان چه کردید شوید هیچ میدانید که چه کردید
لگدکوب نکردید فی الحقیقه نعش آنحضرت بلکه فی الحقیقه لگدکوب کردید دل مبارک فاطمه را و بدن آن شهید را
پای نگذاردید بلکه فی الواقع بالای دل پیغمبر و امیرالمؤمنین ع پای گذاردید ابکیه ملقی ثلثا لا یجهزه
الا الأعاصیر تحثیا وتکفینا ولیس زواره إلا الفواعل او وحش السباع والاطیار
تبکینا او حول مصرعه غبر ملائکة لا یفترون فهم شعث ینوحونا می گریم
بر آن امام مظلوم که سه شبانه روز در آن صحرا بروی خاک افتاده و احدی او را تجهیز و تکفین و تحنیط ننموده مگر
بادها که بر آن بدن لطیف میوزیدند و خاک و خاشاک بر آن میافشاندند و کسی بزیارت و دیدن او
نمیرفت مگر وحشیان و درندگان صحرا و مرغان که بر دور بدن شریفش جمع شده بودند و خاک بر سر
می کردند و بر او می گریستند و مگر ملائکه آسمان که همه غبار آلود و محزون و دل شکسته بر دور مصرع او مویه
می کردند و نوحه می کنند ابکیه للبنات ام لنسوة صواقحا حاسرات یبکین ساجدینا حرم
که بر خودش گریه کنم یا بر یتیمانش یا بر زنان اسیرش که همه سر برهنه پای برهنه در میان دشمنان نادم کردند

در احوالات امام حسن ع

بدان عزیز من از جمله کسانی که در این محنت خانه دنیا از دست دشمنان خدا بسیار اذیت ها و آزار
دیده است تا ائمه هدی است و گوشواره عرش خدا و قرة العین محمد مصطفی و نور دیده مرتضی و سرور سینه زهرا

یعنی حضرت

در احوالات امام حسن ع مجتبی

حضرت امام حسن ع و آن سید بزرگوار از دو جوانان بهشت است و آفتاب و ماه از نور آن بزرگوار پیدا شده است
و آنحضرت مروارید است که بحرین او علی و فاطمه اند و لؤلؤ در آیه کریمه یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان در تاویل
اشاره بآنحضرت است چنانکه مرجان اشاره به برادر او امام حسین است و از برای بزرگی و علو رتبه او همین
کافیست که او نبیره مصطفی و فرزند فاطمه زهراست و بآن حضرت محمد مصطفی ص شبیه بوده و بمادرش فاطمه زهرا ع
شبیه اند شده و دیگر آنکه آنحضرت از سید الشهدا با آنکه خودش وصفی شنیده بسیار افضل و بهتر است چنانکه حضرت
امام رضا ع با بو الصلت فرموده الحسن خیر من الحسین و روزی که از آن حضرت پرسیدند که کدام یک از این دو
بزرگوار افضلند حضرت فرمود که حسن بهتر است از حسین و حضرت سید الساجدین با نفر در شعر خود اشاره فرموده
که لا تعجبوا ان قتل الحسین و شیخه فقد کان خیرا من حسین واکرما و خود سید الشهدا ع در آن رجز در آن روز
فرموده اند که قتلوا فداما علیا وابنه حسن الخیر الکریم الطرفین و شیخ عارف مفرود
اگر حضرت امام حسن ع را در کفه بگذارند و حضرت امام حسین را با کمال عالم در کفه دیگر گذارند و بسنجند هر آینه
امام حسن ع بر امام حسین ع و کل عالم راجح باشد و زیاده کند خدا ما را فدای هر دو بزرگوار کناد و دیگر آنکه صورت
مبارک امام حسن ع مانند ماه شب چهارده بود چنانکه شباهت به پیغمبر ص داشت که ابوبکر با آن عداوتی که داشت روزی از
مسجد بیرون می آمد حضرت امام حسن ع را در میان کودکان دید که بازی میکرد بدوش خود گرفت و او را در بغل می گرفت
و می گفت بابی شبیه بالنبی لیس شبیها بعلی پدرم فدای او باد که شباهتش بیشتر به پیغمبر است تا به امیرالمؤمنین ع حتی
ما را فدای او و روی او و موی او و بوی او بگرداند و عشق آنحضرت را در دلهای ما بیشتر گرداند و دیگر در زیارت
جامعه کبیره است که سعد والله من والاکم و هلک من عاداکم یعنی سعادتمند و نیکبخت است قسم بخدا کسیکه
شما را دوست بدارد و هالک و بدبخت است کسیکه شما را دشمن بدارد و اسم مبارک او حسن است و ذاتش حسن است

وضعش حسن است و بویش حسن است و مویش حسن است و رویش حسن است و اعمالش حسن است و هر چه از وی
حسن است بلکه هر کس و هر چیز که بستگی دارند در ظاهر و باطن همه انها از حسن است در این روایة نام مبارک او
شبر است و در اخبار شبّر آمده و وارد شده که پیش از حسن و حسین علیهما السلام این نام شریف مسمی نگردیده بود و این
از معجزات ایشان است چنانکه کسی باسم محمد و علی مسمی نشده بود و حق تعالی در قصه یحیی میفرماید که لم نجعل
له من قبل سمیا یعنی مانندی از او از برای او هم نامی قرار ندادیم و آنحضرت شبیه ترین از رسول خدا ص و علی مرتضی شنیده که
ثبات است و بهترین موجودات است و محبت شبیه ایشان است و در روز الست بر همه کس پیشی گرفته با قرار
بوحدانیت خدا و نبوت انبیا از همه اشرف انبیا از انها دارد و کسی شبیه در جمیع عوالم از ملک و ملکوت و لاهوت
و جبروت و غیره نبوده از ذره تا ذره که بتواند با آنحضرت برسد و وارد شده است در مجلسی که امام حسن ع
حاضر بود امام حسین ع از برای تعظیم او سخن نمیگفت و چنانکه آنحضرت در این معنی از همه پیش و هیچکس با آنحضرت نمیتوانند
رسید از انبیا و اولیا بلکه معصومان چه جای دیگران پس در همه چیز از علم و حلم و معرفت و عبادت و
سخاوت و شجاعت و مروت و فصاحت و سایر کمالات بیش از پیش است و در این اشیا و امور نمیتوانند که با
و برسد و اگر چه بعضی از انبیا را از جانب خدا مأمور نبود که انبار انجام حقه ظاهر کنند مثل شجاعت
مثلاً حکمت مقتضی آن نبود که در زمان حضور آن را اظهار نماید و لکن الضعف در آنحضرت گمان داشت
که اگر مأمور میشد میدید که با معویه ملعون چه میکرد و چه شجاعتهای نمایان از آنحضرت بروز میشد و دماغ
معویه ملعون را بخاک میمالید و هرگز بآن ملعون صلح نمیکرد و در اینجا مو ساحده شد در فضایل آنحضرت که
و بزرگی بیشمار است و دو بیان میرسانیم و اگرنه مصداق آیه کریمه وَ لَوْ اَنَّ مَا فِی الْاَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ اَقْلَامٌ
وَالْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ اَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ کَلِمَاتُ اللّٰهِ و اگر درختان قلم و دریا مرکب شوند و چندین

دریا نیز باید داد و [illegible] قانع نیست بفضایل آنحضرت و سایر ابحار است و آن دریاهای مرکب تمام میشود و فضایل ایشان نمیشود باقی میماند
و چند از ذکر فضیلتی چند از مناقب آنحضرت میپردازیم مرویست که حضرت رسول ص حضرت امام حسن را بر دوش مبارک
خود سوار کرده بود و میفرمود هر که مرا دوست میدارد باید که او را دوست بدارد ابوهریره گوید که روزی حاضر
بودم که امام حسن ع دوید و آمد در دامن حضرت رسول نشست پس حضرت دهان او را باز کرد و دهان مبارک
خود بر دهان او چسبانید و فرمود که خداوندا من او را دوست میدارم پس دوست بدار هر که او را دوست دارد
و سه مرتبه این را فرمود و وارد شده که آنحضرت فرمود که چون روز قیامت شود عرش پروردگار عالمیان را
زینت میگردانند پس دو منبر از نور بیاورند که طول هر یک صد میل باشد و یکی را در جانب راست عرش خدا گذارند
و دیگری را بجانب چپ پس حسنین ع را بیاورند و حسن ع بر یکی از آنها بنشیند و بر دیگری حسین ع و حق تعالی عرش
خود را بایشان زینت دهد و عایشه گوید که آنحضرت فرمود جنت الفردوس با حق تعالی مباهات کرد که
ای پروردگار مرا زینت کن و [illegible] حق تعالی بسوی او وحی
کرد که تو را زینت دادم بحسن و حسین و در روایت دیگر است که در آنوقت بهشت بر خود بالید چنانکه
عروس بر خود بالد و جابر گوید که حضرت رسول را دیدم که حسن و حسین ع را بر پشت خود سوار کرده
بود و میفرمود که نیکو شتری است شتر شما و نیکو سوارانید شما و پدر شما بهتر است از شما و در کتب معتبره مسطور است
و وارد است که روزی حضرت رسالت پناه بنماز مشغول بود و حضرت امام حسن ع در پهلوی او بود چون حضرت
بسجده رفت جناب امام حسن ع بر پشت آنحضرت سوار شد حضرت سجده را طول داد تا حسن فرود آمد

گوید که من سر برداشتم که ملاحظه کنم که بسبب طول سجده آنحضرت چه شد دیدم که جناب امام حسین علیه السلام بر کتف آنحضرت سوار شده است
و بالجمله احادیث در این خصوص بسیار است و اگر تو را هیچ شبهه در اخلاق کریمهٔ آنحضرت باشد باید که آن نیز
بسیار است و ما به همین یک از این جمله یک حدیث یا دو حدیث اکتفا می‌کنیم و چه نیکو گفته شیخ عارف معارف
فِی البَرَایا عَارِفُونَ بِهِم هَادُونَ وَالغَیرُ جُهَّالٌ مَجَاهِیلُ یعنی اقتدای تو اهل بیت کرام
تا نیند عارف و معروف عالم و معلوم هادی و راهنما و دیگران جاهلند و مجهول و گمراهند و نادان
و ضالند و مضل وَرَحمَةُ اللهِ مِن فَضفَاضِ جُودِهِم تَلُوثَانِ وَمَا لِلفَیضِ تَعطِیلُ
و دولت روزگار از فواره جود شما مملو و پر است و هرگز فیض شما از این خلایق منقطع نگردد آل نبی همه کریم کریم بار
خرمند آل نبی رحمت فخر آل آدمند نسبت آل نبی با رحمت حق چنان که نبی ضرب المثل بجود و سخاوت
شده‌اند و اگر از سخاوت و جوانمردی آنحضرت خبر پرسی بدانکه سخاوت و جوانمردی آن
حضرت در میان قبایل عرب ضرب المثل بوده چنانکه سخاوت حاتم در میان ایشان ضرب المثل بود
و کلمهٔ طیبه والسخاوة الحسنیة بر السنه کلام همه کس از عرب و عجم و ترک و دیلم جاری است حتی سنیان که
با آن عداوت که داشته‌اند که انکار آن نکنند و در کتابهای خود آن را نوشته‌اند از آن جمله حافظ ابو نعیم
اصفهانی که از مشاهیر علمای ایشان است در کتاب حلیة الاولیاء بسند صحیح روایت کرده است
که حسن بن علی دو بار از مال دنیا خود بیرون رفت چنانکه در خانه او صامت و ناطق هیچ نماند و همه را

در راه خدا بمستحقین داد و سه مرتبه مال و اسباب خود را با حق تعالی قسمت کرد از هر چه داشت حتی
نعلین که در پای کرد یکی را بفقرا می‌داد و یکی را بجهت خود می‌گذاشت الفَضلُ مَا شَهِدَت بِهِ الأَعدَاءُ
کسی که دشمن او را از احوال او چنین گوید پیداست که دوست در اوصاف او چه خواهد گفت و از کلمات بابرکات
آنحضرت صلوات الله علیه که در خصوص سخاوت میفرماید که إِنَّ السَّخَاوَةَ عَلَى العِبَادِ فَرِیضَةٌ
لِلّٰهِ یُقرَأُ فِی کِتَابٍ مُحکَمٍ وَعَدَ العِبَادَ الأَسخِیَاءَ جِنَانَهُ وَأَعَدَّ لِلبُخَلَاءِ نَارَ
جَهَنَّمَ مَن کَانَ لَا تَندَی یَدُهُ بِنَائِلٍ لِلرَّاغِبِینَ فَلَیسَ ذَاکَ بِمُسلِمٍ یعنی بدرستیکه
سخاوت و جوانمردی بر جمیع بندگان واجب عینیه است و آن فریضه ایست از فرایض الهی که در آیات
محکمهٔ قرآن خوانده میشود و وعده داده است بندگان سخی خود را بهشت و وعده داده است بخیلان
را جهنم و هر که باز نشود دستهای او از بخششها و احسانها بخواهندگان پس نیست مسلمان و نیز از کلمات
مستطاب است حُبِّبَ إِلَیَّ مِن دُنیَاکُم ثَلَاثٌ إِطعَامُ الطَّعَامِ وَإِفشَاءُ السَّلَامِ
وَالصَّلوٰةُ بِاللَّیلِ وَالنَّاسُ نِیَامٌ یعنی سه چیز از دنیای شما محبوب منست طعام بمردم خو
رانیدن و بهر کس که برخوری سلام کردن و شب نماز کردن در حالی که مردم در خوابند و اگر از عبادت
و ریاضت آنحضرت می‌پرسی معصوم فرمود که حضرت امام حسن علیه السلام عابدترین مردم بود در زمان خود و زاهد
ترین و فاضل ترین خلایق بود و چون بحج میرفت پیاده میرفت و گاه بود که پاهای مبارکش را برهنه میکرد

وچون مرگ را یاد می‌کرد می‌گریست و قیامت را بخاطر میاورد می‌گریست و هرگاه گذشتن بر صراط را
یاد می‌کرد می‌گریست و چون مناجات بدرگاه خدا می‌کرد نعره میزد و بیهوش میشد و چون بنماز می‌ایستاد
بندهای بدن مبارکش می‌لرزید نزد پروردگار خود و هرگاه بهشت و جهنم را یاد می‌کرد می‌طپید و می‌لرزید
مانند کسی که او را مار گزیده باشد یا عقرب و از خدا بهشت را سؤال میکرد و پناه بخدا می‌برد از آتش
جهنم و هرگاه که در قرآن یا ایها الذین آمنوا را تلاوت میکرد لبیک اللهم لبیک میگفت و هیچکس
او را ندید بی یاد خدا و همه اوقات زبان مبارکش بذکر خدا گویا بود و از همه کس راستگوتر و بیانش از
همه فصیح‌تر بود و روایت شده است که آنحضرت در وقت وفات خود گریست پس مردی گفت یا ابن رسول الله
تو گریه می‌کنی و حال آنکه قرابت با رسول خدا داری و حق تعالی گفته است در حق تو آنچه گفته و بیست حج
پیاده کرده و سه مرتبه مال خود را انفاق قسمت کرده حتی یکپای نعلین را خود برداشته و یکپای دیگر را
باز داده حضرت فرمود برای دو خصلت گریه می‌کنم یکی از احوال مرگ و دیگری از مفارقت
دوستان و در کتاب روضة الواعظین روایت کرده‌اند که حضرت امام حسن علیه السلام هرگاه وضو میساخت
بندهای بدن مبارکش می‌لرزید و رنگ مبارکش زرد میشد پس در این باب با آنجناب سخن گفتند
جواب فرمود که سزاوار است کسی را که خواهد در بندگی نزد پروردگارش بایستد رنگش زرد گردد و مفاصل
بلرزد و چون بدر مسجد میرسید سر را بلند کرده میگفت الهی ضیفک ببابک یا محسن قد اتاک
المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم یعنی خداوندا مهمان تو

بدرگاه تو ایستاده ای نیکوکار بحقیقت که آمده است بدرگاه تو بدکاری در گذر از بدیهائی که در نزد ماست
به نیکوئی که نزد تو است ای صاحب کرم و زمخشری در فائق روایت کرده است که آنحضرت چون از نماز
صبح فارغ میشد با کسی سخن نمی‌فرمود تا آفتاب طالع میشد هر چند حاجت ضروری او را عارض میشد و در بعضی
از اخبار است که آنحضرت بیست حج پیاده کرد با وجود آنکه اسبان و شتران و محملها همراه داشت بجهت تعظیم
خدا الوداعی شد و سه مرتبه مال خود را انفاق قسمت کرد حتی یکپای نعلین را خود برمیداشت و یکپای دیگر
را بفقرا میداد و اگر در فصاحت و بلاغت آنحضرت چیزی بیان نمائیم حدیث نورانی است که شیخ فخر الدین طریحی ره
در منتخب خود روایت کرده است که مضمون آن اینست که حضرت رسول الله بغزوی رفته و حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام را نیز همراه خود بردند امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام چون کودک بودند نزد مادر خود فاطمه زهرا صلوات الله
علیها گذاردند و در آنوقت سن مبارک امام حسن علیه السلام چهار سال و حضرت امام حسین علیه السلام سه سال و حضرت امام حسن علیه السلام
روزی از حجره طاهره بیرون آمد و در کوچه‌های مدینه طفلانه راه میرفت و تفرج میکرد تا آنکه آنحضرت در یکی از
نخلستان مدینه رسید پس گذر کرد بمرد یهودی که او را صالح ابن رقعه میگفتند چون یهودی او را دید شناخت
فی الفور او را گرفت و برد در خانه خود و او را پنهان کرد فغاب قلب فاطمة بالهم والحزن علی
فقدها الحسن علیه السلام و چون خاتون قیامت دید که فرزند دلبندش پیدا نشد مهموم و مغموم و دل
مبارکش بجوش آمد بر نور دیده‌اش حسن علیه السلام و چنان مضطرب شد که در بعضی اخبار است که آن معصومه مطهره

مرتبه از حجره طاهره تا در مسجد پیغمبر ع آمد و برگشت که شاید کسی راه بنماید که طلب حسین ع بوسته نماید پس روی کرد بنور دیده اش امام حسن ع و حال آنکه آنحضرت نیز کودک بود و سن شریف آنحضرت چهار ساله بود گفت یا ده

یا مُهجةَ قلبي وقُرَّةَ عيني قُمْ فاطلبْ أخاكَ الحُسَيْنَ فإنَّ قلبي يحترقُ من فراقهِ یعنی

ای جان من و قرة العین من برخیز و برادرت را طلب کن که دل من از مفارقت او میسوزد پس آن کودک یعنی آن گوهر

جناب امام حسن ع برخواست و از مدینه بیرون آمد و پیوسته صیحه میزد که یا حسین بن علی یا قرة عین النبی

أین أنتَ یا أخي الحسین یعنی ای برادر من حسین ع ای نور دیده نبی در کجائی ای برادر پس در این حال که آنحضرت فریاد میکرد ناگاه

آهوئی برخورد و با امام خدا گفت که ازین ماده آهو بپرسم شاید که او خبر داشته باشد پس گفت یا ظبیة

هل رأیتِ أخي حسیناً ای ماده آهو هیچ جا برادرم حسین ع را دیده خداوند عالم ببرکت پیغمبر آن ماده آهو را

بزبان آورد و بان کلمه گویا گردانید که یا حسنُ یا نورَ عینِ المصطفی وسرورَ قلبِ المرتضی ومُهجةَ

فؤادِ الزهراء اِعلمْ أنَّ أخاكَ الحسینَ أخذهُ صالحُ بنُ رقعةَ وأخفاهُ في بیتهِ یعنی

ای حسن ای نور چشم پیغمبر و سرور سینه امیرالمؤمنین ع و میوه دل فاطمه بدانکه برادرت حسین ع را صالح یهودی

گرفته و در خانه خود مخفی کرده پس آن کودک چهار ساله و آن سلاله عقل کل چهار ساله و آن ماه صدف قدرت فیض

یجري من تحتِ جبلِ الأزلِ الذي کانَ عقلهُ العقلَ الجلیلَ هو العقلُ الأولُ یعنی حضرت

امام حسن ع برخواست و دوان دوان مانند آفتاب تابان تا بظلمتکده کفر یعنی خانه صالح یهودی رسید و آن

در دیوار را بنور ظاهر و باطن خود منور و روشن گردانید و فریاد کرد که الصایح الصایح برادرم حسین ع را بیرون آور

و تسلیم کن و اگر نه پدرم می گویم که در وقت سحر چنان آه کند که یک یهودی بر روی زمین زنده نماند الصایح

برادرم حسین ع را بیرون آور و اگر نه بجد بزرگوارم را می گویم که تیغ خود را بکشد و همه یهودان عالم را بکشد

الصایح الصایح برادرم حسین ع را بیرون بیاور و اگر نه بجده بزرگوارم می گویم که چنان نفرین کند بر شما که روح همه

یهودان از بدن ایشان مفارقت کند یهودی هوش از سرش رفت که کودکی باین صغر سن که چهار ساله

بیش نبود در دریای فصاحت و صلابت و پاکیزگی سخن میگوید متحیر شد و گفت یا صبيّ من أمُّك

ای کودک مادرت کیست که مرا از آه سحرین او می ترسانیدی او گفت و چه گفت ضد جان ما را بیندازی

او برداند بجد اگر از دهان همه کس از اولین و آخرین زیاد است که این کلام را بتواند گفت و باین نهج از

فصاحت و بلاغت ادا تواند نمود که پس آنحضرت فرمود یا صالح أمّي الزهراءُ بنتُ محمّدٍ المصطفی

قلادةُ الصفوةِ ودرّةُ صدفِ العصمةِ وغرّةُ جمالِ العلمِ والحکمةِ وهي

نقطةُ دائرةِ المناقبِ والمفاخرِ ولمعةٌ من أنوارِ المحامدِ والمآثرِ التي

خُمِّرتْ طینةُ وجودِها من تفّاحةٍ من تفّاحِ الجنّةِ وکتبَ اللهُ في صحیفتِها

عتقَ عصاةِ الأمّةِ وهي أمُّ السادةِ النجباءِ سیّدةُ النساءِ البتولُ العذراءُ

فاطمةُ الزهراءُ ع یعنی مادرم زهرای اطهر است دختر پیغمبر است قلاده صفوت است و در صدف عصمت است

و جمال علم و حکمت است و نقطه دایره مناقب و مفاخر است و لمعه از انوار محامد و مأثرات الخ

نه ذات که خمیر شده است گل او از سیبی از سیبهای بهشت و نوشته است خدا در صحیفهٔ روز ازلی محبت
کاران امت جدم را و او مادر سادات نجبات و سیدهٔ زنان بتول عذرا و نام مبارک او ست فاطمهٔ
زهرا و آن حضرت درین فقره که اَلَّتي خُمِّرَتْ طينَةُ وُجودِها مِنْ تُفّاحِ الجَنَّةِ که مادرم زنی است
که گل وجود او خمیر شده است از سیبهای بهشت اشاره باین حدیث است فرموده اند که حضرت رسول بسیار
خاتون قیامت را می بوسید و عایشهٔ ملعونه درین خصوص غضب کرد که زن شوهردار را چرا اینقدر می بوسی
حضرت فرمود ای عایشه لَمّا اُسْرِيَ بي اِلَى السَّماءِ دَخَلْتُ الجَنَّةَ فَاَدْناني جَبْرَئيلُ
مِنْ شَجَرَةِ طُوبى فَناوَلَني مِنْ تُفّاحِها چون مرا به آسمان بردند داخل بهشت شدم جبرئیل
مرا نزدیک درخت طوبی برد و سیبی از آن چید و بمن داد و من خوردم حق تعالی آن را در پشت من
مقرر کرد و چون بزمین آمدم و با خدیجه نزدیکی کردم نطفهٔ فاطمه فرزندم از آن بسته شد و هر مرتبه فاطمه را
می بوسیدم مگر آنکه بوی سیب درخت طوبی را از او شنیدم و بالجمله صاحب کشت ما در بعد را شاه حسن
عمّو اَبوکَ پدرت کیست که مرا از شمشیر او ترسانیدی حضرت روحی فداه فرمود که اَبي اَسَدُ اللهِ
الغالِبُ عَلِيُّ بْنُ اَبي طالِبٍ الضّارِبُ بِالسَّيْفَيْنِ وَالطّاعِنُ بِالرُّمْحَيْنِ وَالْمُصَلّي
مَعَ النَّبِيِّ فِي الْقِبْلَتَيْنِ وَمُفْدي نَفْسِهِ بِسَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ اَبُو الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ ع الصحیح
پدرم شیر غالب پروردگار است و نام مبارک او علی ابن ابیطالب است که با دو شمشیر و دو نیزه
در راه خدا جهاد کرده و در دو قبله با پیغمبر نماز کرده و در جای خواب او خوابیده و جان خود را فدای او

کرده و پدر حسن و حسین است صاحب کشت راست می گوید شاه حسن پدرت را صفت کرد الحال فرمودند که جدی
دُرَّةٌ مِنْ صَدَفِ الْجَليلِ وَثَمَرَةٌ مِنْ شَجَرَةِ اِبْراهيمَ الْخَليلِ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ وَالنُّورُ الْمُضيءُ
مِنْ مِصْباحِ التَّبْجيلِ الْمُعَلَّقَةِ في عَرْشِ الْجَليلِ سَيِّدُ الْكَوْنَيْنِ وَرَسُولُ الثَّقَلَيْنِ وَنِظامُ
الدّارَيْنِ وَفَخْرُ الْعالَمينَ وَمُقْتَدَى الْحَرَمَيْنِ وَاِمامُ الْمَشْرِقَيْنِ وَالْمَغْرِبَيْنِ وَجَدُّ
السِّبْطَيْنِ وَاَنَا الْحَسَنُ وَاَخِي الْحُسَيْنُ ع الصحیح جدم دری است از صدف پروردگار و میوه
ایست از درخت ابراهیم خلیل الرحمن کوکبی است درخشان و نوری است افروخته از مصباح تبجیل که آویخته
از ذروهٔ عرش رب جلیل سید کونین است و رسول ثقلین است و نظام دارین است و فخر عالمین است
و مقتدای حرمین است و امام مشرقین است و مغربین است و جد دو سبط که من باشم و دیگر برادرم حسین است
یهودی چون این کلمات را از امام حسن ع شنید زنگ کفر از دلش زدوده شد و چشمهای او پر از اشک شد
و حیران گردید پس از حسن نطق او و صغر سن او و جودة فهم او پیوسته از روی تحیر و تعجب نظر می کرد باو
پس گفت ای میوهٔ دل مصطفی و نور عین مرتضی و سرور سینهٔ زهرا مرا مسلمان کن پیش از آنکه برادرت
حسین ع را تسلیم نو کنم پس حضرت او را مسلمان کرد و نیکو شد اسلام او و رفت در اندرون خانه و حضرت
امام حسین ع را آورد و تسلیم آن حضرت روحی فداه نمود و دو طبق از طلا و نقره بر سر ایشان نثار کرد
و حضرت امام حسن ع دست او را گرفت و او را نزد مادر خود فاطمهٔ زهرا صلوات الله علیها آورد و چون
فاطمه ایشان را دید قلب مبارکش مطمئن شد و آرام گرفت و زیاد شد سرور و خوشحالی او

فضل ابا

واگر از عزیز بودنش در نزد خدا و رسول آگاهی می پرسی باز شنو که شیخ طریحی ره در مقتل خود باین مضمون از ابن عباس
روایت کرده است که ما در حرب صفین بودیم که ناگاه حضرت امیرالمؤمنین ع محمد حنفیه را طلبید باو فرمود
که یا بُنَیَّ شُدَّ عَلَی مَیْمَنَةِ عَسْکَرِ مُعَوِیَة یعنی ای نور دیده حمله کن بر طرف راست لشکر معویه
لعنه الله پس کرد آنچه را که مامور بود از جانب پدر بزرگوار و بر میمنه لشکر معویه حمله کرده مانند نهنگی در
دریای جنگ غوطه ور گردیده و آن اشقیا را گریزانید ولکن زخم بسیار خورده و مجروح گردید و از کثرت
جراحت خسته و مانده شد برگشت بسوی پدر بزرگوار مضطرب الحال و گفت یا اَبَتَاه اَلْعَطَش ای پدر
از تشنگی بجان آمدم پس حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که او را جرعه آبی دادند ابن عباس گوید که خورد قدری
از آن آب آشامید و تتمه را درمیان زره و بدنش ریخت فَوَاللهِ لَقَدْ رَأَیْتُ عَلَقَ الدَّمِ یَخْرُجُ
مِنْ حَلَقِ الدِّرْعِ پس بخدا قسم دیدم که خون بسته از حلقه های زره او بیرون میآمد پس محمد حنفیه هنوز
آرام نگرفته بود که حضرت امیر باو فرمود که یا بُنَیَّ شُدَّ عَلَی مَیْسَرَةِ عَسْکَرِ مُعَوِیَة یعنی ای نور دیده
حمله کن بر طرف چپ لشکر معویه لعنه الله پس او رفت و آنها را منهزم ساخته پراکنده نمود و برگشت و در این
دفعه جراحت بسیار باو رسیده بود و می گفت اَلْمَاءَ اَلْمَاءَ آب بمن دهید آب بمن دهید قدری آب باو دادند
قدری را خورد و قدری درمیان زره خود ریخت و هنوز آرام نگرفته بود که حضرت امیر فرمود ای نور دیده حمله کن
بر قلب لشکر معویه پس او برگشت و شجاعتها یاد کرد و می زد و میخورد تا آنکه بسیاری از نامداران را

حکایت ورود محمد حنفیه در صفین

بقتل رسانید

بقتل رسانید ولکن حضرتش از بسیاری جراحت و کثرت زخمها سنگین شده بود و در این دفعه برگشت بسوی
پدر بزرگوار و ایستاد بگریه درآمد پس حضرت امیرالمؤمنین ع برخواست و میان دو چشم او را بوسید و فرمود
فَدَاکَ اَبُوکَ فَقَدْ سَرَرْتَنِی وَاللهِ یَا بُنَیَّ بِجِهَادِکَ هَذَا بَیْنَ یَدَیَّ فَمَا یُبْکِیکَ
اَفَرَحٌ اَمْ جَزَعٌ پدرت بفدای تو باد که مرا مسرور و خوشحال گردی باین جهادی که در برابرم کردی پس چه
چیز تو را بگریه آورده است آیا از خوشحالی گریه می کنی یا از جزع گفت ای پدر چگونه نگریم و حال آنکه جناب
چند مرتبه مرا بدهان مرگ فرستادی و این دو برادرم حسن و حسین ع را امر نکردی و نفرمودی و از جهت جدا
نمودی حضرت برخواسته و مرتبه دیگر روی او را بوسید و فرمود یا بُنَیَّ اَنْتَ اِبْنِی وَهَذَانِ
اِبْنَا رَسُولِ اللهِ اَفَلَا اَصُونُهُمَا عَنِ الْقَتْلِ ای نور دیده تو فرزند منی و حسن و حسین ع فرزندان
رسول الله اند میتوانند که ع زنده باشد و فرزندان رسول الله ص بجنگ دشمنان فرستد محمد حنفیه گفت خدا
مرا بفدای تو و حسن و حسین ع تو بگرداند آنگاه و اویلا شیعیا هرگاه حضرت شاه ولایت پناه از روی حضرت
رسول ص شرم کند و حسنین را بمحاربه دشمنان خدا نفرستد که مبادا آسیب یا زخمی یا جراحتی ببدن نازنین ایشان
برسد و نزد حضرت رسول ص خجل و شرمنده گردد پس چه حال آمد بر آنحضرت آنچنان روسیاه و رانده های درگاه اله که از زبان
بحسن ع و حسین ع رسید آنچه رسید نزد نعمت خواهد بود و اصحاب گاهی حسین ع را در صحرای کربلا تیرباران کردند
و گاهی حسن ع را در بساط مدائن خنجر بر پهلوی او زدند گاهی حسین ع را جبرا از کشتی دست مبارک او را از بدن

جدا کنند و گاهی حسن ع را بر پاهای مبارک او سنان عصا زنند که بیهوش شود و گاهی حسین ع را خبر از کربلا رسید نعش
شهیدان در پاهای اسبان خاییده و گاهی حسن ع را خبر از قتل جنازه او و تیر باران کنند که هفتاد تیر از جنازه
شهید المظلوم بیرون کشند آه آه گاهی حسین ع و حسن ع را دیدند و یاران ایشان را زبانها بریده پاره و اولیاء از ماه
در منابر و مساجد ایشان را لعن کنند و فحش و ناسزا گویند گاهی حسین ع را آب نداده تا آنکه تشنه لب دل کباب خون
را گلش از گلوی او بیرون آورند و گاهی حسن ع را آب دهند چنان که گویا از شمشیر برنده تیر پاشد آه تا آنکه
جگر پر خون او را پاره پاره از حلقوم او بیرون آورند گاهی حسین ع را خارجی گویند و گاهی حسن ع را مذل المؤمنین
نامند و امثال اینها از زبان خبیثان و لعنت بر ایشان لعنت کنند حسین ع را ملجأ سازند از مدینه بمکه و از مکه بکربلا
و او را در آنجا از پا درآورند و حسن ع را گاهی موصل گریزانند و گاهی شام و گاهی مدینه تا آنکه او را بزهر شهید نمایند
و حسین ع را با هفتاد و دو تن از شیعیان او بقتل رسانند و حسن ع را هفتاد و دو پاره جگر مبارک او را از گلو
او بیرون آورند ای برادر گریان شوی و غمناک گردیدی آری آری گریه کن خدا رحمت کند تو را نادرا
هر چند میخواهم که پنهان کنم سینه می گوید مرا تنگ آمدم فریاد کن و بدانکه ای همان حسن ع و حسین اند که تو
در شبهای احیا قرآن بر سر میگذاری و چشمهای خود پر از اشک می کنی و این دو معصوم را نزد خدا شفیع
میگردانی که گاهی می گفتی الهی بالحسن ع بالحسن بالحسن ع بالحسن و گاهی می گفتی الهی بالحسین بالحسین بالحسین
بالحسین ع بالحسین ع ای عزیزان ای شیعیان تا در این ایام چرا گریان نباشید و چرا لباس سیاه نپوشیده اید و چرا دیگر

دکانها

دکانها و بازارها را آئینه بندید مگر تازه روی داده مگر شما را مصیبت نرسیده مگر عزیزی از شما مرده یا از جایی
خبر آورده اند مگر نشنیده اید که در روز جمعه در ماه محرم در صحرای کربلا حسین ع را کشته اند و یا در شب جمعه
در ماه صفر در شهر مدینه حسن ع را کشته اند آری گریه کن و ماتم کن که مخبر صادق چنانچه خبر داده که من
ذُکِرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَ مِنْ عَیْنَیْهِ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ وَلَوْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ
هر که ما اهل بیت در نزد او مذکور شویم و دل او بر مظلومیت ما بسوزد بمرتبه که اشک او بر روی او جاری گردد
خدا جمیع گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف دریا باشد و فرمود هر که مهموم و مغموم شود بسبب مصیبتی که
بما رسیده بعدد هر نفس که کشد ثواب تسبیح در نامه عملش نوشته شود و غم او از برای ما بمنزله عبادت باشد
و فرموده اند که هر که خواهد که بداند او از اهل بهشت است یا نه عرض کند محبت ما اهل بیت را بر دل خود اگر قبول کند
او مؤمن است و الا فلا و حضرت رسول فرمود که چون فرزندم حسن ع را شهید کنند بزم حب ملائکه آسمانها
بحدی که نه بر او گریه کنند و همه چیز بر او بگرید حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر او بگرید دیده اش کور نشود
در روزی که دیده ها کور شود و هر که دلش بر او اندوهناک شود دلش اندوهناک نشود در روزی که دلها
اندوهناک شود و هر که در بقیع قبر او را زیارت کند قدم او بر صراط ثابت گردد و از آن نلغزد وای
برادر اگر زیارت قبر او در بقیع میخواهی گریه کن و اگر الحال شد را در روز جزا از برای گناهانت شفیع
میخواهی گریه کن چه نیکو گفته در اینجا رحمه الله محرم و ماه صفر تا ملالم بار رسیده دو شهر بر عزادارند

وشیعیان لازم است که ایجان بنج که مصیبت امام حسین ع را بر پا میدارند مصیبت حضرت امام حسن ع را بر پا
بدارند بدون تفاوت و بایان طوریکه برای آنحضرت ماتم داری کرده اند وگریسته برای این بزرگوار نیز ماتم داری
نمایند و بگریند بدون کم و زیاد واه ای برادر مگر جناب امام حسن ع مظلوم نیست مگر انکه آنحضرت شهید نیست
مگر گریستن او نزد خدا ثواب ندارد مگر از زیارت او در بقیع قربی نزد حق تعالی حاصل نکرده مگر آن
شفاعتی که از سایر معصومان و معصوم زاده گان در روز محشر برمیاید از آنجناب بر نمیاید مگر آن برادر
امام حسین ع نیست مگر او فرزند پیغمبر و نور دیده ساقی کوثر و سرور سینه زهرای اطهر نیست آیا پیغمبر
او را بر دوش خود سوار نکرده آیا خود لب او را نبوسیده اگر جناب امام حسین ع را بدشت کربلا لب
تشنه لب سرش را بریدند ولکن جناب امام حسن ع را زهر خورانیدند و یکصد و هفتاد پاره جگرش را از راه
حلقومش در میان طشت ریختند و خنجر به پهلوی مبارکش و بر وانی بر ران مبارکش زدند آیا پاهای مبارکش را
از سنان عصای زهر آلود مجروح نکردید آیا آنحضرت شهید و مظلوم و کشته مسموم از دنیا نرفته آیا خاک غم
بر سر ساکنان اهل ایمان نکردید آیا انبیا و اولیا برای آن ولی خدا نگریسته اند آیا سیده کائنات برای آن گریه نکردید
آیا دل مبارک امیر مومنان از مصیبت او بدرد نیامده آیا جگر خاتون قیامت از بیمار این واقعه کباب نگردیده
آیا سیدة الشهدا عزادار او نبوده پس بر شیعیان لازم است که در مصیبت هر یک از این بزرگواران کوتاهی ننمایند
خصوصا این بزرگوار بخدا قسم فراموش ان غم را که المظلوم مسموم را جعیده ملعونه بوساطت مروان حکم
و بامر معویه لعنهم الله زهر خورانیدند و بعضی گویند شیر طلا حل کرده و بعضی گویند کرده الماس بود و از آن
جگر مبارکش پاره پاره شد و اویلا قبولی مگشاد و دو پاره جگر او از حلقوم مبارکش بیرون آمد و تمام بدن

سبز

سبز شد از شدت دهن تمام بدن مبارکش گویا بیلرزیده از این پهلو بآن پهلو میغلطید
قطعه ... از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی امام حسن ع
با اهل بیت خود میگفت که من بزهر ستم شهید خواهم شد مانند رسولخدا ص گفتند که خواهد کرد این کار را
فرمود زن من جعده دختر اشعث ابن قیس معاویه پنهان زهری از برای او خواهد فرستاد و امر خواهد کرد او را
بمن بخوراند گفتند او را از خانه خود بدر کردان و بیرون کن فرمود چگونه او را از خانه خود بیرون کنم که هنوز
از او کاری واقع نشده است اگر او را بیرون کنم بغیر از او کسی مرا نخواهد کشت و او را نزد مردم عذری خواهد
بود پس از مدتی معاویه از قاتل با مال بسیاری فرستاد از برای او که اگر این زهر را با امام حسن بخوراند
صد هزار درهم بتو میدهم و ترا بحباله پسر خود یزید بدر میاورم پس روزی آن مظلوم روزه بود و روز
بسیار گرمی بود و تشنگی شدید بر او غلبه کرده بود و آن ملعونه شربت شیری از برای افطار آنحضرت حاضر
ساخت و آن زهر را داخل بآن شیر کرد نزد حضرت امام حسن ع آورد چون حضرت آشامید فرمود
ای دشمن خدا کشتی مرا خدا بکشد ترا بخدا سوگند که خلفی بعد از من نخواهی یافت ای ملعونه
ترا فریب داده است چه شیری بود که پاره پاره کرد لب و دندان دلم را پامال کرد چه شیری بود جدا
کرد از جسم چه شیری کرد جدا از نور عینم خدا او را و ترا هر دو بعذاب خود معذب خواهد کرد پس دو روز
بآن درد و الم ماند بعد از آن از دنیا رحلت فرمود بجد و پدر خود ملحق گردید اما معاویه بوعده های خود
وفا نکرد برای آن دیگر مالرا باو داد و لکن یزید عقد نکرد گفت کسیکه با امام حسن ع وفا نکند و
مهر او را ندانند بپسر من وفا نخواهد کرد لعنت خدا بر همه شان باید آمین یا رب العالمین

الا لعنة الله على القوم الظالمين نسئلك اللهم وندعوك
باسمك العظيم الاعظم يا الله

در تعزیه سید اولیا امام حسن

اللهم اجعل
عاقبة امرنا خیرا وخاتمة امورنا حسنا
بحق النبي المؤتمن والوصي ذي المنن والحسين والحسن

شهادت دو طفلان مسلم

نوشته اند چون حارث ملعون آن طفلان بیپدر یتیم چون دو مرغ پر شکسته را بال و بال بسته بپیش
و غلام خود را [illegible] گفته و آن دو طفل را پیاده در جلو اسب انداخته را داند که بکنار شط فرات
کرد پس چون بکنار شط رسید شمشیر خود را بغلام سیاه خود داد گفت سر اینها کردن بزن
پس آن غلام سیاه شمشیر حایل کرده آن دو طفل را بکنار آب برده خواست بقتل رساند آن
یکی از آن دو طفل بغلام گفت تو چه قدر شبیه بلال حبشی آن غلام برگشته گفت بلال موذن
پیغمبر را میشناسی گفت بلی گفت تو از کی میشناسی گفت آن غلام ما غریبان عترت
رسول خدا ایم چون فهمید شروع کرد بگریستن دولت از آن دو طفل برگشته خود را بآب فرات
زد از آن طرف آب بیرون آمد چون حارث از غلام مایوس شد شمشیر بدست پسر خود
داد گفت امر کرد سر این دو طفل را کردن بزن چون چند قدم رفتند یکی از آن دو
گفت ای جوان بیا آتش جهنم را بر خود قرار مده بجوانی خود رحم کن آن جوان پرسید

که تا کیستید و از کدام خانواده اید آن دو طفل گفتند ما عترت پیغمبریم دو طفلان مسلم چون شنید
اسم پیغمبر را و نام مسلم را شمشیر از میان از دنبال آن خود را بشط فرات زد از آن طرف آب بیرون
آمد پس حارث فریاد کرد ای پسر ناخلف تو نیز مثل غلام سیاه نافرمانی مرا کردی
در جواب گفت پسر اطاعت پدر را باید بکند اما اینها دشمن خدا و رسول نه در امور دین خدا
فرموده بقتل نفس حرام مطیع باشم خدا بر تو و برای زیاد لعنت کند پس خود آن ملعون
شمشیر کشید آن دو طفل را در جلو اسب انداخته تا بکنار آب آورد از اسب پیاده شد با
شمشیر برهنه بر ایشان حمله نمود چون نظر آن دو طفل بر شمشیر برهنه افتاد شروع بگریستن کرد
زبان بعجز و الحاح گشودند التماس کردند و زاری و بیقراری هرچه بیشتر میکردند غضب آن ملعون بیشتر
میشد یکی از آن دو غریب گفت ای حارث بیا از خدا بترس ما هم غریبیم و هم یتیم رحم کن و ما را نکش
گفت در دل رحم نیست البته باید شما را بکشم از این جا بیرم گفتند پس بیا ما را ببر بیازار بفروش
گفت این هم نمیشود چرا جز از این زیاد نیست گفتند پس ما را زنده ببر نزد ابن زیاد گفت در راه
از شیعه ها میترسم گفتند رعایت قرابت پیغمبر را گفت شما با پیغمبر قرابتی ندارید گفتند مهلت بده
دو رکعت نماز بخوانیم گفت رخصت نماز داد هر یک دو رکعت نماز خواندند بدرگاه خدا مناجات میکردند
یا احکم الحاکمین حکم کن میان ما و حارث پس از کوه بحارث گفتند چه بسیار شد بدست تو
نسبت بال رسول الملعون بغضب آمد شمشیر کشید قصد برادر بزرگ میکرد دیگری التماس میکرد اول
مرا بکش محمد که برادر کوچک بود میگفت اول مرا بکش که ناگاه شمشیر زد بر او پس ناله برادر کوچک بلند شد
شمشیر دیگر هم برادر زد هر دو یتیمان را شهید کرد و سرهای آنها را از بدن برید و نعش های آنها را
بآب فرات انداخت آن دو جسم مانند جان شیرین در آغوش یکدیگر بآب فرو رفتند صدائی بلند شد خدا
داد ما را از حارث بگیر پس حارث سرها را بنزد ابن زیاد برد چون ابن زیاد آنها را دید بسر مرتبه بلند نشست
لعنة الله علیهم

در سه موقع ملائکه میخندند اول برشخصی همه روز بلهو لعب مشغول است پس در وقت نماز عشا و را غنیمت

شمارد مشغول بازی باشد میگویند همه روز سیر نشد در این یک عمر سیر خواهد شد ۲ زارع پیل برمیدارد که تعمیر

زمین کند و پیل بزند از زمین حقه همتا به داخل زمین حو کند میخندند میگویند عجب طمع دارد و حرث

۳ زنیکه از نامحرم اول حیوا اکیر دچون بمیرد او را زیر خاک بگذارند پنهان در خاک کنند میخندند میگویند

آن وقت که مردم مایل بودند نگاه میکردند او را از نظرها پنهان نکردند حالا که کریه المنظر شد

و کندیده از نظرها پنهان میکنند در سه موضع کریه میکنند اول بر کسی که بطلب علم رود در غربت بمیرد

۲ زن و مردیکه پیر شده باشند در آخر عمر خدا اولادی بایشان عطا فرماید آن پسر بمیرد ملائکه بیش از

پدر و مادر کریه کنند ۳ یتیم که از خواب بیدار شود صدا کند شود بموت پدر و مادر

در خبر است که پیغمبر فرموده است شش چیز است و شش خصلت و صفت که پسندیده است این

صفتها خوب است با همه خلق باشد و دارای اینصفتها میفرماید خوب است بعضی با

با شش فرقه دیگر و معنا خوب در خوب و نور علی نور است اول عدالت خوب صفت است

که با همه کس باشد اما خوب است با شاه حکومت داروغه و با قاضی بعضی باشد نور علی نور است

۲ سخاوت است خوب است هر کس داشته باشد لاکن با غنی باشد نور علی نور است

۳ صبر است با همه کس باشد خوب است لاکن با فقیر باشد بهتر خوب است

۴ تقوا است خوب است هر کس پیشه خود کرد از همه نجات دنیا و آخرت است اما

اگر عالم داشته باشد ~~با تقوا باشد اهم کی~~ [illegible] پیش نماز

میفرماید که خوب است تقوا با پیش نماز باشد بنگاه کردن افعال او مردم هدایت

مردم است چون محل وثوق است ۵ حیا است خوب است با همه باشد

حیا بهترین صفتها است هر کس حیا ندارد البته ایمان ندارد اما خوب است

با زن باشد نور علی نور است ع توبه است البته هر کس توبه کند هر وقت

خوب است و قبول میشود اما خوب است جوان توبه کند نور علی نور است





